

# شیوہ خط و دستور زبان

یا

شیوہ خط فارسی و گفتاری چند از دستور زبان فارسی

فرہم آورده

دکتر محمود شفعی

بانک ملی ایران

ادارہ برسیہ اور روابط عمومی و تبلیغات



# شیوہ خط و دستور زبان

یا

شیوہ خط فارسی و گفتاری چنداز دستور زبان فارسی

فرہم آوردہ

دکتر محمود ثقفی

بانک ملی ایران

ادارہ بررسجا و روابط عمومی و تبلیغات



بنام خداوند جان و خرد  
که زین برتر اندیشه برنگذرد

فردوسی

## سر آغاز

از سالها پیش، گاه مقاله‌یی درباره «شیوه نگارش»<sup>۱</sup> و «دستور زبان فارسی» در نشریه داخلی بانک نوشته‌ام که مدیران مجله عنوان «درست بنویسیم» بآنها داده بودند.

تهیه این گفتارها بر حسب ضرورت بود: در کاراداری نوشته‌هایی میدیدم که خطاهایی داشت. چشم پوشی از آنها را از لحاظ اخلاق و وجدان جایز نمیدانستم. تذکری می‌نوشتم و مؤثر هم بود. گاه بعضی از دوستان نیز با عنایتی خاص مرا به ادامه بحث تشویق می‌کردند.

گروهی جمع‌آوری مقاله‌ها را مشکل میدانستند و میخواستند که آنچه از این مقوله نوشته‌ام در یک مجلد گرد آید و در دسترس آنان قرار گیرد.

سرانجام بدرخواست همکاران و پیشنهاد «اداره بررسیها»، روابط عمومی و تبلیغات»، هیئت محترم عامل بانک با چاپ و نشر این مقاله‌ها موافقت فرمود. این بنده، با کار و گرفتاری زیاد، در فرصتی کم آن نوشته‌ها را تجدیدنظر کرد و بچاپ فرستاد. در کارچاپ هم بحد وسع مراقبت شد و اینک این رساله از نظر علاقه‌مندان می‌گذرد.

امید است که این خدمت ناچیز درخور استفاده باشد و یادگاری از انجام خواسته‌های کارمندان و خدمت این بنده باقی ماند.

توضیحی که در این مقدمه لازم است این که: پایه گفتارها یادآوری نوشتن کلمه هاست و گرنه بحث دقیق علمی بخصوص راجع بدستور زبان فارسی مقتضی تنظیم کتابی شاید باحجمی ده برابر این رساله باشد (۱).

۱ - در تألیف «شاهنامه و دستور» با وجود آنکه بمناسبت‌هایی که در کتاب ذکر شده، زیاد بحث و تحقیق قاعده‌های دستوری نپرداخته‌ام باز هم حجم کتاب از پانصد صفحه تجاوز کرده است و براستی در بعضی موضوعها دیگران هم هنوز تحقیق وافی نکرده‌اند.

چون اساس کار شیوه نگارش است نه تحقیق در دستور بنا بر این اگر کسانی این رساله را وافی بمقصود نمی‌دانند باید برای تکمیل هر بحث بکتابهای این فن از جمله «شاهنامه و دستور» مراجعه کنند.

این نکته هم در خور توضیح است که استناد به سخن استادان بخصوص در شیوه نگارش گاهی دلیل املائی آن از نظر شاعر یا نویسنده نخواهد بود برعکس در دستور دلیل کافی لااقل برای استعمال کلمه در زمان شاعر یا نویسنده است. یعنی استعمال کلمه در شعر یا اثر شاعری برای دستور زبان هست ولی دلیل املائی کلمه نیست مگر هنگامی که آن کلمه در قافیه باشد یا قرینه دیگری داشته باشیم. مثال:

گفته‌ایم که در کلمه‌های مختوم به الف (ا) هنگام اضافه حرف «ی» افزوده شود. در این مورد چنان که در متن کتاب آمده است میتوان به شعراستناد کرد. نظیر قصیده منوچهری داسغانی با این مطلع:

فغان! از این غراب بین و وای او! که در نوافکندمان نوای او (۱) (۲) (۳)

اما اینکه کلمه مختوم به «ه» غیر ملفوظ در حالت اضافه یا الحاق «ی» وحدت و نکره در زمان شاعر چطور نوشته میشد از شعر معلوم نیست. نوشته ناسخان هم با تصرف زیادی که در متنها کرده‌اند دلیلی نتواند بود. گذشته از این، تحول زبان نیز مثل هر تحولی میتواند در شیوه نوشتن تغییری بدهد.

در این رساله، سعی شد که قاعده‌ها بزبانی ساده بیان شود و باقل احتیاج اکتفا کردم لیکن در هر بحث، تا آنجا که درخور وضع تألیف بود، از ذکر شاهد خودداری نشد.

شعرهای مورد استناد را، بروش همیشگی خود، از سخن استادان پیشین که در ذهن داشتم انتخاب کرده‌ام جز چند بیت که از شاعران متأخر است (گویندگان دوسه قرن اخیر). اما این مطلب هم گفتنی است که شعرها فقط از

۱ - چکامه «جغد جنگ» مرحوم بهار باقنای همین قصیده است با این مطلع:

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او! که تا ابد بریده باد نای او!

۲ - برای شاهد های دیگر به بحث «اضافه» و «صفت» در متن کتاب نگاه کنید.

۳ - شاهد هایی دیگر از استعمال ضمیر «او» برای غیر انسان در سبک قدیم - نگاه کنید به متن کتاب.

حیث استعمال کلمه‌های مورد نظر برگزیده شد و نه تنها موضوع شعر بلکه جهات دیگر آن، حتی جنبه‌های ادبی، طرف توجه نبود و هرچند که موضوعهای مورد بحث استادان هنوز هم بطور کلی قابل قبول همگان است مع‌هذا اگر احياناً مضمون شعری مطابق ذوق کسی نبود باید در نظر داشته باشد که ما بشیوه دستوری توجه داشته‌ایم نه خصوصیت‌های دیگر. میسرهم نبود که به انتخاب شعر از نظری خاص بپردازیم. شاید همین تنوع موضوعها نیز لطفی داشته باشد!

راجع باین که حفظ زبان و رعایت قاعده‌های دستوری وظیفه‌ی ملی و مقدس است گفتاری چند در همین «نشریه داخلی» نوشته‌ام که نقل آن سخنان در این تألیف، متناسب با حجم رساله نبود لیکن در متن کتاب، هر جا ضرورتی ایجاب میکرد، باین موضوع اشارتی رفت. توجه بآنها را توصیه می‌کنم.

درخاتمه، ممنون خواهم شد که صاحب نظران هرایراد و اشکالی می‌بینند برایم بنویسند تا مورد استفاده قرار گیرد. من به سخن سعدی مؤمنم که فرمود:

«متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد».

تهران - خرداد ماه ۱۳۵۲

دکتر محمود شفیعی



## بخش نخستین

### شیوه خط فارسی

۱ - قاعده کلی در شیوه خط این است که: نخست حد و استقلال هر کلمه محفوظ ماند ، دوم تا ممکن است نوشتن با گفتن یکسان باشد ، سوم ضابطه بی بدست آید که از آشفتنگی شیوه خط کاسته شود و سلیقه نویسنده کمتر در آن دخالت کند .

این چند نکته در قسمتی از شماره‌های زیرین توضیح داده میشود :

۲ - هر کلمه (خواه بسیط و خواه مرکب) (۱) که معنی واحدی دارد باید بصورت مستقل نوشته شود یعنی کلمه‌های مرکب را باید متصل نوشت (مگر در چند مورد که ذکر آنها خواهد آمد) و از بهم پیوستن دو یا چند کلمه مستقل باید اجتناب کرد (جز در چند مورد که بحث خواهد شد) .

۳ - چون غرض از ترکیب دو یا چند کلمه ایجاد معنی دیگری است که آن مفهوم اغلب از مجموع ترکیب حاصل میشود نه از جزء‌های ترکیب کننده و معنی کلمه مرکب معنی واحد و مستقلی است بدین سبب ، چنانکه گفته شد ، کلمه مرکب باید متصل نوشته شود مانند :

دانشسرا ، دانشنامه ، شناسنامه ، صاحب‌دل ، نیکبخت ، خوشنام ، بهروز ،

---

۱ - بسیط یا ساده کلمه‌یی است که اگر جزء‌هایی هم دارد آن جزء‌ها در زبان امروز معنی مستقلی ندارد . مرکب آن است که جزء‌های آن معنی مستقل دارد و تنها هم استفاده میشود . بسیط با جزئی که امروز معنی ترکیبی آن از بین رفته است چون : دشمن (دش+من=بدمنش) ، تهمت (تهم + تن = قوی تن - نیرومند) ، پاسخ (مخفف پاد + سخون = رد سخن = جواب) . مرکبی که جزء آن تنها و مستقل هم بکار میرود چون : کتابخانه (کتاب+خانه) ، کاروانسرا (کاروان+سرا) ، گواهینامه (گواهی + نامه) و جز اینها .

همایونفر ، دلخواه ، شرمگین ، ایرانزمین ، ایرانشهر ، باغبان ، ستمگر ، کتابداری ، حسابرسی ، بنام ، بنفرین ، بیدل ، بیجا .

حافظ	گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را	در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
»	که سن چو آهوی وحشی ز آدمی برسیدم !	گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
سعدی	بشکست عهد صحبت اهل طریق را	صاحب‌دلی بمرسه آمد ز خانقاه
نظامی	بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست	بگفتا جانفروشی از ادب نیست
سعدی	جوانمرد را تنگدستی مباد !	... که سفله خداوند هستی مباد !
حافظ	برجفای خار هجران ، صبر بلبل بایدش	باغبان گر پنج‌روزی صحبت گل بایدش

### دو مورد از این قاعده کلی مستثناست :

الف - آنجا که حرف آخر کلمه اول قابل اتصال نباشد مانند :

بداندیش ، سفیدبخت ، هواخواه ، کدخدا ، شهربانو ، پدرزن ، پسرعمو ،  
گوژپشت ، نوآموز ، بازرس ، بازجویی ، برگشتن ، خودخواهی ، دوربین .

فردوسی	چو خورشید، دیدار و چون مشک، موی	سمن بوی و زیبارخ و ماهروی
»	سخنهای نیکم بید کرد یاد	بداندیش کش روز نیکی مباد !
»	بکند از بن این خسروانی درخت	« شغاد » آن بنفرین شوریده بخت
نظامی	بگفت از دارملک آشنایی !	نخستین بار پرسید از کجایی ؟
حافظ	زین قند پارسی که به بنگاله میرود	شکرشکن شوند همه طوطیان هند
	خبر از سرزنش خار جفا نیست تورا - وحشی بافقی	ای گل تازه که بویی زوفانیست تورا

ب - هنگامی که بر اثر پیوند دو کلمه خواندن ترکیب مشکل شود که در این

صورت جدا نوشتن آنها از نظر سهولت خواندن و زیبایی خط جایز است . چون :

فردوسی	یکی زوتن آسان و دیگر برنج	چنین است رسم سرای سپنج
»	گشاده رخ و سیم‌دندان شدند	همه دختران شاد و خندان شدند
سعدی	خام طبعان همچنان افسرده اند !	آتش اندر پختگان افتاد و سوخت
نظامی	رخنه بیرون شدنش کن درست	در همه کاری که گرایبی نخست
حافظ	کسب جمعیت از آن زلف‌پیشان کردم	ز خلاف آمد عادت بطلب کام که من
»	بگذارند و سرطره یاری گیرند	مصلحت دید من آن است که مردم همه کار

بنابراین کلمه‌های : گل اندام ، روئین بدن ، سیمین تن ، سخن سنج ، سخن شناس ،  
بخت برگشته ، زبان پس‌قفا ، دانش‌آموز ، هم‌منزل و ماننده‌های آنها اگر :

گل‌اندام ، روئین‌بدن ، سیمین‌تن ، سخن‌سنج ، سخن‌شناس ، بخت‌برگشته ، زبان‌سقا ،  
دانش‌آموز ، هم‌منزل ... نوشته شود ، ناخوانا و ناپسند و ناهنجار است .

یادآوری - وقتی که از لحاظ پیوند ناپذیری حرفها یا اشکال قرائت نتوان کلمه مرکب را متصل نوشت باید جزءهای ترکیب را کمتر از معمول فاصله داد تا مفهوم ترکیب نشان داده شود.

۴ - بهم پیوستن کلمه‌هایی که هریک معنی مستقل و جدا دارد، یعنی ترکیب نشده است، خطاست مانند:

چنین است رسم سرای فریب	گهی بر فراز و گهی بر نشیب	فردوسی
من ره کوی عافیت دانم	چه کنم کاو فتاده‌ام بکنم ؟	هاتف اصفهانی
آن قصر که جمشید در او جام گرفت	آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت !	خیام
ای صدر نشین عقل و جان هم	معراب زمین و آسمان هم	نظاسی
چو بشنوی سخن اهل دل سگو که خطاست	سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست !	حافظ

بدین ترتیب واژه‌های :

مجلس شورای ملی ، شورای عالی ثبت ، بانک ملی ایران ، دانشسرای مقدماتی ، حسابداری کل ، خزانه داری کل ، بازرسی کل ، وزارت جنگ ، دیوان کیفر ، سرای سپنج ، جناب عالی ، حضرت عالی ، حساب جاری ، هیچ یک ، آن مرد ، این را ، چه کنم ؟ و مانند اینها را اگر :

مجلس شورای ملی ، شورای عالی ثبت ، بانک ملی ایران ، دانشسرای مقدماتی ، حسابداری کل ، خزانه داری کل ، بازرسی کل ، وزارت جنگ ، دیوان کیفر ، سرای سپنج ، جناب عالی ، حضرت عالی ، حساب جاری ، هیچیک ، آن مرد ، این را ، چکنم ؟ بنویسند خطاست و ناپه‌نچار .

یادآوری ۱ - بهم پیوستن دو کلمه غیر مرکب علاوه بر اینکه از لحاظ قاعده کلی زبان و دستور زبان خطاست ، چون در خط کنونی ما اعراب (شکل) جزو کلمه نیست ، گاهی کلمه را با کلمه دیگر مشتبه می کند چون :

می ناب (باده) ، میناب (نام محلی) - مردنی است (صفت نسبی از مردن) ، مرد نیست (مرد مقابل زن) - مرغ زار (پرنده) ، مرغزار (سبزه زار) - زیان کار (ضرر و خسارت کار) ، زیانکار (زیان دیده - متضرر) .

یادآوری ۲ - چون در زبان محاوره میان دو کلمه کسره آورده شود (چه در وصف و چه در اضافه) (۱) قرینه است بر اینکه آن دو کلمه ترکیب نشده‌اند و پیوستن آنها خطاست . بخلاف موقعی که کسره در اضافه یا وصف حذف شده است .  
مثال آن در اضافه :

۱ - برای توضیح در باره صفت به قسمت صفت ، بخش دوم و برای اطلاع از چگونگی اضافه نیز ببخش دوم رجوع کنید .

وزارت فرهنگ ، دیوان کشور ، لبلعل ، هوای بهار ، ساعت طلا ، ساق پا .  
 بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی رودکی  
 زدانش به اندر جهان هیچ نیست      تن مرده و جان نادان یکی است اسدی طوسی  
 پای سرو بوستانی در گل است      سروما را پای معنی دردل است ! سعدی  
 همه موسم تفرج بچمن روند و صحرا      تو قدم به چشم من نه بنشین کنارجویی »  
 دست طمع چو پیش کسان میکنی دراز      پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش صائب  
 مثال آن در وصف :

شوای ملی ، نیروی جاذب ، هوای صاف ، بوی خوش ، دست قوی ، تن سالم ،  
 پهلوی راست .

چو طبعی نداری چو آب روان      مبر دست زی ناسه خسروان فردوسی  
 بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید

روی زیبای تو دیدن در دولت بگشاید سعدی  
 بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است      پیر نگردد که در بهشت برین است »  
 شکرانه بازوی توانا      بگرفتن دست ناتوان است »  
 ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن      وین سرشوریده باز آید بسامان غم مخور حافظ  
 یادآوری ۳ - چند ترکیب عربی در فارسی هم مورد استعمال دارد که اگر آنها  
 را بکار بریم باید هر کلمه مستقل و جدا نوشته شود بدین گونه :

ان شاء الله ، علی حده ، علی هذا ، عن قریب ، مع هذا ، مع ذالک ، من جمله ...  
 یادآوری ۴ - اگر با رعایت آنچه گفتیم و خواهیم گفت ، گاهی در قطع و وصل  
 کلمه بی مورد بودید ، اصل انفصال است . خطای جدا نوشتن کلمه مرکب بسیار کمتر است  
 از بهم پیوستن بی مورد و بی جهت کلمه ها .

ه - «ان» و «ها» نشانه های جمع ، چسبیده باسم (یا صفت جانشین اسم) نوشته  
 شود :

الف - زنان ، اسبان ، مرغان ، درختان ، خوبان ، نیکان ، کریمان ، بخیلان ،  
 شجاعان .

(در این مورد کمتر دیده شده است که برخلاف قاعده بنویسند) .

نیارست کردن کس آنجا گذر      ز دیوان و پیلان و شیران نر فردوسی  
 مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی      تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی حافظ  
 کریمان را بدست اندر درم نیست      خداوندان نعمت را کرم نیست سعدی  
 با چنین حسن و لطافت اگر اینان بشرند      ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند ! »  
 باد در سایه درختانش      گسترانیده فرش بوقلمون »

ب - دلها ، زبانها ، جانها ، روانها ، خویها ، گلها ، آبها ، سنگها ، چوبها ، قلمها .  
 بفرمود شه تا زبان بر گشاد سخنها همه سر بسر کرد یاد فردوسی  
 همه بومها پر زنجیر گشت بجوی آبها چون می و شیر گشت »  
 جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جانهای شیران خداست سولوی  
 شب تاریک و موج بحر و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ؟ حافظ

- مگر آنکه حرف آخراسم (یا صفت جایگزین اسم) از حرفهای پیوند پذیر نباشد :

۱ - خسروان ، سردان ، جانداران ، هنرمندان ، پیشه‌وران ، ستمگران .

صیدکنان سوکب نوشیروان دور شد از کوکبه خسروان نظامی  
 ای مقصد همت بلندان مقصود دل نیازمندان »  
 حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف ازدوزخیان پرس که اعراف بهشت است سعدی  
 یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد ؟

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد ؟ حافظ

پیران ، سخن ز تجربه گویند ، گفتمت هان ای پسر ، که پیرشوی ، پند گوش کن »

۲ - درها ، دیوارها ، خردها ، نیروها ، زیورها ، پیکرها ، مغزها ، رازها .

سپه بر سپرها نوشتند نام بجوشید شمشیرها در نیام فردوسی  
 وفا کرد با او به سوگندها بخوبی بدادش بسی پندها »  
 ای هنرها گرفته بر کف دست عیبها بر گرفته زیر بغل ! سعدی  
 نقدها را بود آیا که عیاری گیرند ؟ تا همه صومعه‌داران سرکاری گیرند حافظ  
 بنفشه رسته بر زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها قآنی

استثنا : آنگاه که اسم به «ه» غیر سلفوظ (مختفی) ختم شود ، «ها» نشانه جمع را

جدا نویسند :

جامه‌ها ، نامه‌ها ، خانه‌ها ، خامه‌ها ، بسته‌ها ، دسته‌ها ، شیوه‌ها ، نکته‌ها ،

گله‌ها ، شکوه‌ها .

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ دوچشمان پر از خون ورخ باد رنگ فردوسی  
 سرپرده‌ها را گشادن گرفت شب و روز دینار دادن گرفت »  
 درفشان بسیار افراشته سر نیزه‌ها زابر بگذاشته ! »  
 همه رویه‌اشان چو روی هیون زبانها سیه دیده‌ها همچو خون »

که در این حال چون‌های مختفی برای بیان حرکت است و در میان کلمه نمی‌آید

در صورت حذف آن و آوردن «ها» نشانه جمع ، گاه واژه با واژه دیگر مشتبه گردد مانند :

جامها ، نامها ، لالها ، دستها ( جمع : جام ، نام ، لال ، دست . )  
 ( نه جمع : جامه ، نامه ، لاله ، دسته ) .

#### ٦ - های غیر ملفوظ (مختفی) بهنگام اتصال :

الف - دراتصال به «ان» جمع تبدیل به «گ» میشود (نزدیک به اصل پهلوی گردد چه در آن زبان بجای «ه» مختفی «ک» بوده است چون بنده - بندک ، نامه - نامک) .  
 بنده ، بندگان - زنده ، زندگان - تشنه ، تشنگان - گرسنه ، گرسنگان - خفته ،  
 خفتگان - برهنه ، برهنگان - دیوانه ، دیوانگان - فرزانه ، فرزائگان .

خفتگان را خبر از زمره مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست سعدی  
 عاشقان کشتگان معشوقاند بر نیاید ز کشتگان آواز »  
 خواجهگان در زمان معزولی همه «شبلی» و «بایزید» شوند »  
 بندگانیم جان و دل برکف چشم برحکم و گوش بفرمان هاتف  
 ب - در پیوستن به «ی» مصدری نیز مبدل به «گ» شود ( بهمان مناسبت که  
 گفته شد ) :

زنده ، زندگی - تشنه ، تشنگی - برهنه ، برهنگی - دیوانه ، دیوانگی - شایسته ،  
 شایستگی - سوخته ، سوختگی - خسته ، خستگی - آلوده ، آلودگی - تیره ، تیرگی - چیره ،  
 چیرگی .

جهان را چو باران بباستگی روان را چو دانش بشایستگی فردوسی  
 نشاید ز شاهان پرستندگی نجوید کس از تاجور بندگی »  
 بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی ملک رادرجهان هرروز جشنی بادونوروزی فرخی  
 تو بندگی چو گدایان بشرط مزدمنکن که دوست خودروش بنده پروری داند حافظ  
 دوست م شمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی !  
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشانهالی و واماندگی سعدی  
 یادآوری - در این گونه واژه ها نوشتن « ه » غیر ملفوظ ( که بجایش « گ » آمده  
 است ) خطایی است فاحش یعنی نباید نوشت :

بنده گان ، بنده گی - افسرده گان ، افسرده گی - زنده گان ، زنده گی - گرسنه گان ،  
 گرسنه گی - شایسته گان ، شایسته گی - افسرده گان ، افسرده گی - پژمرده گان ، پژمرده گی ،  
 سوخته گان ، سوخته گی - غمزده گان ، غمزده گی .

#### ج - هنگام پیوستن به «ی» نسبت :

١ - اگر در تلفظ «ه» مبدل به «گ» شده باشد در نوشتن هم باید رعایت شود  
 (مطابقت مکتوب و ملفوظ) :

هفته ، هفتگی - خانه ، خانگی - جامه ، جامگی (پول لباس - درسخن پیشینیان) -  
 خود کامه ، خود کامگی - پرده ، پردگی (زن) - جمله ، جملگی - حامله ، حاملگی .  
 الایا خیمگی<sup>(۱)</sup> خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل منوچهری  
 شراب خانگی ترس محتسب خورده بروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش حافظ  
 در این مورد هم از لحاظ تبدیل حرف ، حکم یای مصدری درباره اش صدق  
 میکند .

۲ - و اگر در تلفظ «ه» باقی مانده و تبدیل به «گ» نشده است ، از نظرهماهنگی  
 گفتن و نوشتن ، چنین نویسند :

پنبه یی ، قهوه یی ، سرمه یی ، ساوه یی ، قمشه یی ، زواره یی .

استثنا - در قدیم بهنگام آوردن یای نسبت در چند کلمه فارسی نیز «ه» غیر ملفوظ  
 به «ج» یا «و» تبدیل شده است که رعایت آنها، در همان مورد استعمال، امروز هم لازم است :  
 ساوه ، سلمان ساوجی - گنجه ، نظامی گنجوی .

- چنانکه منسوب به «ری» را رازی و منسوب به سیستان (سکستان، سک) راسکزی  
 گفته اند و تازی بمعنی عرب در اصل پهاری « تاژیک » منسوب بقبیلۀ « طی » بوده است :  
 دوسکزی دوپورسرا کشته اند و زان خیرگی هم نبرگشته اند ! فردوسی  
 همه رازیان ازینۀ خود که اند؟ دورویند واز سردمی برچه اند ؟  
 زایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان ...  
 د - در پیوستن به « ی » وحدت و نکره « ه » باقی ماند و کلمه باین شکل  
 نوشته شود :

خانه یی خریدم ، نامه یی نوشتم ، خفته یی بیدار شد ، تشنه یی سیراب گردید .  
 پای مسیحا که جهان می نوشت بر سر بازارچه یی می گذشت نظامی  
 ستاره یی بدرخشید و ماه مجلس شد دل رسیده ما را رفیق و مونس شد حافظ  
 این دو نوا نژی را شگری است خطبه یی از بهر زن و شوهری است نظامی  
 مغبچه یی میکذت راهزن دین و دل در پی آن آشنا از همه بیگانه شد حافظ  
 توضیح : در این مورد و در مورد قسمت « ۲ » بند « ج » (پیوستن به یای نسبت)  
 نظر و شیوه نگارش برخی کسان چنین است :

۱ - قهوه ای ، سرمه ای ، ساوه ای ، زواره ای .

۲ - خانه ای ، نامه ای ، خفته ای ، تشنه ای ، ناله ای ، غمزه ای .

ه - بهنگام اضافه یا وصف (۲) ، « ی » کوچکی (یای ابتر) شبیه به همزه ، روی

۱ - «خیمه» عربی است و بقیاس کلمه فارسی یای نسبت گرفته است . ۲ - رجوع شود ببخش دوم .

«ه» گذاشته شود ( این سر«ی» یا «ی» ابتر یا «ی» مرخم را نباید با «ع» اشتباه کرد . در تلفظ هم حرفی بین «ی» و «ع» بزبان می آوریم (همزه ملین). در چاپ نیز باید در این مورد علامتی چون سر«ی» بکار رود نه «ع» ) :

۱ - در اضافه :

خانه خدا، نامه من ، گفته او ، گریه کودک ، شیوه خط ، لاله باغ ، غمزه جانان ، گوشه ابرو .  
 چهره رومی و صورت حبشی را  
 سر من از ناله من دور نیست  
 گوشت از این گوشه پادشاه ندارد ! حافظ  
 دوش در حلقه ما، قصه گیسوی تو بود  
 منم که شهرة شهرم بعشق ورزیدن  
 مایه خوبی چه بود و علت زشتی ؟ ناصر خسرو  
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
 خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد ! حافظ  
 تادل شب سخن از سلسله موی تو بود  
 منم که دیده نیالوده ام بید دیدن  
 »  
 »

۲ - در وصف :

جامه زیبا ، دیده بینا، ناله جانسوز، قصیده غرا، نوشته خوب ، اندیشه تابناک ، هفته دوم ، سکه زرین .

سرش را بدین گرزو گاو چهر  
 هم قصه نا نموده دانسی  
 شهنه مست آمده در کوی من ،  
 بزرگزاده نادان به «شهر وا» (۱) ماند  
 تا مگر همچو صبا باز بکوی تو رسم  
 عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت  
 بگویم ، نه بخشایش آرم نه مهر فردوسی  
 هم نامه نا نوشته خوانی نظامی  
 زد لگدی چند فرا روی من  
 که در دیار غربیش به هیچ نستانند سعدی  
 حاصلم دوش بجز ناله شبگیر نبود حافظ  
 فتنه انگیز جهان غمزه جادوی (۲) تو بود  
 و- در ترکیب برجای ماند :

لاله زار، گله مند، پیشه ور ، بهانه جو، نامه بر، جامه دان، تشنه کام، کینه توز، نکته سنج ، خسته دل ، تیره روز ، شوریده حال .

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  
 هر چه خلاف آمد عادت بود  
 مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس  
 حافظ ، وصال می طلبد از ره دعا  
 بزم توبه سحر گفتم استخاره کنم  
 نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان  
 برون کن ز سر باد خیره سری را ناصر خسرو  
 قافله سالار سعادت بود نظامی  
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتری کنند؟ حافظ  
 یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن  
 بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم ؟  
 نیم شب دوش بیالین من آمد ، بنشست  
 »

۱ - شهروا : پولی که جز در محل ضرب ارزش چندانی ندارد. ۲- یعنی غمزه جادوگر تو .

یادآوری : آنچه درباره «ه» غیرملفوظ گفته شد بهیچ روی شامل «ه» ملفوظ نیست .  
کلمه مختوم به «ه» ملفوظ مشمول قاعده کلی کلمه هاست مانند :

ماهرو ، مهتاب ، دههسال ، دهه دوم ، گرهما ، زهساز ، فرماندهان ، فرماندهی ،  
بیراهه ، دوراهی ، راهها ، عذرسوجهی ، کارقابل توجهی ، اشتباهی بزرگ و مانند اینها .

تورودکی را ای ماهروکتون دیدی      ندیدی اورا آن دم که اینچنان بود رودکی  
گنجهکارتتر در زمانه منم      از ایرا گرفتار اهریمنم ! فردوسی  
شاه در آن ناحیه صید یاب      دید دهی چون دل دشمن خراب نظامی  
آفتاب از کوه سر برمی زند      ماهروی انگشت بر در میزند سعدی  
اورا بچشم پاک توان دید چون هلال      هر دیده جای جلوه آن ماهپاره نیست حافظ  
یار دارد سر آرزدن حافظ ، یاران      شاهبازی بشکارمگسی سی آید ! »

۷- «ب» حرف اضافه را برخی استادان به کلمه بعد متصل کنند مگر در

نامهای خاص :

الف - بخانه رفتم ، باو گفتم ، شروع بکارکرد .

ب - به پاریس رفت ، به لندن وارد شد ، به اسریریکا سفرکرد .

بداده درون گوهر آید پدید      که فرزانه گوهر بود یاپلید ؟ فردوسی  
بخلق ولطف توان کردصیдахل نظر      ببند و دام نگیرند سرغ دانارا حافظ  
کیست که پیغام من بشهرشروان برد ؟      یک سخن از من بدان سرد سخندان بردجمال الدین  
بخط و خال گدایان مده خزانه دل      بدست شاهوشی ده که محترم دارد ! حافظ  
دسی باغم بسربردن جهان یکسر نمی ارزد

بمی بفروش دلق ما که زین بهتر نمی ارزد ! »

- و گروهی جدا نویسند :

به خانه رفتم ، به او گفتم ، شروع به کارکرد .

- ولی در کلمه هایی مانند : بدین ، بدو ، بدان (۱) همیشه حرف «ب» متصل

نوشته شود :

بدین آلت و رای و جان و روان      ستود آفریننده را کی توان ؟ فردوسی  
بدان گرزده گاو سر دست برد      بزد بر سرش ترك را کرد خرد »  
بدان داد ما را کلاه بزرگ      که بیرون کنیم از ربه میش ، گرگ دقیقی  
بدو گفتم که مشکى یاعیبری ؟      که از بوی دلایز تو مستم ... سعدی

۱ - در این واژهها «بد» صورت دیگری است از «ب» که از زبان پهلوی بفارسی دری آمده است .

- در ترکیبهای عربی چون: بغیر، بدون، بلا تکلیف، بلا معارض، اگر بخواهیم این ترکیبها را بکار بریم، حرف «ب» را (که حرف جر عربی باید دانسته شود نه حرف اضافه فارسی) پیوسته نویسند.

توضیح ۱ - درباره‌ی از این ترکیبها میتوان بجای ترکیب عربی ترکیب فارسی آورد. چنانکه بجای بلا معارض و بدون جهت: بی معارض و بی جهت.

توضیح ۲ - کلمه «بلاد رنگ» ترکیبی غلط از فارسی و عربی است بجای آن باید «بی درنگ» گفته و نوشته شود.

#### ۸ - «ب» تأکید فعل (پیشوند فعلی) همیشه متصل بفعل نوشته شود:

بگو، برو، بین، بشنو، بخواه، بزن، بنشین.

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید	بین و بگذرو خاطر بهیج یک سپار	سعدی
بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جداییها شکایت میکند	مولوی
بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین	کاین اشارت ز جهان گذران مارا بس	حافظ
بشوی اوراق اگر همدرس مایی	که علم عشق در دفتر نباشد!	»

#### یادآوری:

الف - اگر فعل با «آ» (الف سمدود - مصوت بلند) آغاز شود، بعد از «ب» حرف «ی» آورند. در این صورت علامت «-» حذف گردد:

بیاید، بیاورد، بیاموزد، بیاراید، بیاساید، بیاسیزد، بیاموز، بیاور.

نه باین شکل:

بیاید، بیاورد، بیاموزد، بیاراید، بیاساید، بیاسیزد، بیاموز، بیاور.

بیاموز دانش تو تا ایدری	که آنجا همه بر زدانش بری	فردوسی
بسای و بیالا بر آن خستگیش	بینی هم اندر زمان رستگیش	»
شبی در برت گر بیاسودمی	سرفخر بر آسمان سودمی - منسوب به فردوسی	
من با همه جوری از تو خوشنودم!	تو بی گنهی ز من بیازردی!	سعدی
بسی تیرودی ماه واردی بهشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت	»

خبری که دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد - سعدی

ز خط یار بیاموز مهر با رخ یار

که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن! حافظ

ب - نظیر این قاعده درباره فعلهایی که با «آ» یا «أ» (همزه مفتوح و همزه مضموم،

دو مصوت کوتاه) آغاز میشود نیز جاری است:

بیندیشد ، بیفکند ، بیندازد ، بینگیزد ، بینجامد ، بیفزاید ، بیفرزد ، بیفتد ، بیویارد (بیلعد) بیوژند (بکشد) .

نه باین شکل :

بیاندیشد ، بیافکند ، بیاندازد ، بیانگیزد ، بیانجامد ، بیافزاید ، بیافرزد ، بیافتد ، بیویارد ، بیاوژند .

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگاه گوید سخن سعدی  
بینداختم شانه کاین استخوان نمی‌بایدم دیگرم سگ مخوان »  
چه باز دردلت آمد که مهر برکندی ؟ چه شد که یارقدم از نظریه‌ی فکندی ؟ »

توضیح : در بیان قاعده مذکور باید گفت که در این گونه فعلها، همزه اول کلمه تبدیل به «ی» شده است (برای سهولت تلفظ) بنابراین آوردن جانشین با خود آن جایز نیست .

۹ - «ن» نشانه نفی و «م» علامت امر منفی (نهی) نیز بایدهمیشه متصل بفعل باشد :

الف - زرفت ، نگفت ، نشنید ، ندید ، نمی‌کند ، نخواهد کرد .

زمصرش بسوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی ؟ سعدی  
هرچه در این پرده نشانت دهند گر نپسندی به از آنت دهند نظامی  
رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای که بر من وتو در اختیار نگشاده است حافظ  
سوسع قارون را نصیحت کرد که : احسن کما احسن الله الیک . نشنید و عاقبتش شنیدی .  
سعدی

ب - مرو ، مگوی ، مشنو ، مبین ، مباد ، مبادا ، مبیناد .

مشنوی دوست که غیر از تو سراپاری هست یاشب و روزی جز فکر توام کاری هست سعدی  
در میخانه بیستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند ! حافظ  
بنازیم دستی که انگور چید مریزاد پایی که درهم فشرد ؟  
در کامم شده بسته بصد بند بیخت من مزایاد ایچ فرزند - اسعد گرگانی

یادآوری - در فارسی فصیح فعل نهی با «م» آغاز میشود نه با «ن» :

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلهند حافظ  
مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی درافتی پپایش چو سور سعدی

ج - قاعده مذکور در یادآوری قسمت «۸» اینجا هم جاری است یعنی در فعلهایی که

با «آ»، «آ»، «أ» (الف ممدود، همزه مفتوح و همزه مضموم - مصوت‌های بلند و کوتاه) آغاز میشود ، پس از نشانه نفی و نهی حرف «ی» آورند و همزه را حذف کنند، بدین گونه :

۱ - نیاید ، نیآورد ، نیآراید ، نیآساید ، نیآسیرد ، نیفتد ، نیندازد .

نه بدین شکل :

نیاید ، نیآورد ، نیآراید ، نیآساید ، نیآسیرد ، نیافتد ، نیندازد .

اگر مرگ کس را نیوباردی  
من زدست تو خویشتن بکشم !  
بخت آینه ندارم که بر آن سینگری  
نیاساید مشام از طبله عود  
نیرزد عسل ، جان من ، زخم نیش  
بمردی که تا درجهان بوده ام  
ز پیر و جوان خاک بسپاردی فردوسی  
تا تو دستی بخون نیالایی ! سعدی  
خاک بازار نیرزم که بر آن میگذری »  
بر آتش نه که چون عنبر ببوید »  
قناعت نکوتر بدوشاب خویش »  
بمی دامن لب نیالوده ام ! نظامی

۲ - میازار ، میاور ، میاسای ، میفکن ، میندیش ، مینداز .  
نه باین صورت :

میازار ، میاور ، میاسای ، میافکن ، میاندیش ، میانداز .  
میاسای از آسوختن یک زمان  
میازار موری که دانه کش است  
وگر خود دگرگونه گردد سخن  
ز دانش میفکن دل اندر گمان فردوسی  
که جان دارد وجان شیرین خوش است »  
تو زاری میاغاز و تندی مکن »

د - اگر نفی در دو جزء حکم (یا بیشتر) باشد (مقارنه اسم یا فعل) ، حرف «نه» جدا نوشته شود :  
نه این و نه آن ، باو گفتم اما نه پذیرفت و نه عمل کرد ، نه میداند و نه میخواهد که بداند .

شبی چون شبه روی شسته بقیر  
نه با آنت مهر و نه با اینت کین  
نه بر استری سوارم نه چو خربزیر بارم  
نه در مسجد دهنم ره که مستی !  
نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر فردوسی  
که بهدان تویی ای جهان آفرین »  
نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم سعدی  
نه در میخانه ، کاین خمّار خام است (!) عراقی

#### ۱ - عدد و معدود را باید جدا از هم نوشت :

یکسال ، پنج روز ، شش دانگ ، هفت شب ، هشت ریال ، بیست دانه ، نیم من ،  
یک چارک ، سی خروار ، چهل دقیقه ، شصت برگ .  
نه بدین شکل :

یکسال ، پنجروز ، ششدانگ ، هفتشب ، هشتریال ، بیستدانه ، نیممن ، یکچارک ،  
سیخروار ، چهلدقیقه ، شصتبرگ .

ببند یک نفسی ای آسمان ، دریچه صبح  
هفت شهر عشق را عطار گشت  
بر آفتاب ، که اسشب خوش است باقمرم ! سعدی  
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم ! مولوی

۱ - بیت دوم این شعر هم از جهت لطف معنی نقل میشود :  
میان مسجد و میخانه راهی است  
غریبم ، عاشقم آن ره کدام است ؟

گل همین پنج روز و شش باشد      وین گلستان همیشه خوش باشد      سعدی  
شهری است پر کرشمه خوبان ز شش جهت      چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم !      حافظ  
نیم نانی گر خورد مرد خدا      بخش درویشان کند نیم دگر...      سعدی

۱۱ - « که » موصول و ربط جدا از کلمه نوشته شود (مانند که استفهام) :

سخنی که گفتم ، کاری که کرد ، من که آمدم او رفت ، این که ... ، دانستم  
که ... گفتی که ... زمانی که ... وقتی که ... که گفت ؟

من که مسم را بزر اندوده اند      می کنم آنها که نفرموده اند ؟      نظامی  
این که تو داری قیامت است نه قامت      وین نه تبسم که معجزاست و کرامت      سعدی

سخنی که دلی بیازارد تو مگوی تا دیگری بیارد - سعدی

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند      که آتشی که نمیرد همیشه درد دل ماست      حافظ  
که گوید برود دست رستم ببند ؟      نیندد سرا دست چرخ بلند !      فردوسی

استثنا - چند ترکیب از این قاعده مستثناست :

چونکه ، چنانکه ، آنکه ، اینکه .

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد      موسیقی با موسیقی در جنگ شد      مولوی  
ای آنکه باقبال تو در عالم نیست      گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست      سعدی  
آنکه در او گوهر دانایی است      در همه کاریش توانایی است      نظامی  
چونکه نسخه سخن سرسری      هست بر گوهریان گوهری...      »

دوکس سردند و حسرت بردند : یکی آنکه داشت و نخورد و دیگری آنکه

دانست و نکرد - سعدی

اینکه گویی این کنم یا آن کنم      خود دلیل اختیار است ای صنم !      مولوی

۱۲ - « چه » استفهامی و ربط هم باید جدا نوشته شود:

چه گفتم ؟ چه میگویی ؟ چه کار کرد ؟ چه خواهد خرید ؟ چه بیایی و چه نیایی .  
تا چه خواهی خریدن ای مغرور      روز در سانگی بسیم دغل ؟      سعدی  
چه میخوانند از این محمل کشیدن ؟      چه میجویند از این منزل بریدن ؟      نظامی  
چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار ؟      هر که در دایره گردش ایام افتاد      حافظ  
بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند      که تو در برون چه کردی که کنون بخانه آبی - عراقی  
چنین است کردار این چرخ پیر      چه با اردوان و چه با اردشیر !      فردوسی

استثنا - چند کلمه از این قاعده مستثناست :

چرا ؟ چگونه ؟ چطور ؟ چقدر ؟

تا ک راسیراب کن ای ابرنسان زینهار !      قطره تاسی میتواند شد چرا گوهر شود ؟      ؟  
کسی که از غم و تیمار من نیندیشد      چرا من از غم و تیماروی شوم بیمار ؟      سعدی  
چگونه شکر این نعمت گزارم ؟      که زور مردم آزاری ندارم      »

۱۳ - «چه» را در چند ترکیب متصل نویسند :

آنچه ، چنانچه ، هرآنچه .

فیض روح القدس از باز مدد فرماید      دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد! حافظ  
من آنچه شرط بلاغ است باتومی گویم      توخواه ازسخنم پندگیر وخواه ملال      »

۱۴ - پیشوندی که با اسم ترکیب شده صفت میسازد ، پیوسته با اسم نوشته شود :

بخرد ، بنام ، بجا ، بیهنر ، بیهوش ، همزمان ، همراه ، همسر .

ای بخورد با جهان مکن ستد و داد      کو بستاند ز توکلند بسوزن ناصر خسرو  
با هنر ر هنر سپاه بس است      بیهنر با هزار کس تنهاست ؟  
مگر همراهان جوان یافتی ؟      که از پیش ما تیز بشتافتی فردوسی  
بیدلی در همه احوال خدا با او بود      او نمیدیدش واز دور خدایا می کرد! حافظ  
پس زبان محرمی خود دیگر است      همدلی از همزمانی بهتر است مولوی  
دوکس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند : یکی آنکه اندوخت و نخورد  
دیگر آنکه آموخت و نکرد - سعدی

استثنا - در ترکیب کلمه با پیشوند «بی» ، اگر واژه با همزه (ه) یا الف ممدود

(آ) آغاز شود یا زیادی دندان سبب اشکال خواندن گردد ، پیشوند را جدا نویسند :

بی ادب ، بی انتها ، بی آزار ، بی آرم ، بی نظم ، بی ترتیب .

بی ادب تنها نه خود را داشت بد      بلکه آتش در همه آفاق زد مولوی  
بی آزاری و راستی برگزین      چو خواهی که یابی بداد آفرین فردوسی  
اول او اول بی ابتداست      آخر او آخر بی انتهاست نظامی

۱۵ - پسوند را باید همیشه متصل به کلمه نوشت (مگر آنگاه که حرف آخر کلمه

پیوند ناپذیر باشد) :

ارزاتر ، بهترین ، اندوهناک ، گلزار ، شرمگین ، جویبار ، کوهسار ، دانشور ،  
توانگر ، هوشمند ، بهبودی ، مشک آسا ، عبیر آگین .

تا دل دوستان بدست آری      بوستان پدر فروخته به ! سعدی  
برگ درختان سبز در نظر هوشیار      هر ورقی دفتری است معرفت کردگار      »  
قناعت توانگر کند مرد را      خبر کن حریص جهانگرد را      »  
بگرید چون رعد در کوهسار      و یا شیر جنگی گه کارزار فردوسی  
بخندید خندیدنی شاهوار      چنان کامد آوازش از چاهسار      »

۱۶ - بر آخر کلمه های مختوم به «ا» و «و» (مصوت های بلند الف و واو ماقبل

مضموم) بهنگام اضافه یا وصف ، حرف «ی» افزوده شود ( اگر کلمه در اصل با «ی» ختم  
میشده است ولی با حذف «ی» هم بکار میرود همان یای اصلی باز می گردد) :

الف - دانای کار ، بهای کالا ، موی سر ، روی سیز .

ببالای تو در چمن سرو نیست چو رخسار تو تابش پرو نیست ! فردوسی  
مرا مهرسیه چشمان زدل بیرون نخواهد شد

قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد حافظ  
پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان نظامی  
هرکه نه گویای تو خاموش به هرچه نه یاد تو فراموش به »  
ب - خدای بزرگ ، دوی تلخ ، گیسوی سیاه ، پهلوی راست .

پر از گوهر نابسود افسرش زدیبا ی چینی فروزان برش فردوسی  
که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد؟ خطا بود که نبیند روی زیبا را سعدی  
موی سفید را فلکم رایگان نداد این رشته را بنقد جوانی خریده ام رهی معیری

### یادآوری :

الف - در اتصال بیای نکره ، یای نسبت ، یای مصدری ، «ی» باقی ماند یا بقیاس  
افزوده شود و کلمه را بدینسان نویسند :

جایی باصفا ، گوشه تنهایی ، کارخدایی ، سبویی پر از آب ، بدخویی بداست ،  
همسایه روبرویی .

ماییم و نوای بینوایی بسم الله اگر حریف مایی ! نظامی  
عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوایی من شهرت زیبایی او وحشی  
چون شمع نکورویی در رهگذر باد است طرف هنری بر بند از شمع نکورویی ! حافظ  
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی بروان آدسیت سعدی  
نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیکمردان ! »  
در همه دیرمغان نیست چون شیدایی خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی ! حافظ

ب - هنگام پیوستن به «ان» جمع نیز این «ی» برجای ماند یا بقیاس افزوده شود :

دانایان ، پارسایان ، کشورگشایان ، دانشجویان ، نکویان ، خوبرویان .

سر نا سزایان بر افراشتن وز ایشان امید بهی داشتن .. فردوسی - هجونا مه  
چند گویی که بداندیش و حسود عیبجویان من مسکین اند ؟ سعدی  
من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد »  
تازیان را غم احوال گرانباران نیست پارسایان مددی تا خوش و آسان برویم ! حافظ

۱۷ - واژه های مختوم به «و» ( واو ماقبل مفتوح ) همانند کلمه های دیگر است

یعنی در اضافه و وصف ، یای نکره و یا های دیگر ( یای وحدت ، نسبت ، خطاب ، مصدری )  
بر آخر کلمه درآید ( یای دیگری نیاورند ) :

جامه نوری پوشید ، زبان پهلوی ، تو خسروی یا بهرام ، نوری یا کهنگی جامه .

بلبل بشاخ سرو به گلبنانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی حافظ

آسمان گومفروش این عظمت کاندرا عشق

خرسن مه بجوی خوشه پروین بدو جو ! حافظ  
 سحرگه رهروی در سر زمینی همی گفت این معما باقرینی ... »  
 خوش وقت بوریا و گدایی و خواب اسن کاین عیش نیست درخور اورنگ خسروی »  
 همچنین کسره اضافه یا وصف هم بر آخر خود واژه در آید (بی آنکه یایی بیاورند):  
 خسرو خوبان ، جوبهاره ، دوسیدانی ، راهرو خانه ، پهلوانامدار ، گوشیر دل .  
 وز او آفرین بر سپهدار ، زال یل زابلی ، پهلوی بی همال فردوسی  
 گو پیلتن گفت جنگی سن ام به آوردگه بر درنگی سن ام ! »  
 مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عاسر فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم سعدی  
 رهرو منزل عشقیم و زسر حد عدم تابا قلیم وجود اینهمه راه آمده ایم ! حافظ  
 یادآوری : افزودن «ی» در این گونه واژه ها خطاست . نباید گفت یا نوشت :  
 رادیوی ایران ، دوی سیدانی ، راهروی خانه و ...

۱۸ - کلمه های مختوم به «ی» را هنگام پیوستن به یای وحدت و نکره (یا «ی» دیگر) این گونه نویسند :

ماهی خرید ، آگهی رسید ، سوختگی شدید ، روشنی خیره کننده .  
 ابی آنکه بد هیچ بیماری نه از دردها هیچ آزاری فردوسی  
 چون عقل گره گشا نباید دیوانگی بکار باید ! نظامی  
 یادآوری : این گونه واژه ها بهنگام اضافه یا وصف در حکم سایر کلمه هاست :  
 ماهی دریا ، آگهی روزنامه ، سوختگی پا ، تیرگی شب .

از در بخشندگی و بنده نوازی سرخ هوارا نصیب و ماهی دریا سعدی  
 روشنی طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق گیاه ندارد ! حافظ  
 شراب بیغش و ساقی خوش دودام رهند که زیر کان جهان از کمندشان نرهند »  
 ۱۹ - آنگاه که دو «ی» در میان واژه بی باشد بدین گونه نوشته شود :  
 آیین ، پایین ، روییدن ، بوییدن ، پاییز ، بفرمایید ، بگویید :

بجوییم رخشت بیاریم زود ایا پر هنر سرد کار آزود فردوسی  
 که روزی نو آیین و جشنی نواست شب زادن شاه کیخسرو است ! »  
 آینه چون عیب تو بنمود راست خود شکن ، آینه شکستن خطاست نظامی  
 چومن بگذرم زین جهان خراب بشوید جسم سرا با شراب حافظ  
 نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

» کلاهرداری و آیین سروری داند  
 تو را که خانه نمین است بازی نه این است - سعدی

**یادآوری :** پیش از این گفته شد که در زبان فارسی همزه (ه) میان واژه هانمی آید. تنها در آغاز پاره‌ی از کلمه‌ها واقع می‌شود. (رجوع شود به ص ۱۱).

۲ - «این» و «آن» (صفت اشاره) همیشه جدا از موصوف نوشته شود :

این سرد ، این کتاب ، آن خانه ، آن بنا .

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است

در بند سر زلف نگاری بوده است !

وان دسته که بر گردن او می بینی

دستی است که برگردن یاری بوده است ! خیام

استثنا - ترکیبهای : انسان ، آنسان ، اینچنین ، آنچه ، اینجا ، اینجه ، اینهمه ،

آنهمه ، تا اینکه ، با اینکه ، از اینکه ، از آنکه مستثناست (۱).

بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟ بگفت از دل تو سیگویی، من ازجان ! نظامی

بی سخن آوازه عالم نبود اینهمه گفتند ، سخن کم نبود ! »

آنجا که عشق خیمه زند جای عقل نیست

مشکل بود دو پادشه اندر ولایتی سعدی

نه آنچه بتوبشغولم ای بهشتی روی که یاد خویشتم در ضمیر می آید ! »

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمارنداشت سنبل پرشکنش هیچ گرفتارنداشت ... وحشی بافقی

۲۱ - «هم» قید تاکید را همواره جدا نویسند :

هم خواند و هم نوشت. من هم این عقیده را دارم. این کار هم لازم است.

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رخت هم این و هم آن هاتف

برآمد بسنگ گران سنگ خرد هم آن و هم این سنگ بشکست، خرد! فردوسی

هم قصه ناموده دانی هم نامه نا نوشته خوانی نظامی

استثنا - کلمه‌های همین ، همان ، همچنین ، همچنان مستثناست : (۱)

همان روشنگ را که دخت من است بدین نازکی دستپخت من است ... نظامی

همین گرز یک زخم برداشتم سپه را همان جای بگذاشتم فردوسی

همان مرحله است این بیابان دور که گم شد دراو لشکر سلم و تور! حافظ

همچنان در فکر آن بیتم که گفت: ساربانان برب در یای نیل ... سعدی

۲۲ - «چون» حرف ربط (پیوند) و قید را باید جدا از کلمه دیگر نوشت :

چون گفتمی قبول کردم ، خانه من چون باغ تو نیست.

۱ - این ترکیبها برخی قید و پاره‌ی حرف ربط (پیوند) هستند . برای توضیح بیشتر بکتابهای دستور مانند « شاهنامه و دستور » نگاه کنید .

چون نبود خویش را دیانت و تقوی قطع رحم بهتر از سودت قریبی ! سعدی  
لبان لعل چون خون کبوتر سواد زلف چون پر پرستو «  
تو چون خود کنی اختر خویشتن بد مدار از فلک چشم نیک اختری را ناصر خسرو  
استثنا - « چنانچون » را که در سبک قدیم بکار برده شده متصل نویسند :  
فرو بارید بارانی زگردون چنانچون برگ گل بارد بگلشن ! سنوچهری  
۲۳ - ترکیبهای عددی را باید متصل نوشت ( جز در واژه‌های پیوند ناپذیر ) :  
ماه یکشنبه ، برنامه پنجساله ، کودک دهساله ، روز یکشنبه ، مرد یکدست ،  
کاریکسره ، مزد یکجا .

طی مکان بین وزمان در سلوک شعر کاین طفل یکشنبه ره صدساله میروند ! حافظ  
سپه یکسره نعره بر داشتند سنانها بابر اندر افراشتند فردوسی  
خلق جهان یکسره نهال خدایند هیچ نه برکن توزین نهال و نه بشکن ناصر خسرو  
چو دهساله شد زان زمین کس نبود که یارست با او نبرد آرزود فردوسی  
نه سیمرخ کشتش نه رستم نه زال تو کشتی مر اورا ، چو کشتی منال «  
آب انگور بیارید که آب‌نامه است کاریکرویه بکام دل شاهنشاه است سنوچهری  
ده‌دله از بهر چیست عاشق و معشوق عاشق و معشوق به که یکدله باشد فروغی  
یادآوری : ترکیب عددی بمنزله یک کلمه است ، برخلاف عدد و معدود که  
کلمه‌های مستقل هستند و ، چنان که گفتیم ، باید از هم جدا باشند .

۲۴ - « را » علامت مفعولی ، جدا از کلمه نوشته شود :

کتاب را ، درس را ، فرش را ، نامه را .

تو دل را بجز شادمانه مدار روان را بید در گمانه مدار فردوسی  
دیده را فایده آن است که دلبر بیند ورنبیند چه بود فایده بینایی را ؟ سعدی  
کسی را که همت بلند اوفتد سرادش کم اندر کمند اوفتد ! نظامی  
مورچگان را چو فتد اتفاق شیرژیان را بدرانند پوست سعدی

چند کلمه از این قاعده مستثناست :

مرا ، ترا ، چرا ؟ ( بجای ترا بهتر است که تورا بنویسند ) .

چو بر باد دادند رنج مرا نبد حاصلی سی و پنج (۱) مرا فردوسی  
چرا آب در جام می افکنی ؟ که تلخی نیید کهن بشکنی «

۱ - سی و پنج سال رنج فردوسی در نظم شاهنامه . حذف معدود بقرینه - نگاه کنید به « شاهنامه و دستور » .

زید ها تو بودی مرا دستگیر چرا راه جستی ز همراه پیر ؟ فردوسی  
تو را زکنگه عرش میزنند صغیر ندانمت که در این داسگه چه افتاده است ؟ حافظ

۲۵ - «می» نشانه استمرار فعل را بیشتر متصل بفعل نویسد :

میزند ، میگوید ، میروود ، میخواهد .

میروی و التفات می نکنی سرو هرگز چنین نرفت آزاد ! سعدی  
دل میروود ز دستم صاحب دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا حافظ  
میشد سوی یار ، دل رسیده ، پیراهن صابری دریده ! نظامی  
میزد نفسی بشور بختی ! میزیست بصد هزار سختی ! »

استثنا - در صورتهای زیرین «می» را جدا نویسد :

الف - اگر فعل با الف ممدود (آ) یا همزه (مفتوح یا مضموم یا مکسور) آغاز شود ، (برای آسانی خواندن) :

می آید ، می افکند ، می افتد ، می ایستد .

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که زانفاس خوشش بوی کسی می آید حافظ  
دوش می آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا باز دل غمزده بی سوخته بود ؟ »  
ب - هنگامی که زیادی دندان سبب اشکال در قرائت کلمه شود :

می بیند ، می شنود ، می سپارد ، می ستیزد .

تو مو می بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارتهای ابرو نظامی  
یارب این نوگل خندان که سپردی بمنش می سپارم بتو از چشم حسود چمنش حافظ  
از ره سرو بعشوه دنیا که این عجوز مگاره می نشیند و محتاله میروود ! »  
ج - آنگاه که فعل با «ن» علامت نفی فعل یا بای تأکید همراه باشد (در شعر) :

می نخواهد ، می نگوید - بجای نمیخواهد ، نمیگوید .

گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست مولوی  
می نیرزد آن نماز او دو جو ز آنکه با اغیار دارد دل گرو ! »

می بیابد ، می بتابد - بجای مییابد ، میتابد .

می بیاید آب و تابی توبه را شرط شد برق و سجابی توبه را مولوی  
می بسوزد هر خزان مر باغ را باز رویاند گل صباغ را »

یاد آوری - «همی» پیشوند فعلی ، که در ادب فارسی بمعنی «می» نشانه استمرار

فعل بکار میروود ، جدا از فعل نوشته شود . (برای آسانی خواندن) .

دی شبیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کزدیوودد ملولم و انسانم آرزوست مولوی

همی گفت و در روضه ها سی چمید که زان خار بر من چه گلهها دسید ! سعدی  
همی گفت ای بداندیش بنفرین ! مه تو بادی ومه ویس ومه رامین ! اسعد گرگانی

۲۶ - «ای» حرف ندا ، همیشه جدا از منادی است :

ای خدا ، ای دوست ، ای سرد .

ای نفس اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری ! سعدی  
ای زلف تو هر خمی کمندی چشمت بکرشمه چشم بندی «  
ای عقل مرا کفایت از تو جستن زمن و هدایت از تو نظامی

۲۷ - در اول شخص و دوم شخص ماضی نقلی ، جزء دوم (فعل معین) همچنین

ضمیرهای منفصل مفرد همواره بدین صورت نوشته شود :

رفته ام ، رفته ای ، زده ام ، زده ای ، شنیده ام ، شنیده ای ، خانه ام ، نامه ات ،  
مژه اش ، سینه اش .

تو بردان جنگی کجا دیده ای؟ که بانگ پی اسب نشنیده ای فردوسی  
دست گدا به سیب زنخدان این گروه نادر رسد که سیوه اول رسیده اند ! سعدی  
ماییمان مست دل از دست داده ایم همراز عشق وهم نفس جام باده ایم حافظ  
ما بروی دوستان از بوستان آسوده ایم گر بهار آید و گریاد خزان آسوده ایم سعدی

۲۸ - حرف همزه (ه) در فعل «است» :

الف - بعد از «ا» و «و» (دو مصوت بلند) چون در تلفظ نمی آید در نوشتن هم باید

حذف شود :

خداداناست ، حق بااست ، آن رنگ زیباست ، این مرد بی ریاست ، این کار نیکوست ،  
آن گل خوشبوست ، مرد شجاع راستگوست .

حمله مان از باد و نا پیدا است باد جان فدای آنکه نا پیدا است باد مولوی  
نگهدار دستت که داراست این نه پنهان چو روز آشکاراست این ! نظامی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست سعدی  
رخ تو دردم آمد ، مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قنای فال نکوست حافظ  
در پای لطافت تو میراد ! هر سروسهی که بر لب جوست سعدی

ب - بعد از «ی» هم نوشته شود (چه همزه «است» از تلفظ افتاده و چه نیفتاده باشد) :

مالی است ، ماهی است ، توانایی است ، روشنی است .

بگفتا فروغی است این ، ایزدی پرستید باید اگر بخردی ! فردوسی

دنیازنی است عشوه گردولستان ولی      باکس بسر نمی برد این عهد شوهری!      سعدی  
گر این تیر از ترکش رستمی است      نه بر مرده بر زنده باید گریست      فردوسی  
نگهدار فرصت که عالم دمی است      دمی پیش دانا به از عالمی است!      سعدی  
سحر کرشمه چشمت بخواب می دیدم      زهی سراتب خوابی که به زبیداری است!      حافظ

ج - بعد از «ه» مختلفی نیز نوشته شود (خواه همزه در تلفظ بیفتد و خواه نیفتد) :

بسته است ، گفته است ، داننده است ، گوینده است .

دماغش آنچه آنچنان سودا گرفته است      که زان سودا ره صحرا گرفته است      نظامی  
نوشته است بر گور بهرام گور      که دست کرم به زبازوی زور      سعدی  
زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل      گرچه بسی نماند که نوشیروان نماند!      »

برو بکار خود ای زاهد این چه فریاد است ؟

حافظ      مرا فتاده دل از کف تو را چه افتاده است ؟

د - بعد از حرفهای صامت نیز نوشته شود :

چنین است رسم سرای سبنج      گهی شادمانی گهی درد ورنج      فردوسی  
آینه درپیش آفتاب نهاده است      بردر آن خیمه ، یاشعاع جبین است!      سعدی

ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید

»      معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است

راه دل عشاق زد آن چشم خماری

حافظ      پیداست از این شیوه که مست است شرابت

۲۹ - همزه در سایر ضمیرهای فعل «است» : ام ، ای ، ایم ، اید ، اند :

الف - بعد از کلمه های مختوم به مصوت‌های «ا» و «او» (دو مصوت بلند) بصورت «ی» درآید (اگر یای اصلی در کلمه باشد همان «ی» باقی است و همزه حذف گردد).

دانایم ، پارسایم ، خوشخویم ، راستگویم .

عبوس زهد بوجه خمار نشیند      مرید خرقة دردی کشان خوشخویم      حافظ  
چشم در سر ، بچه کار آید وجان در تن شخص

سعدی      گر تأمل نکند صورت جان آسایت ؟

ب - پس از کلمه های مختوم به «ه» غیر مملو و «ی» بصورت اصلی باقی ماند :

فرزانه اند ، درخانه اند ، کاری اند ، شاکی اند .

عاشق روی جوانی خوش و نواخته ام      وز خدا دولت این غم بدعا خواسته ام!      حافظ  
چه آزاردم او ، نه من بنده ام!      یکی بنده آفریننده ام      فردوسی

ج - بعد از کلمه های مختوم به حرف صامت یا مصوت مرکب ، بیشتر ، همزه حذف شود (جز در سوم شخص مفرد «است») :

پاکیم ، پاکید ، پاک است ، بهترم ، خسروی ، بهترید ، خسروید .

بلبل عروشنه سخن گستران باز چه مانند بان دیگران !  
 دین بدنیا فروشان خرند ، یوسف فروشدن تاچه خرند؟! - سعدی  
 شاید که عنایت برسد ورنه مپندار با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم  
 بشه گفت گیوار تو کی خسروی نبینی از این آب جز نیکوی فردوسی  
 چند گویی که بد اندیش و حسود عیبجویان من مسکین اند سعدی

۳ - کلمه های مختوم به «ا» مانند دو ، تو ، رادیو ، اگر پیش از فعل «است» واقع شوند فعل را کامل نویسند ( ولو اینکه همزه در تلفظ نیاید) جز در دوم شخص مفرد :  
 گوشم با تو است ، ما دوستدار هر دو ایم ، این برنامه رادیو است .

برتو است پاس خاطر آزادگان ، وشکر بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا  
 بدو چشم تو که شوریده تر از بخت من است  
 که بروی تو من آشفته تر از سوی توام  
 گوید که تو از خاکی ، ما خاکی توایم اکنون

گامی دوسه برمانه ، اشکی دوسه هم بفشان خاقانی  
 - در دوم شخص مفرد و سایر موردها پیش از اتصال به «ی» ، یای صامتی در آخر آنها درآید :

من و تویی ندارد ، مایکی هستیم و دویی نداریم ، چه دویی است که سه نشود .  
 بدو گفت اگر زانکه رستم تویی بکشتی مرا خیره بر بد خویی ! فردوسی  
 ۳۱ - در ضمیرهای متصل :

الف - بعد از حرف صامت (بی صدا) یا مصوت مرکب (واو ماقبل مفتوح) یا کلمه مختوم به «ای» (مصوت بلند) ضمیر را متصل به کلمه نویسند (اگر حرف آخر کلمه پیوند پذیر باشد) و همزه نیفزایند :

دستم ، پرتوش ، باقیش .

مادرم گفت واو زنی سره بود پیرزن گرگ باشد او بره بود !  
 ای که دست میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
 بهشتیش باید که خستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی  
 فردوسی

ب - در کلمه های مختوم به «ا» و «او» (دو مصوت بلند) حرف «ی» افزوده شود :  
 جایش ، پایش ، رویش ، مویش .

سپیدی مویش بزبید همی ! توگویی که دلها فریبید همی ! فردوسی  
 کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی ! سعدی  
 زیرپایت گر بدانی حال سور همچو حال توست زیر پای پیل »  
 استثنا - گاهی در ضرورت شعر این حرف «ی» را نیاورند.  
 هرآنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداهش در همه حال از بلا نگه دارد حافظ  
 یادآوری - چنانکه باز هم گفته ایم در فارسی فصیح ، این گونه واژه ها با «ی»  
 ختم میشود که در محاوره گاهی با حذف «ی» هم بکار میبرند :  
 جای ، پای ، سوی ، روی .

بنابراین میتوان قاعده های مذکور در قسمت الف و ب این شماره را یکی دانست .  
 - درباره کلمه های دیگر که در اصل مختوم به «ی» نیستند چون دانا ، توانا ،  
 پهلو ، مینو ، نیز این حکم را گاه بقیاس جاری کرده اند (۱) . ( چه باضمیر منفصل و چه  
 باضمیر متصل) .

دیده بینایش ، چهره زیبایش ، نرگس شهلایش ، درازا و پهنای باغ ، پهلوی  
 چپ ، جادوی چشم ، سبوی سی ، درد پهلویش ، چشم جادویت ، ناراحتی گلویت .  
 روزگاری است که سودای تو در سر دارم

مگرم سر پرود تا برود سودایت ! سعدی  
 دشمنم را بد نمی خواهم که آن بد بخت را  
 این عقوبت بس که بیند دوست همزانی دوست »  
 - و گاه بر این قیاس عمل نمیشود خاصه در شعر :

بپازوم بر ، مهره خود نگر بین تا چه دید این پسر از پدر ! فردوسی  
 ج - در کلمه های مختوم به «ه» مخفی همزه ضمیر باقی ماند :  
 خانه ام ، ناسهات ، دایه اش .

الهی بستان میخانهات بعقل آفرینان دیوانهات .. رضی الدین  
 ۳۲ «ه» ( تاء مربوطه ) آخر کلمه های مستعار ( مأخوذ از عربی ) را اگر در  
 فارسی «ت» تلفظ کنند باید بگونه «ت» نوشت و هر گاه مانند «ه» غیر ملفوظ فارسی باشد  
 بهمان صورت خود :

الف - رحمت ، غفلت ، ظلمت ، مساعدت ، سراجعت ، مباحات ، مکافات .  
 ای دل من تو را بشارت باد که تو را من بدوست خواهم داد ! فرخی  
 دیگر از آن جانب نماز نباشد گرتو اشارت کنی که قبله چنین است ! سعدی  
 این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست  
 روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم حافظ

۱ - چنان که در اضافه و وصف و حالت جمع هم بهمین قیاس عمل شده است .

... باران رحمت بی حسابش همه جارسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده... سعدی  
مقام اصلی ما گوشه خرابات است خداش خیردها دآنکه این عمارت کرد! (۱) حافظ  
ب - معاینه ، مکاتبه ، مراجعه ، مبادله ، اجازه ، اجاره ، اماره .

صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید خوبان در این معامله تقصیر می کنند! حافظ  
ز اخترم نظری سعد در ره است که دوش  
میان ماه و رخ یار من مقابله بود!  
هر گه که دل بعشق دهی خوش دسی بود  
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست!

توضیح - چون آخر کلمه به «ت» یا «ه» نوشته شود، مشمول قاعده کلی کلمه های  
مختوم به حرف صامت یا «ه» غیر ملفوظ گردد. چه در اضافه و وصف و چه در نسبت و جمع  
و جز اینها :

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی حق را بروزگار تو با ما عنایتی (۲) سعدی  
گفتم چون بدرخت گل رسم داسنی پرکنم هدیه اصحاب را... سعدی  
سه بوسه کزد ولبت کرده ای وظیفه من اگر ادا نکنی قرضدار من باشی حافظ  
جلوه بی کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و برآدم زد  
آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی بنظارگان  
که بکتف برگرفت جامه بازارگان روی بمشرق نمود خسرو سیارگان منوچهری  
۳۳ - کلمه هایی مانند کاووس ، طاووس ، سیاوش (دارای واو صامت و مصوت)  
را بهتر است همین گونه که تلفظ می کنند بنویسند :

در بر طاووس که زریکر است سرزنش پای کجا در خور است! نظامی  
چو خشم آورم شاه کاووس کیست؟ چرا دست یازد بمن، طوس کیست؟ فردوسی  
بخیره بکشتی سیاوش را بزهر اندر آمیختی نوش را  
- مگر آنگاه که کلمه بصورت مخفف بکار رود :

چو برداشت پرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان زبدا!  
۳۴ - کلمه های مرکبی که آخر هر جزء آنها اتصال ناپذیر است و نمیتوان  
آنها را بهم پیوست، همچنین کلمه هایی که در اثر متصل نوشتن ناساز و ناخوانا میشود، باید  
جدا ولی نزدیکتر نوشت :

۱ - و قافیه های دیگر در این غزل: اشارت، زیارت، تجارت، طهارت، حقارت، بصارت و عبارت .  
۲ - و قافیه های دیگر: بدایتی، حکایتی، غایتی، ولایتی، روایتی، جنایتی، کفایتی، حمایتی، شکایتی و سرایتی.

خوراک دوروزه ، جنگهای صدساله ، شکست ناپذیر ، عقب ماندگی ، بی ترتیب تر ، خانه نشینی .

چل سال رنج مدرسه بردیم وعاقبت تدبیر ما بدست شراب دوساله بود! حافظ  
ده روزه مهر گردون افسانه است وانسون

نیکی بجای یاران فرصت شمار یا را »  
(راه) دوروزه بیک روز بگذاشتی شب تیره را روز پنداشتی فردوسی  
بدو گفت طوس ، ای فریبنده ماه تورا سوی بیشه که بنمود راه ؟ »  
چو نه ماه بگذشت بردخت شاه یکی کودک آمد چو تا بنده ماه »  
ناف شب از مشک فروشان اوست

ماه نو از حلقه بکوشان اوست نظامی  
قافیه سنجان که سخن برکشند گنج دو عالم بسخن درکشند »  
کسان بنزد تو بی قیمت اند و کوچک قدر

که پیش اهل بصیرت ، بزرگ مقدار اند سعدی  
۳۵ - تنوین مخصوص کلمه های عربی است . تنوین مفتوح که خاص حالت  
نصبی لغتهای عربی است در فارسی هم مورد استعمال دارد. برای بکار بردن تنوین  
در فارسی :

الف - اگر بخواهند کلمه عربی را با تنوین مفتوح بکار برند بهتر است که  
بی استثنا و بدون رعایت قاعده های عربی ، تنوین مفتوح را روی الف (۱) بگذارند مگر در  
کلمه یی که با همزه منفصل ختم شود چون : جزء و ابتداء .

ب - برای واژه های فارسی (یا غیر عربی) هرگز تنوین بکارنبرند که خطایی  
فاحش است. یعنی نباید نوشت :  
جاناً ، زباناً ، ناچاراً ، تلفناً ، تلگرافاً .

ج - بهتر است که بطور مطلق در عبارت فارسی کلمه تنوین دار بکار نرود .  
بنابراین اگر نتوانیم بجای لغت عربی واژه فارسی بیاوریم ، میتوانیم کلمه عربی را بصورت  
قید یا صفت ، این طور استعمال کنیم :

بجای کاملاً بطور کامل ، بجای عمدآ بطور عمد یا بعمد یا از روی عمد و امثال  
اینها .

- گذشته از این در بیشتر جمله ها میتوان بجای تنوین ، یای نسبت برآخر کلمه آورد :

۱ - در عربی : اگر کلمه مختوم به تاء زاید باشد (در اصل ثلاثی مجرد «ت» نباشد) تنوین را روی  
«ه» گذارند چون : حقیقه ، غفله ، اصالة ، وكالة . لیکن تشخیص قاعده های عربی برای  
عموم فارسی زبانان میسر نیست ، بنابراین قاعده کلی مذکور بهتر است. کلمه های مهموزاللام را در عربی  
هم روی همزه تنوین می گذارند .

زبانی ، تلفنی ، تلگرافی ، کتبی ، شفاهی ، عمدی ، اشتباهی ، فوری .

**یادآوری :** در ادب فارسی گاه کلمه تنوین دار را بصورت وقفی ( مانند کلمه مختوم به الف) بکار برده اند :

در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا<sup>(۱)</sup> ریخته

گردون هزاران نرگسه از سقف میناریخته ...

خاقان اکبر کز شرف هستش سلاطین در کنف

باران جود از ابر کف شرقا وغربا<sup>(۱)</sup> ریخته خاقانی

صید بیابان سر از کمند پیچد ما همه پیچیده در کمند تو عمدا<sup>(۱)</sup> سعدی  
من از تو پیش که نالم؟ که در شریعت عشق

معاف دوست بدارند قتل عمدا<sup>(۱)</sup> را »

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت

دائما یکسان نباشد حال دوران ، غم مخور حافظ

... ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست تو را

رحم بر عاشق بی برگ نوانیست تو را ... ! وحشی

۳۶ - الف مقصور عربی را که در رسم خط عربی بشکل «ی» نوشته میشود، در

فارسی باید بصورت الف نوشت (همان طور که تلفظ میشود) :

اعلا ، فتوا ، تقوا ، بلوا ، مبتلا ، مصفا ، میرا ، مستثنا ، انتها ، ابتلا ، قوا .

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو

حافظ که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما<sup>(۱)</sup> را

ای کاش بر فتادی برقع ز روی لیلی

سعدی تا مدعی نماندی همچون مبتلا<sup>(۱)</sup> را

برای نفس مکن جان که بهر گردن خوک

کسی نبرد زنجیر مسجد اقصا<sup>(۱)</sup> خاقانی

### یادآوری ۱ :

الف - نوشتن اسمهای خاص بصورت معمول جایز است :

مصطفی ، مرتضی ، مجتبی ، موسی ، عیسی ، یحیی .

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت بدن دان سرانگشت ! ناصر خسرو

۱ - هر جا این کلمه‌ها در قافیه آمده ، چنان که دیده میشود ، در غزل یا قصیده‌یی است که حرف «روی» الف (ا) است . یعنی این کلمه‌ها با واژه‌هایی چون دانا ، بینا و گویا قافیه شده است .

خواست دیوانه شدن عقلش رمید دست عقل مصطفی بازش کشید! مولوی  
توضیح: در ادب فارسی گاه کلمه های مختوم به الف (ممدود یا مقصور) عربی  
بصورت سُمال بکار می رود و «ی» خوانده میشود:

دنیی آنقدر ندارد که بر اورشک برند یا وجود وعدش را غم بیهوده خورند سعدی  
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی آنجا با امید قبی می آید! حافظ  
سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید

تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست!

جانم فدای جمال بادش گر خون خوردم حلال بادش نظامی  
ب - در این گونه کلمه ها (حتی اسمهای خاص) هم هنگام اضافه یا وصف قاعده  
کلمه های فارسی مختوم به الف جاری است:

فتوای علما، مبتلای درد، قوای سه گانه، بلوای عام، موسای کلیم، عیسی

مسیح.

غوغای عارفان و تمنای عاشقان

حرص بهشت نیست که شوق لقای توست سعدی  
در ره عشق که از سیل بلانیت گذار کرده ام خاطر خود را بتمنای تو خوش حافظ  
خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور هم اند

این همه نقش میزنم از جهت رضای تو

یادآوری ۲ - همچنین است چند ترکیب عربی که اگر بخواهیم آنها را در فارسی  
بکار بریم بشکل اصلی استعمال میشوند:

منتهی الیه، مدعی علیه، مدعی به، فی الحقیقه، رحمة الله علیه.

چندان که مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی رحمة الله علیه ترك سماع

فرمودی... سعدی

یادآوری ۳ - چند کلمه از حرفهای عربی در فارسی مورد استعمال دارد که اگر  
بخواهیم کلمه یا ترکیب آنها را بکار بریم بهمان شکل عربی بکار می رود:  
الی، علی، حتی: الی الان، علی الاصول، حتی الامکان.

علی الله از بد دوران، علی الله تبرا از خدا دوران، تبرا! خاقانی  
حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد

علی الخصوص که پیرایه یی بر او بستند! سعدی

۳۷ - اسمهایی نظیر: اسماعیل، اسحاق، ابراهیم، رحمان، هارون، را در فارسی

به همین شکل یعنی همان طور که تلفظ میشوند باید نوشت نه مثلاً اسحق، رحمن...

۳۸ - همزه آخر کلمه های عربی (پس از الف ممدود) چه اصلی باشد مانند ابتداء،

چه بدل از «و» یا «ی» باشد چون ارضاء و انقضاء و چه زاید باشد همچون بیضاء (تأنیث) و اطباء (جمع) در تلفظ و کتابت فارسی حذف میشود. یعنی باید گفت و نوشت :

ابتدا ، ارضا ، انقضا ، بیضا ، اطبا و مانند های آنها :

غیرتم آید شکایت تو بهر کس درد احبا نمی برم باطبا سعدی  
این همه شعبده خویش که میکرد اینجا

سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد حافظ

حاجت سوری بعلم غیب بداند در بن چاهی بزیر صخره صما سعدی

یادآوری : بنابراین ، این گونه کلمه هم در اضافه و وصف تابع حکم کلمه های

مختوم به الف فارسی است :

ابتدای کار ، انقضای مدت ، اجرای قانون ، علمای شیعه ، اطبای حاذق .

وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند... سعدی

یکی را از علمای راسخ پرسیدند چه گویی در نان وقف ... »

یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود... »

ترك احسان خواجه اولیتر کاحتمال جفای بوایان

بتمنای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصابان »

حافظ ابتدای زمان را غم مسکینان نیست

زین میان گر بتوان به که کناری گیرند ! حافظ

۳۹ - کتابت همزه ( خاص کلمه های عربی ) با توجه بشیوه خط فارسی :

الف - همزه ساکن پس از فتحه را ، در وسط یا آخر کلمه روی الف نویسنند (حرف مناسب حرکت ماقبل) رأس ، یأس ، رأفت ، مأسن ، تأثیر ، مستأجر ، مبدأ ، منشأ ، خلا ، ملا .

ب - همزه بعد از ضمه را ، خواه ساکن و خواه متحرک ، در وسط یا آخر کلمه روی «و» (مناسب با ضمه) نویسنند :

رؤیت ، مؤمن ، مؤثر ، مؤاخذه ، مؤذن ، رؤسا ، تکافؤ ، لؤلؤ .

ج - همزه ساکن ، پس از کسره ، در وسط کلمه روی دندان (کرسی یاء مناسب با کسره) نوشته شود :

بئس ، ائتلاف ، بئر ، ظئر ، ذئب .

- و در آخر کلمه روی «ی» بیاید: سیء (بد) .

د - همزه ساکن در آخر کلمه را ، بعد از حرف صامت (بی صدا) و مصوت های (صدادار) «او» و «ای» جدا و آخر کلمه نویسنند :

جزء ، سوء ، ضوء ، بطیء ، شیئیء .

یادآوری - در زبان فارسی ، این همزه‌های جدا و آخر کلمه را میتوان حذف کرد: تکافو ، لولو ، بطی ، شیئی .

- مگر آنگاه که در اثر حذف همزه ، کلمه با کلمه دیگر مشتبه شود :

جزء (جز- مگر) ، سوء (سو- سوی ، جانب ، روشنی) ، لؤلؤ (لولو- مترسک) .

ه - همزه مفتوح وسط کلمه را در فارسی ، بیشتر روی دندانان نویسنده :

مسئله ، توطئه ، هیئت ، جرئت ، برائت ، قرائت .

- برخی کسان بقیاس قاعده عربی چنین نویسنده : مسأله ، هیأت ، قراءت ...

ولی صورت نخستین با شیوه خط فارسی سازگارتر است .

و - همزه وسط کلمه پیش از «و» و «او» را بیشتر بقاعده عربی روی «و» نویسنده :

شؤن ، رؤف ، رؤس ، مسؤل ، سؤال .

ز - همزه وسط کلمه پیش از «ی» و «ای» روی دندانان (کرسی «ی») نوشته شود:

رئیس ، لئیم ، سرئی .

ح - همزه مکسور ، وسط کلمه ، را روی دندانان (کرسی «ی» مناسب با کسره)

نویسنده :

جائز ، حائز ، صائب ، ضائم ، مسائل ، نوائب .

ط - «آ» که از جمع همزه و الف ( دو حرف صامت و بصوت - بی صدا و صدا دار)

تشکیل شده است ، در وسط کلمه هم شکل خود را حفظ می کند :

مآخذ ، مآل ، مآثر ، لالی ، منشآت ، سیات ، خطیات ، آبار ، اظار (۱) .

ی - اگر حرف پیش از همزه ساکن نیز ساکن باشد ، اغلب حرکت ماقبلش را

ملاک قرار میدهند: بطوء (کندی) ، بدوء (آغاز) .

- بعضی کسان بقاعده عربی چنین نویسنده : بطاء ، بدء . ( نگاه کنید بقسمت

«د» این شماره ) .

یا - همزه آغاز کلمه ، چه در فارسی و چه در عربی ، متحرک است بنابراین

بصورت الف (۱) نوشته میشود و اگر لازم باشد علامت زبر ، پیش ، زیر (فتحه ، ضمه ،

کسره) را می گذارند :

در عربی : اسم ، اکبر ، انس ، ایمان ، آمال .

در فارسی : اسفند ، اسب ، امید ، ایران ، آرزو .

۱ - در بیان قاعده‌های املا همزه ، برخی از لغت‌های عربی برای مثال آورده شد که چون در فارسی

بکار نمی‌روند ذکر معنی آنها ضرورت ندارد .

یادآوری - چون همزه عربی در زبان فارسی ثقیل است و ناپسند (حتی در عربی هم ثقیل است) بنابراین باید موردهای زیرین را رعایت کرد :

الف - در تمام صیغه‌های جمع (فواعل ، فعایل) بصورت « ی » نوشته شود ( اگر ناگزیر باشیم که جمع عربی را بکار ببریم) :

اوایل ، دوایر ، دلایل ، طوایف ، علایق ، نظایر ، صنایع ، قبایل ، فضایل ، بدایع ، جوایز و جز اینها .

سعدی را قصیده‌یی است با این مطلع :

چشم بدت دور ای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و شاه لبایل<sup>(۱)</sup> که در تمام قافیه‌ها پیش ازلام باید « ی » باشد لیکن بعض نسخه‌ها بجای « ی » همزه آورده‌اند .

ب - در وزن فاعل ، جز بعضی کلمه‌ها که در محاوره فارسی کم استعمال‌ترند و در اصل عربی آنها (عین الفعل ثلاثی) هم همزه‌است (مانند بائس ، یائس ، سائل) ، بقیه را با « ی » بنویسند :

بایر ، دایر ، سایر ، جایز ، دایم ، مایل ، نایل ، رایج ، زاید ، بایع ، شایع ، ضایع و مانند اینها .

ج - در سایر لغت‌های مشابه عربی نیز همین قیاس جایز است : جایزه ، دایره ، شایعه ، شایبه ، رایحه ، ضایعه ، مباحه ، مزایده ، مضایقه ، مقایسه<sup>(۲)</sup> .

یادآوری - چنانکه پیش از این هم گفته‌ایم ، اصولاً نوشتن تابع گفتن است ، بنا براین : هر جا در قاعده‌یی اشکال داشته باشیم ملاک املائی کلمه تلفظ درست فارسی است .  
 ۴ - نقطه گذاری :

نوشتن برای القای فکر است از نویسنده بخواننده . نوشته‌یی که بیشتر از عهده این منظور برآید بهتر است . هنر نویسندگی و نبوغ شاعران و نویسندگان بزرگ در همین است .

جز فصاحت (درستی و بسامانی واژه‌ها از حیث قاعده‌های زبان) و بلاغت (رسایی مفهوم و معنی) نقطه گذاری نیز در تسهیل فهم معنی و مطلب اثر دارد .

نقطه گذاری تا حدی حالت‌های گوینده و سوق کلام را در ادای مطلب ظاهر میکند مانند نشان دادن توقف کوتاه بوسیله «ویرگول» و توقف بلندتر با نقطه و حالت‌های سؤال و تعجب و جز اینها با نشانه هر کدام .

۱ - حافظ‌راهم غزلی است با همین قافیه ولی نه بر این وزن . ۲ - نگاه کنید بحاشیه صفحه پیش .

در سخن گفتن، آهنگ و اژه‌ها یا تکیه کلام روی بعضی از کلمه‌ها معنی خاص بآنها میدهد. در پاسخ کسی که میگوید: که آمد؟ و میگوییم خسرو آمد تکیه کلام در پرسش روی «که» و در پاسخ روی «خسرو» است. در جواب کسی که می‌پرسد: خسرو آمد یا نیامد؟ تکیه روی «آمد» است. پاسخ می‌دهیم خسرو آمد. روی کلمه «آمد» تکیه می‌کنیم. در جمله تو آمدی! (حالت تعجب) و تو آمدی؟ (حالت استفهام) آهنگ کلام و شیوه ادای جمله تفاوت دارد. همچنین آهنگ کلمه‌ها چنان که اگر در «تو آمدی! تکیه روی «تو» باشد معنی چنین است که منتظر دیگری بودم نه تو. و هرگاه تکیه روی «آمدی» باشد معنی این است که انتظار آمدنت را نداشتم (تردید در آمدن یا نیامدن). همین طور در استفهام و اخبار و حالت‌های دیگر. در نوشتن باید بانسانه‌های نقطه گذاری تکیه کلام بهنگام سخن گفتن را جبران کرد.

بنابراین باید از گذاشتن نقطه در آخر جمله‌های کامل، «ویرگول» در توفتهای کم میان جمله، نشانه‌های پرسش و شگفتی در پایان جمله‌های تعجبی (یا احساسی) و استفهامی، دو نقطه علامت توضیح در جای خود، کوتاهی نکرد.

جمله‌یی را که زیاد با جمله دیگر مرتبط نیست باید از سر سطر شروع کرد و قسمتهای مختلف نوشته را که از حیث مطلب واحدی از هم متمایز است (پاراگرافها) باید با کمی فاصله آورد. تا ادای سخن و درک خواننده را کمکی باشد.

تصور نشود که نقطه گذاری تقلیدی از زبانهای غربی است. کسانی که باستانهای اوستایی و پهلوی آشنایی دارند میدانند که نقطه گذاری در زبانهای پیش از اسلام نیز معمول بوده است ولی نه بدین صورت.

در دوره اسلامی هم بهترین شاهد نقطه گذاری قرآن مجید است که در آخر هر آیه علامت می‌گذارند و این نشانه‌ها علاوه بر توقف گاهی سجع آیه‌ها را میرساند.

#### ۴۱ - تقسیم موضوع :

اگر موضوع نوشته شامل چند قسمت است باید عنوان مطلب را در وسط خط نوشت و هریک از قسمتها را سر سطر قرار داد.

در این صورت بهتر است که برای روشن شدن تقسیم، هر کدام از قسمتها با عدد مشخص شود. چنانچه هر بخش نیز دارای جزءهای دیگر باشد بهتر آن است که قسمتهای کوچکتر هر بخش را بوسیله حرفهای تهجی (الفبا) از هم جدا کرد تا معلوم شود که موضوع حاوی چند بخش است و هر بخش دارای چند جزء.

این شیوه تقسیم‌بندی نشان میدهد که مطلب در ذهن نویسنده واضح و روشن

بوده توانسته است فکر خود را مرتب ساخته بقلم آورد و بدین طریق خواننده هم میتواند بفکر نویسنده پی برده اندیشه او را بذهن خود منتقل سازد(۱).

### مأخذها :

درفراهم آوردن این بخش (تاشماره ۳۹) ازخطابه مرحوم استاد بهمنیاردر فرهنگستان ایران (که در مجله فرهنگستان سال اول شماره های ع و ه بیچاپ رسیده و در مقدمه لغتنامه دهخدا نقل شده است) راجع بقاعده های املا، همچنین « شیوه خط فارسی » که در سال ۱۳۴۳ از طرف وزارت آموزش و پرورش نشر یافته و « نکاتی در باب رسم الخط فارسی » که در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهیه گردیده است و روش استادان ناضل در تألیف و تصحیح کتابها استفاده برده ام.

## بخش دوم گفتاری چند از دستور زبان فارسی

۱ - اسم

۱ - جمع :

میدانیم که جمع در زبان فارسی دارای دو نشانه است : «ان» و «ها» .  
«ان» علامت اصیل تر و قدیمتر جمع است که در زبانهای پیش از اسلام ایران بکار میرفته است و در زبان فارسی دری هم در سده های نخستین بیشتر «ان» نشانه جمع بوده است . در شاهنامه فردوسی و کتابهای دیگر آن زمان شاهد های این اسرافراوان است .  
«ها» نشانه متاخر جمع است که در آغاز برای موردهای محدود بکار برده شده و بمرور استعمال آن توسعه یافته است .

بهتر است که امروز هم در بکار بردن این دو نشانه جمع ، شیوه اصیل را بکار بسته قاعده های زیرین را در نظر بگیرند :

۱ - اگر کلمه ( اسم یا جانشین اسم ) بر انسان یا سایر جانداران دلالت میکند جمع آن را با «ان» بیاورند . چه اسم باشد یا صفت (۱) جانشین اسم و چه فارسی باشد یا عربی .  
الف - نامهای فارسی :

مردان ، زنان ، کودکان ، اسبان ، ماهیان ، مرغان ، پرندگان ، خزندگان ، موران .

گزینیم	شبیگیر	مردان	مرد	که از ژرف دریا برآرند	گرد !	فردوسی
»	»	»	»	»	»	»
نیارست	کردن	کس	آنجا	گذر	ز دیوان و پیلان	و شیران نر !

۱ - برای توضیح انواع صفت از اصلی ، عددی ، مبهم ، استفهامی و غیره نگاه کنید به کتابهای دستور .

گاوان و خران بار بردار به زآدمیان مردم آزار ! سعدی  
 همای بر همه مرغان از آن شرف دارد  
 » که استخوان خورد و جانور نیازارد !  
 » مورچگان را چو فتد اتفاق شیر ژیان را بدراند پوست !  
 مخالفان تو موران بدند و مار شدند برآر از سرموران مارگشته، دمار- ابوحنیفه اسکافی  
 ب- صفت‌های جای‌گزین اسم در فارسی (خواه ساده و خواه مرکب) از هرگونه :  
 نیکوان، نیکویان، خوبویان، تندخویان، نیک‌سیرتان، بلندهمتان، استخوانداران،  
 علف‌خواران، نرم‌تنان.

ره نیکمردان آزاده گیر چو استاده‌ای دست افتاده گیر سعدی  
 بفرمود تا موبدان و ردان ستاره‌شناسان و هم به‌گردان فردوسی  
 گل‌برچند روز بروز از درخت گل زین گلبنان هنوز مگر گل‌نچیده‌اند؟ سعدی  
 رضوان مگر سراچه فردوس برگشاد؟  
 » کاین حوریان بساحت دنیا خزیده‌اند  
 » که نیکان خود بزرگ و نیک‌روزند!  
 هزاران سر سردم بیگناه بدین گفت تو گشت خواهد، تباه فردوسی  
 بچهره آفتاب نیکوان بود بغمزه اوستاد جادوان بود - اسعدگرگانی  
 خوبان پارسی گوی‌بخشدگان عمراند ساقی بشارتی ده رندان پارسارا ! حافظ  
 کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی

نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند ! سعدی  
 یادآوری - درباره چگونگی اسم‌های ( و صفت‌های جانشین اسم ) مختوم به «آ»  
 و «او» ( دو مصوت بلند ) همچنین مختوم به «ه» مختفی ( غیر ملفوظ ) هنگام اتصال به  
 «ان» جمع در بخش نخستین ( شیوه خط ) توضیح کافی داده شد (۱).  
 ج - کلمه‌های عربی که در فارسی بصورت اسم یا صفت جانشین اسم بکار برده  
 میشود :

رئیسان ، معاونان ، مدیران ، مستخدمان ، مراجعان ، ناشران ، مؤلفان ،  
 واعظان ، کاشفان ، زاهدان ، فیلسوفان ، راهبان ، کاهنان ، عندلیبان ، بلبلان و جزاینها  
 (نه مثلاً : رؤسا ، مستخدمین ، و عاظ ، فلاسفه ، کهنه ، عنادل ، بلابل ...).

رعایت قاعده‌های دستور زبان فارسی در کلمه‌های عربی سه نتیجه مسلم دارد :

۱ - از دانستن و بکار بردن قاعده‌های جمع عربی که بسیار مفصل و برای فارسی  
 زبانان ، جزاehl ادب ، مشکل است تا حد زیادی بی‌نیاز میشویم .

۲ - از اشتباه در تثنیه و جمع مصون میمانیم زیرا که فارسی زبان تثنیه نمی‌شناسد و از دو بی‌الا را جمع میدانند بخلاف زبان عربی که از سه بیشتر جمع است . بنا بر این وقتی مثلاً دو نفر معاون باشد بقاعده عربی باید تثنیه آورد یعنی معاونین ( بفتح نون - حالت نصب و جر تثنیه ) و اگر سه نفر یا بیشتر باشند باید صیغه جمع بکار برد ( معاونین - بانون مکسور - حالت نصب و جر جمع ) . فارسی زبان که صیغه تثنیه را نمی‌شناسد برای دو نفر هم صیغه جمع (بقیاس فارسی) بکار میبرد و میگوید معاونین (جمع) . در مورد اسمهای معنی نیز بهمین قیاس عمل کنند چنانکه دو حکم را احکام و دودعوی را دعاوی گویند (بجای حکمها ودعواها) . که بدین ترتیب نه قاعده صرف عربی اعمال شده و نه دستور زبان فارسی .

۳ - از همه مهمتر اینکه با رعایت قاعده‌های دستور فارسی ، وظیفه ملی در حفظ زبان انجام می‌یابد ، چه بکار بردن قاعده‌های زبان خارجی در زبان ملی اساس زبان را متزلزل میکند و این امر بمنزله دشمنی با زبان مادری و تیشه بریشه زبان زدن است .

در هر یک از زبانهای دیگر نیز لغتهای بیگانه و دخیل کم نیست (مانند لغتهای فارسی در عربی ، کلمه‌های یونانی ، ژرمنی ، فرانسوی در انگلیسی و جزاینها ) ولی با این کیفیت که همه آنها را بشمول دستور زبان خود ساخته‌اند و هرگز قاعده‌های زبان اصلی را همراه کلمه بعاریت نمی‌برند .

بزرگان ادب فارسی ، بیشتر باین نکته اساسی توجه داشته‌اند ، چنانکه سعدی در این بیت جمع عالم را عالمان ( نه علما ، عالمون ، عالمین ) آورده است :

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت!

همچنین در مقدمه گلستان سعدی میخوانیم :

... واصفان حلیه جمالش بتحیر منسوب . . . و عاکفان کعبه جلالش به

تقصیر عبادت معترف . . .

حافظ فرماید :

ساکنان حرم ستر و عفاف سلکوت با من راه نشین جرعه مستانه زدند!

چنین است «ملکان» جمع ملک بمعنی پادشاه در سخن نظامی گنجوی :

از ملکان قوت و یاری رسد از تو بما بین که چه خواری رسد!

سعدی را غزلی است با این مطلع :

خوشا و خرما وقت حبیبان بیوی صبح و بانگ عندلیبان

که قافیه‌های دیگر آن غزل چنین است :

رقیبان ، حبیبان ، بی نصیبان ، خطیبان ، غریبان ، طبیبان ، ادیبان ، لبیبان .

و نیز حافظ غزلی دارد با این مطلع :

چندان که گفتم غم با طبیبان درسان نکردند ، مسکین غریبان

وقایه‌های دیگر غزل اینهاست : عندلیبان، طیبیان، رقیبان، بی‌نصیبان، ادیبان .  
در هر دو غزل این قاعده رعایت شده است . و نیز :

مجوی از دل عامیان راستی که زان جستجو آیدت کاستی ! فردوسی  
بفرمود تا خادمان سپاه پدر را گذارند نزدیک ماه »

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند  
چون بخلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند! (۱) حافظ

شگفت‌آور اینکه دیده شده است بعضی کسان کلمه‌های فارسی یا ترکیب‌های فارسی  
و عربی را هم گاهی بروش عربی جمع بسته‌اند مثل «بازرسین» «داوطلبین» و «نایب معاونین»  
که این دیگر خطایی است منکر و نابخشودنی .

۲ - اگر کلمه بردیگر چیزها (جز مردم و سایر جانداران) دلالت دارد ، امروز  
بیشتر به «ها» جمع بسته شود . چه اسم یاصفت جانشین اسم ، چه اسم ذات یا اسم معنی ،  
و چه فارسی یا عربی .

الف - نامهای فارسی :

آبها ، گلها ، درختها ، رودها ، کوهها ، سنگها ، سخنها ، دانشها ، غمها ، راستیها ،  
درستیها ، گفتنها ، شنیدنها ، سرها ، دستها ، پایها ، استخوانها ، ناله‌ها ، ژاله‌ها .  
وفا کرد با او به سوگندها بخوبی بدادش بسی پندها فردوسی  
همه رویه‌اشان چو روی هیون زبانه‌ها سیه دیده‌ها همچو خون »  
ای مهر تو در دلها وی مهر تو بر لبها وی شورتو در سرها وی سرتو در جانه‌ها سعدی  
همه کارم ز خود کاسی بید ناسی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی که زو سازند محفلها! (۲) حافظ

یادآوری - در شیوه قدیم بیشتر این اسمها به «ان» جمع بسته میشد بنابراین امروز

هم برخی از این واژه‌ها بگونه پیشین بکار می‌رود :

سخنان ، درختان ، گیاهان ، غمان ، گلان ، ابروان ، گیسوان ، رخان ، لبان .  
درختان بسیار و آب روان نشستگه مردم نو جوان فردوسی  
بشبگیران چنان نالم بزاری که بلبل بر گلان نو بهاری اسعدگرگانی  
من بگوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که مپرس ! حافظ  
گلبنان پیرایه بر خود کرده‌اند بلبلان را در سماع آورده‌اند سعدی

۱ - برای شاهدهای دیگر جمع «ان» چه دروازه‌های فارسی و چه در کلمه‌های عربی ، ببخش نخستین هم  
نگاه کنید .

۲ - قافیه‌های دیگر این غزل چنین است : مشکله ، محمله ، منزله و ساحله که شاهدهایی است  
برای جمع کلمه‌های عربی بسیاق فارسی .

فردوسی	مگر کاین غمان بر تو آسان کند !	... که درمان این کاریزدان کند
»	ببفکنند از او هر چه بیکار (۱) بود	گیاهان کوهی فراوان درود
»	لبان پر زیاد و رخان لاژورد!	همی رفت خون از تن خسته مرد
»	همی بر نوشتند روی زمین	پراز خشم سر، ابروان پرزچین
»	برافکنده بد ماهرخ، گیسوان!	بسان زره بر گل ارغوان

ب - کلمه های عربی :

اداره ها ، دایره ها ، شعبه ها ، مالها ، وثیقه ها ، ملکها ، زمانها ، مکانها ، اقرارها ، نکته ها ، اعترافها ، کتابها ، مقدارها ، جلسه ها ، مدرسه ها ، وقتها ، جهتها ... بجای : ادارات ، دوایر ، شعب ، اسوال ، و ثایق ، اسلاک ، اسکنه (اساکن) ، ازمنه ، اقاییر ، نکات ، کتب ، مقادیر ، جلسات ، مدارس ، اوقات ، جهات . . .

از رعایت این قاعده همان سه نتیجه مسلمی که پیش از این گفته شد حاصل می آید . یعنی :

۱ - استقلال زبان حفظ میشود .

۲ - از آوردن جمع بجای تثنیه و آن نابسامانی مصون می مانیم .

۳ - از آسوختن و بکار بردن قاعده های جمع عربی تا حدی زیاد بی نیاز میشویم . چه قاعده های جمع عربی مفصل و بسیار است چنانکه در کلمه های بالا نه قسم جمع عربی برای مثال آمده است .

استادان ادب فارسی ، تا حد امکان ، از بکار بردن جمع عربی خودداری کرده اند . شاهد این مدعا :

فردوسی	بجنبید چون کار پیوسته شد	فلکها یک اندر دگر بسته شد
سعدی	عیبها بر گرفته زیر بغل !	ای هنرها گرفته بر کف دست
حافظ	رخصت خبث نداد از نه حکایتها بود!	پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
سعدی	بی خویشتم میکرد بوی گل وریحانها (۲)	وقتی دل سودایی میرفت به بستانها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

حافظ کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ؟

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

» که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها (۳)

۱ - بیکار بمعنی بیهوده و بیفایده .

۲ - سایر قافیه های عربی یا عربی تحول یافته یا معرب در این غزل بدین گونه است :

۳ - نگاه کنید بحاشیه ۲ صفحه پیش .

جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی در نعت پیغمبر اکرم گوید :

ای مذهبها ز بعثت تو چون مکتبها به عید نوروز(۱)

یادآوری - در اینجا چند نکته در خور توضیح است :

الف - جمع «ات» که در عربی علامت جمع مؤنث سالم و بعضی اسمهای دیگر چون اسم معنی و مصدر است، اگر بکار بردن آن درباره کلمه‌های عربی بهنگام ضرورت، روا باشد برای واژه‌های فارسی جایز نیست و باید از آن خودداری کرد. یعنی بجای کلمه‌هایی مانند: باغات، دهات، دستورات، سفارشات، نگارشات، نمایشات، گزارشات، فرمایشات، پیشنهادات... باید: باغها، دهها، دستورها، سفارشها، گزارشها، نمایشها، فرمایشها، پیشنهادها... بکار رود.

ب - رعایت این موضوع در باره واژه‌هایی که از زبانهای غربی (اروپایی) وارد زبان فارسی شده یا ریشه خارجی دارد بی شبهه لازمتر است یعنی بجای تلگرافات، گمرکات، پاکات، نمرات و مانند آنها باید تلگرافها، گمرکها، پاکتها و نمره‌ها بکاربرد.

توضیح - رواج جمع «ات» عربی در زبان فارسی، تا این اندازه هم، بیشتر از آن جهت است که این علامت جمع مانند دوشانه جمع فارسی (ان - ها) بعین و بی تغییر بر آخر کلمه درمی‌آید، نه چون جمع مکسر که با دگرگونی در مفرد حاصل میگردد یا جمع مذکر سالم و مؤنث سالم که هر دو در حالت رفعی و نصبی کلمه تفاوت دارند.

ج - پاره‌یی از این نوع کلمه‌ها (چه عربی و چه غربی) در زبان فارسی بگونه «اسم علم» درآمده است. بنابراین امروز از بکار بردن آنها گزیر و گریزی نیست چون: ادبیات، واردات، صادرات، مالیات، اداره اجرائیات، اداره انحصارات، اداره تسلیحات ارتش، اداره گمرکات.

د - چون در کلمه‌های مختوم به «ه» (های غیر ملفوظ فارسی و تالی مدور عربی) هنگام جمع به «ات» حرف «ه» تبدیل به «ج» میشود مانند: نوشتجات، رقعجات، میوجات، کارخانجات، اگر چه بکار بردن این جمعها لازم و جایز نیست لیکن اگر بکار برند و حرف «ه» را هم بنویسند مثل میوهجات، علاوه بر بکار بردن جمع بیجای عربی «ات» مرتکب غلط املائی یعنی باقی گذاشتن «ه» نیز شده‌اند. چه گفتیم که اگر حرفی بحرف دیگر تبدیل شد آوردن حرف و بدل آن خطاست.

ه - در پاره‌یی از واژه‌های مختوم بحرفهای آوایی (صدا دار - ا، و، ی) نیز هنگام جمع «ات»، حرف «ج» افزوده شود (برای پرهیز از برخورد و حرف صدا دار) مانند: دواجات، داروجات، سبزیجات، شیرینیجات، سرباجات... .

۱ - برای شاهدهای دیگر جمع با «ها»، چه در کلمه‌های فارسی و چه در لغتهای عربی، نگاه کنید ببخش نخستین.

از این شیوه استعمال نیز باید احتراز کرد و بجای این گونه جمع همان علامت «ها» را آورد، گفت و نوشت: دواها، داروها، شیرینیها، مرباها. . . .  
و- گاهی جمع کلمه‌بی را با «آلات» می‌آورند چون: آهن‌آلات، ماشین‌آلات، ترشی‌آلات، زیورآلات، طلا‌آلات. . . .  
این نوع جمع هم بیگمان خطاست. از بکار بردن آن باید اجتناب شود و همان حرف «ها» برای نشانه جمع بکار رود چنانکه سعدی آورده است:

بزیورها بیارایند وقتی خویرویان را      توسمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی!

در این طرز استعمال اگر «آلات» به معنی افزار و ادوات بکار رود و کلمه بصورت ترکیب اضافی مقلوب درآید، چنانکه در ترکیب ماشین‌آلات مقصود ابزار و ادوات ماشین و در ترکیب طلا‌آلات منظور آلات طلا باشد، کلام از نظر ترکیب درست است.

ز- دیده شده است که جمعهای عربی را با افزودن نشانه جمع، از نو جمع می‌بندند (در عربی جمع منتهی الجموع یا جمع الجمع هست که موردی خاص دارد و بحثی دیگر است) مانند احوالات، امورات، بیوتات، شعبات، وجوهات، و جزاینها که خود احوال، امور، بیوت، شعب، وجوه جمع است و مفرد آنها: حال، امر، بیت، شعبه، وجه است.

توضیح - این گونه جمع گاهی در سخن استادان سلف نیز آمده است. دلیل آن هم این است که، همان طور که گفتیم، فارسی زبان موقعی کلمه را جمع می‌شناسد که علامتی برای جمع بر آخر آن افزوده شده باشد. یعنی جمع مکسر عربی فارسی زبان را قانع نمی‌کند<sup>(۱)</sup> چنانکه واژه «حور» که جمع احور و حوراء بمعنی سیاه چشم است حتی در سخن استادان بزرگ نیز بگونه مفرد آمده و نشانه جمع گرفته است. از جمله:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف      ازدوزخیان پرس که اعراف بهشت است سعدی  
جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی اطراف واقطار را که خود جمع هستند  
نشانه جمع فارسی افزوده و در شعر آورده است:

در همه اطرافهاش عصمت و عدل است

در همه اقطارهاش امن و امان است!

نظیر اینها در سخن استادان دیگر:

مرتورا معجزاتهای<sup>(۲)</sup> قوی است      زیر شمشیر تیز و زیر قصب! فرخی سیستانی

۱ - اصولاً گاهی کلمه بمرور زمان در رسانیدن معنی و مفهوم ضعیف میشود و باید بوسیله کلمه یا حرفی تقویت گردد. پاره‌یی از ادات تأکید را برای همین منظور بکار می‌برند. این معنی مستلزم بحثی جداگانه است که مجال آن بحث در اینجا نیست. مجملی از آن را در «شاهنامه و دستور» آورده‌ایم.  
۲ - با اینکه معجزات با جمع «ات» آمده و نشانه جمع آشکار است، باز هم نشانه جمع فارسی را افزوده است.

بیابان در نورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل منوچهری  
لیکن پیروی و متابعت از این شیوه استثنایی کهن ، امروز جایز نیست و باید ،  
چنانکه گذشت ، مفرد و اژه‌های عربی را بهنگام لزوم با نشانه‌های جمع فارسی جمع بست .  
۳ - در ترکیبهای اضافی ( کلمه‌های مرکب از مضاف و مضاف‌الیه ) علامت جمع  
بیشتر ( استثنا ها جزو قسمت ه خواهد آمد ) بر مضاف افزوده شود . خواه مضاف مقدم  
باشد یا مؤخر و خواه ترکیب فارسی باشد یا عربی :

مردان خدا ، پیران طریق ، مدیران کارخانه ، کارمندان دولت ، وکیلان  
مجلس (۱) ، درختهای سرو ، شاخه‌های گل ، گل‌های نرگس ، سپهسالاران ، خانه خدایان ،  
کلبرها ، دادسراها .

سواران ایران تنی هفت و هشت بدان دشت نخجیرگه برگذشت فردوسی  
پندارم آهوان تارانده ، مشک ریز لیکن بزیر سایه طویی چریده‌اند ! سعدی  
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی

تا خواجه می‌خورد بغزلهای پهلوی حافظ  
ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی خدمت از ما برسان سرو و گل وریحان را !  
دامن کشان حسن دلاویز را چه غم کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند ؟ سعدی  
روشان فلکی را اثری در ما نیست حذر از گردش چشم سیهی بیا . کرد ! حافظ  
در این مورد ، چنانچه مضاف الیه خود جمع باشد هر دو کلمه بصورت جمع  
ترکیب شوند :

جان گرگان و سگان هریک جداست متحد جانهای شیران خداست (۲) مولوی  
۴ - در ترکیب صفت و موصوف نشانه جمع بر آخر موصوف درآید . چه موصوف  
مقدم باشد یا مؤخر و چه ترکیب فارسی باشد یا عربی :

مردان خوب ، زنان خانه‌دار ، شاعران بزرگ ، حسابداران لایق ، نیکمردان ،  
خردسالان ، شیرین لبان ، بلند همتان ، کوتاه نظران ، روشندان ، مدادهای سیاه ، اطاقهای  
روشن ، سیه‌چرگان ، سرخ رگها .

بد اندیش ، کش روز نیکی مباد سخنهای نیکم بید کرد یاد ! فردوسی  
بر جهان تکیه مکن و رقدحی می‌داری

شادی زهره جبینان خور و شیرین دهنان ! حافظ

۱ - اگر بخواهیم کلمه و کیل را جمع ببندیم چنین است ولی هرگاه بجای وکیل «نماینده» بکار ببریم  
میشود نمایندگان مجلس . سایر واژه‌های عربی نیز بهمین قیاس است .  
۲ - برای شاهدهای دیگر از این گونه جمع (جمع ترکیبهای اضافی همچنین وصفی) ببخش نخستین هم نگاه کنید .

ست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت : ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان ! حافظ  
با چابکان دلبر و خوبان دلفریب بسیار در فتاده و اندک رهیده اند ! (۱) سعدی  
ه - در کلمه های مرکب که مجموع ترکیب معنی واحدی دارد (اضافه مقطوع ،  
اضافه مقلوب ، اضافه مشابه به مشابه ، ترکیب وصفی مقلوب ، ترکیبهای فعل و صفت  
و جزاینها (۲) نشانه جمع بر آخر کلمه مرکب اضافه شود :

صاحب نظران ، پدر شوهران ، مادر زنان ، داوطلبان ، گلرخان ، جوانمردان ،  
بدسگالان ، سربازان ، دلباختگان ، باغبانان ، ستمگران ، گفتگوها ، زدوخوردها ، بیمارستانها ،  
زیرزمینها ، سردرها ، دردسرها ، خودنویسها ، قلمدانها ، جای سیگاریها .

گزیتش (۳) بدادند شاهان همه به پیشش دل نیکخواهان همه فردوسی  
آتش اندر پختگان افتاد و سوخت خام طبعان همچنان افسرده اند ! سعدی  
... که از بیدولتان بگریز چون تیر سرا در کوی صاحب دولتان گیر نظامی  
طلبل زنان دخل ولایت برند پیر زنان را بجنایت برند ! »

شاه شمشادقدان خسرو شیرین دهنان

حافظ که بمزگان شکند قلب همه صف شکنان (۴)

یادآوری ۱ - در نامه یی جمع دادگاه « داد گاهان » نوشته شده و در نوشته یی  
جمع حضرت عالی « حضرت عالیان » آمده است . دیده شد که جمع گل زنبق و کاغذکارین  
را « گل زنبقها » و « کاغذکارینها » آورده اند (بجای گلهای زنبق و کاغذهای کارین) .  
در جای « اظهارات نظر » بجای « اظهار نظرها » و در نوشته یی « تجدید جلسات مکرر »  
بجای « تجدید مکرر جلسات » بنظر رسیده است . همچنین در گزارشی « وزیر دارایی سابق »  
بجای « وزیر سابق دارایی » .

اینها نمونه هایی دیگر است از خطاهای آشکار . در بحث صفت بازهم در این باره  
سخن خواهیم گفت .

۱ - نگاه کنید بحاشیه ۲ صفحه پیش .

۲ - گفتیم که در زبان فارسی خاصیت ترکیبی واژه ها فراوان است و گونه های ترکیب در فارسی  
چنین است : ازدو اسم ، ازدو فعل ، ازدو مصدر ، از اسم و صفت ، از اسم و پسوند ، از اسم و پیشوند ،  
از اسم و قید ، از اسم و ریشه فعل ، از مضاف و مضاف الیه ( در اضافه تشبیهی ) و جز اینها .  
برای توضیح بیشتر نگاه کنید به « شاهنامه و دستور » .

۳ - معرب آن جزیه است بمعنی باج (باژ) و خراج .

۴ - برای شاهدهای دیگر نگاه کنید ببخش نخستین .

یادآوری ۲ - برای تشخیص کلمه مرکب از غیر مرکب علاوه بر توجه بمعنی باید آهنگ سخن و تکیه کلام را نیز در نظر داشت (۱) .

۶ - صفت اشاره «این» و «آن» را اگر موصوف مردم باشد بهتر است که با «ان» و گرنه با «ها» جمع ببندیم :

آنان را بیمهانی خواندم (دعوت کردم) ، اینها را خریدم .  
اینان مگر زرحمت محض آفریده اند کارام جان و انس دل و نوردیده اند ! سعدی  
حسن آیتی است در حق اینان و کبرو ناز

پیراهنی که بر قد ایشان بریده اند »

کاش آنان که عیب من گویند رویت ای دلستان بدیدندی ! »

از اینان یکی سربر نمی دارد که دو گانه بی بگزارد - سعدی

گر آنها که می گفتمی کردمی نکو سیرت و پارسا بودمی (۲) سعدی

یادآوری ۱ - اسم خاص علامت جمع نمی گیرد مگر آنکه منظور نوع آن شخص باشد

مانند :

سعدیها ، فردوسیها ، حافظها . یعنی امثال آنان .

یادآوری ۲ - اگرچه مردم همه میتوانند در نامگذاری ازهراسمی استفاده کنند چنانکه اسم خاص گونه اسم عام گیرد لیکن چون در سخن گفتن بین گوینده و شنونده فردی معین منظور است که هر دو طرف می شناسند از اینرو اسم خاص صورت اسم عام پیدا نمیکند . چنانکه اگر کسی بگوید: « خسرو را دیدم » یا « پرویز از سفر برگشت » منظور خسرو یا پرویز معینی است که مخاطب می شناسد نه هر خسرو یا پرویز دیگر .

## ۲ - مذکر و مؤنث

مقدمه - زبان فارسی دری (فارسی کنونی) چند خصوصیت بارز دارد مانند ترکیب پذیری فراوان کلمه ها ، نداشتن تذکیر و تأنیث ، عدم مطابقت صفت با موصوف و جزاینها که این ویژگیها ، آموزش (تعلیم و تعلم - آموختن و آموزانیدن) زبان را بسیار آسان و ترویج آن را سهل و ساده می کند .

در این رساله راجع بهر یک از این خصوصیتها ، هر چند باختصار ، بحث خواهیم کرد . اکنون سخن در باره تذکیروتانیث است .

۱ - آهنگ و تکیه کلام را از نظر دستور زبان اهمیتی بسزاست . در صفحه ۳۱ راجع به قسمی از آهنگ کلام توضیح کوتاهی دادیم لیکن بیان تفصیلی آن محتاج به بحث جداگانه است که این مختصر را گنجایش آن نیست .

۲ - برای شاهد های دیگر ببخش نخستین نگاه کنید .

در زبان فارسی امروزی، بخلاف زبان عربی و بعضی زبانهای دیگر، اسم بخودی خود مذکر یا مؤنث نیست (۱). یعنی:

الف - چنان نیست که اسم مذکر باشد و با افزودن علامتی بر آخر آن بر مؤنث دلالت کند (۲).

ب - زبان فارسی مذکر و مؤنث مجازی هم ندارد. نه اینکه چون برخی زبانها کلمه‌یی بر غیر جاندار دلالت کند ولی خود واژه مذکر یا مؤنث باشد (۳).

در زبان فارسی کنونی مذکر و مؤنث تنها بمعنی حقیقی و برای جانداران است و آن هم بیکدیگر از سه طریق مشخص میشود:

۱ - یا در برابر اسم نرنامی برای ماده موجود است، چنانکه در زبانهای دیگر هم هست، مانند: سردوزن، پدر و مادر، برادر و خواهر، پسر و دختر، اسب و مادیان، خروس و ماکیان (یا سرخ)، قویچ و بیش، آقا و خانم (۴)، دایی و خاله (۵)، عمو و عمه (۶).

۲ - یا اینکه با افزودن کلمه نریاماده بصورت صفت، در اول یا آخر اسم، نرومادگی آن را معین می‌کنند. چون: شیرنر، شیر ماده - گاوانر، گاو ماده (۷) - نره شیر - ماده گاو و جزاینها:

بزد تیر بر پشت آن گور نر      گذر کرد برگور پیکان و پر فردوسی  
یکی نره گوری بزد بردرخت (رستم)      که در چنگ او پر سرخی نسخت  
زسرتاپایش بدونیم کرد (شیر نر)      دل شیر ماده پر از بیم کرد

۳ - گاهی برای معرفی زن و مرد از ترکیب کلمه‌ها استفاده شده است:

شاهپور، شاهدخت - شاهزاده، شاهزاده خانم - پسر بچه، دختر بچه.

بنابراین تای تأنیث را که در عربی برای مؤنث کردن اسم صفت است بر آخر

نامهای فارسی یا کلمه‌یی که در فارسی جانشین اسم میشود، نباید آورد.

۱ - در زبانهای فارسی باستان و اوستایی و بعضی زبانهای امروز و قدیم اسم بدون توجه بمعنی ممکن است مذکر باشد یا مؤنث یا خنثی.

۲ - چنانکه در عربی مسلم و مسلمة، مؤمن و مؤمنه و در فرانسوی دکتر و دکترس.

۳ - اسم ماه و خورشید (قمر و شمس) در عربی اولی مذکر و دومی مؤنث است و برعکس در فرانسوی اولی مؤنث و دومی مذکر (La lune, Le soleil).

۴ - آقا و خانم هر دو از ترکیب گرفته شده، خانم مؤنث خان است نظیر بیگم و بیگم. بهتر است که در فارسی تامیتوانیم بجای خانم، بانو بکار ببریم که این کلمه اصیل از آن لغت مستعار محترمتر هم هست.

۵ - خاله عربی است (مؤنث خال = دایی) در بعضی شهرستانها (مانند اصفهان) بجای خاله «دایزه» میگویند. «زه» یکی از نشانه‌های تأنیث و تصغیر اسم فارسی بوده است.

۶ - ازعم و عمه عربی.

۷ - در شاهنامه برای تشخیص گاوانر و ماده صفت دیگری هم بکار رفته است، گاو نر «گاو ورزا» (کارگر) و گاو ماده «گاو دوشا» (دوشیدنی) آمده است.

اسروز برای تمیز زن و مرد در کلمه عربی (اسم یا صفت جانشین اسم) بهنگام لزوم، واژه‌های بانو، خانم، دوشیزه و آقا بکار می‌رود و نشانه تأیید لازم نیست چون:

آقای مدیر، خانم مدیر (نه خانم‌مدیره) - آقای رئیس، خانم رئیس (نه خانم رئیس) و جزاینها. چنان که در واژه‌های فارسی و کلمه‌های مستعار گوئیم: آقای آموزگار، خانم آموزگار - آقای دبیر، خانم دبیر - آقای دکتر... خانم دکتر... .

بهمین نحو واژه‌هایی نظیر معلم، محصله، مریضه و مانند آنها نباید بکار رود بجای آنها معلم، محصل، مریض و از این قبیل را در ضرورت با افزودن کلمه بانو یا دوشیزه پیش از آنها میتوان بکار برد.

همچنین ترکیبهایی چون اینجانبه (۱) برای معرفی زن یا دختر بی‌سورد است. بهنگام ضرورت میتوان اینجانب را (اگر بکار بردن این ترکیب نادرست را جایز بدانیم) برای زن هم بکار برد. چه در این مورد سمی اسم زن از مرد (برای اهل زبان) نام شخصی آنان است. یعنی اگر نوشته شود اینجانب پروین دلیل است بر اینکه نویسنده زن است و هرگاه بنویسند اینجانب پرویز فهمیده میشود که نویسنده مرد است (۲).

### ۳ - معرفه و نکره

**مقدمه** - درانشای اداری امروز کلمه‌هایی مانند: مزبور، مذکور، نامبرده، مشارالیه، و جزاینها باندازی زیاد و بدون ضرورت بکار می‌رود که میتوان گفت استعمال بی‌سورد اینگونه واژه‌ها یکی از سببهای سستی انشای اداری است.

در این بحث عدم احتیاج با آوردن این نوع کلمه را باختصار بیان می‌کنیم و بضرورت برای این منظور مختصری درباره اسم عام، اسم خاص، اسم معرفه و اسم نکره توضیح می‌دهیم:

**اسم عام** یا اسم جنس بر تمام افراد هم جنس دلالت دارد مانند: مرد، زن، پسر، دختر، اسب، مرغ، ماهی، درخت، گل، کاغذ، کتاب، علم، دانش، هوش، خرد.

**اسم عام** چون با یکی از نشانه‌ها یا اختصاصهای تعریف و تنکیر همراه باشد از عموم و اطلاق خارج شود و معرفه یا نکره گردد.

۱ - گاهی دیده شده است که برای صفت نسبی هم نشانه تأیید می‌آورند زن اصفهانی، حاجیه، کربلائی، مشهدیه. این شیوه گذشته از نادرستی زشت و ناخوشایند هم هست.

۲ - کلمه «کمینه» را اگر بصورت اصلی و بمعنی کمترین (صفت تفضیلی) بکار برند درست است ولی اگر «ه» را نشانه تأیید بگیرند خطاست. برای توضیح درباره صفت نسبی مختم به «ه» نگاه کنید به قسمت صفت.

## ۱ - اسم معرفه

- اسم عام ، یکی از چند صورت معرفه (شناخته) است :
- الف - با سابقه ذهنی شنونده (۱) : خانه را خریدم ( هنگامی که خانه برای شنونده مسبق سابقه باشد ) یعنی خانه‌یی که برای شنونده و گوینده معلوم و معین است ( توضیحی با اضافه و وصف و غیره لازم ندارد ) .
- ب - با اشاره (آوردن اسم عام با صفت اشاره) : آن خانه را خریدم ( خانه‌یی که با اشاره نشان داده میشود ) .
- ج - با آوردن صله (اسم موصول باشد - صله توضیحی است برای اسم) : خانه‌یی که گفتم خریدم .
- د - با اضافه بمعرفه ( با اسم معرفه‌یی اضافه شود ) : خانه بهرام را خریدم .
- ه - با ضمیر ( یکی از ضمائر شخصی یا مشترک اضافه شود ) : سردی دانشمند را دیدم به کتابخانه او رفتم ( یا مرا به کتابخانه خود برد ) .
- اسم خاص (اسم علم) بخودی خود معرفه است زیرا که برفردی معین دلالت دارد : تهران پایتخت ایران است . رستم سوار و خنثی شد .
- صفت اشاره و منادی هم معرفه‌اند . چون برفرد معینی با اشاره یا ندا دلالت میکنند :
- این را بده ، آن را بگیر ، ای شهریار ، شهریارا .

این است همان ایوان کو را زشهان بودی

- دیلیم ملک بابل ، هندو شه ترکستان ! خاقانی
- ... آن دسته که برگردن او می بینی دستی است که برگردن یاری بوده است خیام
- این همان چشمه خورشید جهان افروز است
- که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود ! سعدی
- بهشتم بیامد منوچهر شاه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه فردوسی
- که : زارا ، دلیرا ، شها ، نوذرا ، گوا ، تاجدارا ، مها ، داورا ! »
- ای بی هنر زمانه ، مرا پاك درنورد !
- وی کوردل سپهر ، مرا نیک بر گرای ! مسعود سعد

## ۲ - اسم نکره

- اسم وقتی نکره است که برفردی نامعین دلالت کند . اسم نکره (نشناخته) را امروز (۲) با یای مجهول (یای کوتاه - یای لین) تلفظ کنند :

۱ - تعریف عهد ذهنی و تعریف عهد ذکری .

- ۲ - در قدیم اسم نکره بصورت‌های دیگری هم بکار رفته است ، بایکی : یکی پهلوان ، بایکی ویای نکره : یکی پهلوانی و گونه های دیگر . چنانکه اسم معرفه هم صورت‌هایی دیگر داشته است . در کتاب « شاهنامه و دستور » این بحث را بتفصیل آورده ایم .

سردی را دیدم ، کتابی را خواندم . (۱)

یعنی سردی نامعین و کتابی غیر مشخص ، خواه برای گوینده هم آن فرد نامعلوم و نا مشخص باشد و خواه برای گوینده معلوم باشد اما نخواهد یا لازم نداند که به شنونده معرفی کند :

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم ... سعدی  
لزومی ندارد تا معلوم شود که چه نوع گل و در کدام روز و از دست چه کس زیرا که اثر همنشینی در نظر است نه فرد همنشین و وقت همنشینی .  
یا این دوییت :

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی  
که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بر آرد اربعینی حافظ  
منظور این است که حصول کمال برای هر چیز مستلزم گذشتن زمانی است .  
این نظر حکیمانه را حافظ بصورت نقل قولی در آورده است ولی معرفی گوینده و مخاطب و محل گفتار و زمان معین را لازم ندانسته است .

بنابر آنچه گذشت ، اگر در سوق کلام از اسم ذکر شده و برای مخاطب سابقه ذهنی ایجاد گردیده است یا یکی از چند صورت که بیان شد ، اسم معرفه است ، نیازی به تعریف مجدد نیست تا برای معرفی به آوردن کلمه هایی از این قبیل متوسل شویم . اینک چند شاهد دیگر :

همیشه بیک ساق موزه درون یکی خنجر (۲) داشتی ، آبگون  
بزد دست و خنجر کشید از نیام در خانه بگرفت و برگفت نام فردوسی  
که چون در نخستین بیت نام خنجر برده شده و برای شنونده سابقه ذهنی وجود دارد در بیت دوم «خنجر» بصورت معرفه آمده است .

مردی با زلفش پیاده گردش میکردند ، زن از پیاده روی خسته شد ( نه زن مزبوره ، مذکور ، مشارالیه و از این قبیل) . مرد گفت : کمی در کنار جوی می نشینیم ( نه مرد موصوف ، ناسبرده ، مشارایه و جز اینها ) . پس از رفع خستگی زن و شوهر به پیاده روی ادامه دادند ( کلمه شوهر در اینجا برای خودداری از تکرار واژه مرد است . صفتی است جانشین اسم ) .

چون از زن و مرد در جمله اول نام برده شد ، در جمله های بعدی معلوم است که کدام زن و کدام مرد به تعریف مجددی نیاز نیست .

۱ - برای فرق یای نکره و یای وحدت نگاه کنید به « شاهنامه و دستور » .

۲ - نگاه کنید به حاشیه ۲ صفحه پیش .

اسروز کار جمشید در اداره زیاد بود ، او بعد از وقت ماند و کار را تمام کرد  
(نه ناسبرده ماند ، کار مربوطه را . . . ) .

در حالت‌های دیگر هم ، چنان که گفته شد ، اسم با یکی از نشانه‌های تعریف  
معرفه میشود و نیازی به آوردن لفظ‌های مذکور ، مزبور و مانند اینها نیست .

گاهی برای اینکه اسم یا ضمیر در عبارت تکرار نشود از صفت یا مترادف اسم  
( بمنزله بدل ) استفاده میشود : **پدری** پیر پسر را اندرز میداد و میگفت : ای فرزند نیکی  
کن که نیکی بینی . **جوان** نشیند و دید آنچه نباید میدید !

برای پی بردن بشیوه استعمال اسم معرفه و نکره ، طریقه تکرار اسم معرفه یا آوردن  
مترادف اسم ، یا صفت بجای اسم و نوعی چند از معرفه ، باین حکایت که باختصار و نقل  
بمعنی از اول گلستان سعدی اقتباس شده است توجه کنید :

پادشاهی بکشتن اسیری اشارت کرد : **بیچاره** در نومیدی سقط گفتن گرفت . **ملک**  
پرسید چه میگوید؟ یکی از وزرا گفت: ای خداوند طلب عفو می کند . **ملک** را رحمت آمد ،  
از خون او درگذشت . **وزیر** دیگر گفت : این **مرد** ناسزا گفت . **ملک** روی در هم آورد  
و گفت : **دروغ** وی پسندیده‌تر از این **راست** که تو گفتی که **روی** آن در مصلحتی بود و  
**بنای این** برخشی .

**یادآوری** ۱ - مشکل بزرگی که در بکار بردن این گونه واژه‌های تعریف برای  
استعمال کنندگان وجود دارد این است که چون در عربی صفت از لحاظ مفرد و جمع ،  
تذکیر و تأنیث با موصوف مطابقت دارد<sup>(۱)</sup> این مردم خود را موظف میدانند که آن قاعده‌های  
عربی را هم رعایت کنند . چنانکه برای یک مرد **مشارالیه** ، یک زن **مشارالیها** ، دو مرد یا  
دو زن **مشارالیهما** ، جمع مرد **مشارالیهم** و جمع زن **مشارالیهن** .

حال اگر بکار برنده این واژه‌های تعریف این قاعده‌ها را نداند و خود را هم  
برعایت این شیوه ناپسند مقید کند اشتباه رخ میدهد و بر سستی و رکاکت نوشته می‌افزاید .

تنها در یک مورد بکار بردن پاره‌یی از این گونه واژه‌ها تا حدی جایز است و آن  
هنگامی است که این لفظ‌ها مانند ضمیر جانشین اسم شود چون : **سردی** را دیدم . **مشارالیه**  
( **نامبرده** یا . . . ) را بگردش دعوت کردم . در این مورد هم آوردن ضمیر ( **او** - **وی** )  
( چنانکه در عبارتهای پیش آمده است ) پسندیده‌تر و فصیح‌تر است .

بنابراین بکار بردن واژه‌هایی از نوع : **مزبور** ، **مذکور** ، **مرقوم** ، **مسطور** ،  
**مارالذکر** ، **فوق‌الذکر** ، **مربوطه** ، **نامبرده** ، **مشارالیه** ، **معزی‌الیه** ، **مومی‌الیه** ، **معظم‌له**

( وصیغه‌های مختلف آنها) یا بکلی زاید و بی مورد است یا اگر نویسنده بحکم سلیقه واز روی تفنن و برای خودداری از تکرار بخواهد از آنها بجای ضمیر استفاده کند در هر صفحه یکی دوبار (آن هم با رعایت قاعده‌های دستور زبان فارسی) باید بسنده کند نه این همه فراوان و مکرر که محل فصاحت و باعث رکاکت نوشته شود.

در نظم و نثر فصیح فارسی چنین واژه‌هایی بدین صورت بکار نرفته است.

یادآوری ۲- شیوه آوردن «ی» (نشانه وحدت و نکره) برای کلمه‌های مرکب مانند آوردن نشانه جمع است ( یعنی بر آخر کلمه مرکب) (۱) :

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت

زلف شمشاد قدی ، ساعد سیم اندامی ! حافظ  
مرده سگی در گذر افتاده بود یوسفش از چه بدر افتاده بود نظامی  
دل که آیینۀ شاهی است ، غباری دارد  
از خدا می طلبم صحبت روشن رای حافظ

#### ۴ - صفت

تعریف : صفت حالت و چگونگی اسم را بیان میکند چنانکه قید چگونگی انجام فعل را. صفت چون جانشین اسم شود دارای خصوصیت‌های اسم گردد. صفت را گونه‌های متعدّد داست چون صفت بیانی ، عددی ، اشاری ، مبهم ، و تعجبی که برای بحث تفصیلی صفت باید به کتابهای دستور زبان مراجعه شود.

آنچه در باره صفت میتوان در اینجا مورد بحث قرار داد چند موضوع است :

۱ - صفت همیشه مفرد است (علامت جمع نمی‌گیرد) جز هنگامی که جایگزین اسم گردد .

در زبان فارسی کنونی بخلاف زبانهای دیگر (۲) صفت چون با موصوف آید همیشه مفرد است و یکسان یعنی صفت با موصوف در افراد و جمع مطابقت ندارد (۳)

۱ - برای گونه‌های ترکیب هم مثل نشانه جمع بر آخر مضاف یا موصوف در آید (نگاه کنید به بخش نخستین).

۲ - مانند زبانهای عربی ، انگلیسی و فرانسوی .

۳ - مطابقت صفت و موصوف در جمع گاهی در سخن استادان سلف دیده شده است از جمله :

ساقیان ماهرویان ، دلیران ولایت گیران - در تاریخ بیهمی .

دلیران پر خاشجویان ، سواران جوشنوران - در شاهنامه فردوسی .

لیکن این از شیوه‌های سبک قدیم است که امروز متروک شده و پیروی آن شایسته نیست. برای توضیح بیشتر به « شاهنامه و دستور » نگاه کنید .

خواه صفت و موصوف هر دو ساده ( بسیط ) باشد یا یکی ساده و دیگری مرکب و خواه موصوف مفرد باشد یا جمع و خواه موصوف مذکر باشد یا مؤنث و خواه موصوف فارسی باشد یا عربی :

مرد نیک ، مردان نیک - مرد شجاع ، مردان شجاع - درخت سبز ، درختان سبز - مرغ شکاری ، مرغان شکاری - کاغذ سفید ، کاغذهای سفید - عالم عادل ، عالمان عادل - وزیر کاردان ، وزیران کاردان .

فردوسی	مبر دست زی نامه خسروان	چو طبعی نداری چو آب روان
»	ستون دو ابرو چوسیمین قلم !	دو باقوت رخشان دو نرگس دژم
»	سخنهای پاکیزه و دلپذیر	ز فردوسی اکنون سخن یادگیر

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش<sup>(۱)</sup>

هر ورقی دفترى است معرفت کردگار ! سعدى

فردوسی	ابا موبدان وردان تند گشت	که او رسمهای کهن در نوشت
»	بگوی وبسی داستانها بز	سخنهای نیکو ابا پیلتن
»	زیاران و از تابش آفتاب !	بناهای آباد گردد خراب

توضیح - آمدن صفت با موصوف بدو گونه است : بصورت ترکیب وصفی و بصورت اضافه وصفی :

۱ - در ترکیب وصفی چون ، چنانکه گفته ایم ، کلمه مرکب بمنزله مفرد است علامت جمع بر آخر مرکب در آید ( در این گونه ترکیب جزء آخر همان موصوف است ) :  
نوآموز ، نوآموزان - نیکسیرت ، نیک سیرتان - زشتخو ، زشتخویان - بد دل ، بددلان - بلند همت ، بلند همتان - کوتاه نظر ، کوتاه نظران - سرخ رگ ، سرخ رگها .

سعدی	چون جامه عید نیکبختان !	پیراهن سبز بر درختان
»	چو استاده ای دست افتاده گیر	ره نیکمردان آزاده گیر
فردوسی	نشاید ستردن سیاهی ز شب !	زهد گوهرا، بد نباشد عجب

۲ - در اضافه توصیفی که صفت موصوف را وصف کند نیز تنها علامت جمع بر آخر موصوف در آید :

مرد خداشناس ، مردان خداشناس - حسابدار لایق ، حسابداران لایق - شاعر خوش قریحه ، شاعران خوش قریحه - گل خوشرنگ ، گلهای خوشرنگ - کتابخانه بزرگ ، کتابخانه های بزرگ - کدخدای سالخورده ، کدخدایان سالخورده .

یکی را ز سردان روشن ضمیر      امیرختن داد طاقی حریر      سعدی  
بداندیش کش روز نیکی مباد      سخنهاى نیکم بید کردیاد!      فردوسی

... دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور ... سعدی

یادآوری ۱ - تنها درسوردی که صفت جانشین اسم شود ، چون خاصیت اسم پیدا میکند ، ممکن است مفرد باشد یا جمع .

نمونه هایی از سخن استادان راجع به عدم مطابقت صفت و موصوف در مورد موصوفهای عربی هم :

ایزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل و همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگهدارد . سعدی

یکی را از علمای راسخ پرسیدند چه گویی در نان وقف . . ؟ (۱) سعدی

یادآوری ۲ - ممکن است صفت هم ترکیب یا جمله‌یی باشد :

دیده‌ام آن چشم دل‌سیه که توداری      خاطر هیچ آشنا نگاه ندارد !      حافظ  
چنین گفت رستم باسفندیار      که ای : سیر ناگشته از کارزار      فردوسی

۳ - چون موصوف بهنگام اضافه مانند مضاف است ، از این روی تابع قاعده‌های اضافه از جمله اضافه کلمه‌های مختوم به «ه» ، «ا» و «او» هم هست :

چو پیری در آید زناگه بمرد      جوانش کند هاده سالخورد      فردوسی  
پر از گوهر نا بسود افسرش      ز دیبای چینی فروزان برش      »  
گر آهوست بر مرد موی سفید      توراریش و سرگشت چون برگ بید(۲)      »

۲ - صفت جانشین موصوف

گاه صفت چنان معرف موصوف است که از ذکر موصوف بی نیازیم ، در این صورت صفت جانشین موصوف میشود :

خردمند هر جا رود قدرینند و بر صدرنشینند - سعدی

یعنی مرد خردمند و چون خردمند جز صفت انسان نمیتواند بود و توهم دیگری نیست از ذکر موصوف بی نیازیم چنانکه :

نیکان ، بداندیشان ، پاکدلان ، خردمندان ، عاقلان ، بلندهمتان ، فرزانتگان .  
یعنی مردم نیک ، بداندیش ، پاکدل ، خردمند و . . .

بسرو گفت کسی میوه‌یی نمی‌آری      جواب داد که آزادگان تهی دست اند!      سعدی  
صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند !      حافظ

۱ - و « رسولان مه » در سخن فردوسی که در صفحه ۵۸ آمده است .

۲ - برای شاهدهای دیگر نگاه کنید به اضافه و جمع این گونه کلمه‌ها در بخش نخستین .

من بگیرم عنان شد روزی      زخم از دست خو برویان داد      سعدی  
عاشقان را خدای صبر دهداد      هیچکس را بلای عشق مباد!      فرخی سیستانی  
در مورد سایر جانداران :

گوشته‌خواران ، پستانداران ، نرم تنان ، خزندگان ، چهارپایان .

یعنی جانوران گوشته‌خوار ، پستاندار ، نرمتن و . . .

پادآوری - چنانکه دیدیم صفت میتواند جانشین اسم عام ( چه مفرد و چه جمع ) گردد و بصورت مفرد یا جمع بکار رود.

### ۳ - توضیحی در باره ساختمان و شیوه استعمال صفت‌های فاعلی و مفعولی

الف - ترکیب اسم یا صفت یا قید با ریشه فعل بیشتر معنی فاعلی دهد چون :  
راه بین ، خوش بین ، دور بین .

از این روی گروهی دستورنویسان این گونه ترکیب را صفت فاعلی مرکب مرخم خوانده‌اند (۱) :

عنان پیچ و گرد افکن و گرزدار      چو من کس نبیند بگیتی سوار !      فردوسی  
که بسیار دان بود و چیره زبان      هشیوار و بینا دل و بد گمان      »  
چو بشنید « گرسوز » پیش بین      زمین را ببوسید و کرد آفرین      »

ب - این ترکیب ، هرچند بیشتر بمعنی فاعلی است لیکن گاه معنی مفعولی دارد :  
چو مشک آن دو گیسوی چون ماه تو      که بودند همواره دلخواه تو      فردوسی  
بدو گفت شاه ای زن آرام گیر      چه گویی سخنهاى نا دلپذیر ؟      »

ج - گاهی این گونه ترکیب بمعنی نام افزار (اسم آلت) هم می‌آید :

۱ - بی «ه» : دوربین ، بلندگو ، جارو .

۲ - با «ه» : دستگیره ، آتش زنه .

چنانکه ریشه فعلی این ترکیب ( بصورت دوم شخص مفرد امر ) نیز گاه بالحق  
«ه» معنی نام افزار دهد مانند : ماله ، تابه ، کوبه ( کوبه در ) .

### ۴ - مؤنث نداشتن صفت

چنانکه پیش از این گفته شد ، در زبان فارسی کنونی مذکر و مؤنث لفظی نیست . مؤنث معنوی هم در وصف با مذکر تفاوت ندارد یعنی صفت برای مذکر و مؤنث یکسان است :

مرد پارسا ، زن پارسا - اسب راهوار ، مادیاں راهوار - خروس خوشرنگ ، ماکیان خوشرنگ - شیرقوی پنجه ، ماده شیرقوی پنجه - دختر هوشیار ، پسر هوشیار .

۱ - راه بین یعنی راه بیننده ( بیننده راه ) همچنین خوش بین و دوربین جز اینها .

بگیتی بجز پارسا زن مجوی  
 مرا خود بایران شدن روی نیست  
 یکی دخترش بود نامش همای  
 زن خوب فرمانبر پارسا  
 زن بد کنش خواری آرد بروی !  
 کند مرد درویش را پادشا  
 فردوسی  
 »  
 »  
 سعدی  
 یادآوری - آوردن صفت مؤنث برای زن (یا جنس مادینه) بهیچ روی بادستور زبان فارسی سازگار نیست. از این روش نابهنجار باید پرهیز کرد.

### ه - صفت و موصوف و یای وحدت و نکره

در سبک قدیم یای وحدت و نکره بر آخر موصوف می آمد، چه موصوف مقدم باشد و چه مؤخر.

بایوان خویش اندر آمد دژم  
 چو آهنک جنگ یلان داشتی  
 که آمد ز ایران سپاهی گران  
 که اندیشه بی دردلم ایزدی  
 شنیدم که از نیکمردی فقیر  
 شنیدم که فرماندهی دادگر  
 لمی پرزیاد و دلی پر زغم !  
 کمندی و گریزی گران داشتی  
 همه نامداران و کند آوران  
 فراز آمده است از ره بخردی !  
 دل آزرده شد پادشاهی کبیر  
 قبا داشتی هر دور و آستر  
 فردوسی  
 »  
 »  
 سعدی  
 معاشری خوش ورودی بساز میخوام

که در دخویش بگویم بناله بم وزیر  
 کلهذاری ز گلستان جهان مارا بس  
 زیر کی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت:

صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی !  
 صیادی ضعیف را ماهی قوی بدام اندر افتاد... سعدی  
 امروز بیشتر یای وحدت و نکره را بر آخر صفت آورند:

مرد خوبی است، کار مفیدی است، بنای عظیمی است، دختر زیبایی است.  
 اما رعایت سبک اصیل و قدیم بهتر است. چه موصوف است که میتواند معرفه باشد یا نکره نه صفت. در ترکیب هم مجموع ترکیب بمنزله یک کلمه و جانشین اسم است و از این روی «ی» بر آخر کلمه مرکب در آید. بخصوص که آوردن «ی» وحدت و نکره بر آخر صفت موجب ابهام و التباس در کلام میشود چنانکه «پسر دانشمندی» موهم دو معنی است: یکی آنکه خود پسر دانشمند باشد (صفت و موصوف) دیگر آنکه او فرزند مردی دانشمند باشد (اضافه فرزندی - بنوت). در این شعر حافظ:

روشنان فلکی را اثری در ما نیست حذر از گردش چشم سیاهی باید کرد !  
 از قرینه میدانیم که منظور چشم سیاه معشوقی است و گرنه این ابهام هست که  
 چشم شخصی سیاه چرده باشد چنان که در این بیت نظامی :  
 سیاهی از حبش کافور میبرد شد اندر نیم ره کافوردان خرد !  
 مقصود شخص سیاه پوست و حبشی است .

و در این عبارت « خانم کارمندی را دیدم » از عبارت بدون قرینه معلوم نمیشود  
 که خود خانم کارمند است یا او زن مردی کارمند است ولی در عبارت « خانمی کارمند  
 را دیدم » سوجبی برای التباس و اشتباه نیست .

#### ۶ - آوردن وصف و اضافه

اگر اسمی هم صفت داشته باشد و هم متمم (مضاف الیه) قاعده آن است که بعد  
 از اسم نخست صفت و پس از آن مضاف الیه را بیاوریم چنانکه اگر در تعریف خانه‌یی بخواهیم  
 هم صاحب خانه را نام ببریم و هم خانه را وصف کنیم باید چنین گفت : خانه زیبای جمشید  
 (اضافه توصیفی و اضافه ملکی). این عبارت معلوم میکند که خانه زیباست و متعلق به جمشید  
 هم هست . اگر به عکس بگوییم خانه جمشید زیبا ، عبارت درست نیست و زیبایی مربوط  
 به جمشید میشود نه خانه .

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من

چون شفق درخون نشیند چشم شب پیمای من !

چیست زر و گل بدست الا که خارهای عقل ؟

صید خاری کی شود عقل سخن پیرای من ! خاقانی

شاید بطور کلی کمتر دچار چنین اشتباهی شویم و معمول همین است که اول  
 صفت را می‌آورند و سپس مجموع موصوف و صفت را اضافه می‌کنند . اما در پاره‌یی موارد  
 چون بقاعده کلی توجه ندارند دچار اشتباه میشوند و کلام نامفهوم میشود . چنانکه بجای  
 وزیر سابق دارایی می‌گویند «وزیر دارایی سابق» . میدانیم که منظور وزیر سابق است و گرنه دارایی  
 سابق و لاحق ندارد اما در بیان دچار اشتباه میشوند و شاید قیاس باموردی دیگر آنان را  
 با اشتباه می‌اندازد چنانکه میتوان گفت مدیر کل سابق . علت ایجاد اشتباه این است که :  
 ۱ - مدیر کل تقریباً کلمه مرکب است چون معمولاً کسره اضافه را حذف می‌کنند ۲ - کل  
 صفت است برای مدیر و اضافه نیست . مدیر کل ترکیب صفت و موصوف است لیکن وزیر  
 دارایی ترکیب اضافی (اضافه توضیحی) (۱)

۱ - برای توجه بپاره‌یی دیگر از این اشتباهها رجوع کنید به ص ۴۱ .

یادآوری - گاهی مضاف (۱) دارای دو متمم است در این صورت تشخیص تقدم آنها کمی مشکل تر است مثل رئیس وقت فرهنگ یا رئیس فرهنگ وقت . در چنین موردی باید بمعنی توجه داشت آنچه موقت است رئیس بودن است نه فرهنگ . بنابراین اسم مضاف باید ابتدا بوقت اضافه شود و سپس مجموع آنها به فرهنگ تا مفهوم عبارت درست باشد .

چنین است در عبارتهایی چون دیده مرد خدا ، سینه اهل صفا ، روش مردم درستکار .  
 بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی رود کی  
 در خانه جامه نا برید به گلشهر بسپرد ، پیران ، کلید فردوسی  
 صبحی مبارک است نظر بر جمال دوست برخوردن از درخت امید وصال دوست سعدی

حتی در سخن استادان گاه و بندرت دیده شده است که برای اسم مضاف ، اول مضاف الیه آمده و سپس وصف شده است ( ترکیب وصفی بصورت بدل در آمده است ) :

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی بروستا رفتند سعدی  
 که ناقص عقل صفت پسران است نه وزیر : یعنی : پسران ناقص عقل وزیر (۲)  
 همان طوق کیخسرو و گوشوار همان یاره گیو ، گوهر نگار فردوسی  
 گوهرنگار صفت یاره است که متعلق به گیو بوده است (۲) .

#### ۷ - تفاوت مضاف و مضاف الیه با موصوف و صفت

موصوف و مضاف ( در اضافه مستوی ) همانند بنظر میرسند زیرا که هر دو با کسره به کلمه بعد ( مضاف الیه یا صفت ) اضافه میشوند . میگوییم : در خانه ، در بزرگ .  
 لیکن از حیث معنی بین مضاف و موصوف تفاوتی بین و آشکار است . اسم مضاف الیه متمم اسم مضاف است و آن را مقید میکند . دو اسمند که دومی اولی را از اطلاق خارج و مقید میسازد اما مضاف الیه بیشتر ، به تنهایی و مجزا از مضاف هم در خارج وجود دارد ( جز در اضافه استعاری و اقترانی ) (۳) مانند « خانه حسن » و « درباغ » که وجود خانه بستگی بمالکیت حسن ندارد و با سلب تعلق خانه به حسن باز هم بودن خانه ممکن است . در نیز بدون اختصاص بیباغ وجود دارد چنانکه باغ بی در هم میتواند بود . اگر در بیجایی دیگر هم برده شود باز درست ( باعتبار نصب در محل دیگر ) . نتیجه اینکه مضاف و مضاف الیه بیشتر اسم ذات اند و هستی عینی دارند و حال آنکه در صفت و موصوف ، اگر چه صفت

۱ - مضاف یعنی اسمی که دارای متمم است ( اضافه شده - نسبت داده شده ) و مضاف الیه متمم است ( به اسم اضافه شده - با اسم نسبت یافته است ) .

۲ - در این قبیل موارد باید ترکیب دوم را بدل دانست : ناقص عقل بدل پسران وزیر ، گوهرنگار بدل یاره گیو .

۳ - اضافه استعاری مانند دست قدرت ، پای ثبات و اضافه اقترانی مانند دست طمع ، سر ارادت . برای توضیح بیشتر به « شاهنامه و دستور » نگاه کنید .

موصوف را قیدی است ولی وجود آنها با هم ملازمه دارد یعنی تا موصوفی نباشد صفت مصداق پیدا نمی‌کند مانند کارنیک ، خلق خوش ، که نیکی و خوشی وجودی است عارضی اگر کسی یا چیزی نباشد و با کس یا چیز دیگر مقایسه نشود نیکی و خوشی مفهومی ندارد. خلاصه در اضافه بطورعموم مضاف و مضاف‌الیه جدا از هم توانند بود و در وصف همیشه وجود صفت بستگی بوجود موصوف دارد و موصوف هم بدون صفت هستی نمی‌گیرد. شاهدهایی از اضافه :

درسرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیروصلایی بشیخ و شاب زده ! حافظ  
 منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده تنم آفتاب فردوسی  
 شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب ! »  
 شاهدیایی از وصف :

من از این دلق مرقع بدرآیم روزی تا همه خلق بدانند که زناری هست ! سعدی  
 ای دل غمدیده حالت به شود ، دل بد مکن  
 وین سرشوریده باز آید بسامان ، غم مخور ! حافظ  
 رطل گرانم ده ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد ! »

#### ۸ - صفت در عربی

در عربی صفت برای اسم مؤنث ( چه مؤنث حقیقی و چه مؤنث مجازی ) و صفت جمعهای مؤنث و جمعهای مکسر را مؤنث آورند :

زینب کبری ، صدیقۀ طاهره ، والدۀ ماجده ، مکۀ معظمه ، مدینۀ طیبه ، اخلاق حسنه ، صفات رذیله ، معاصی کبیره .

برخی کسان نا آگاه و بتقلید از زبان عربی برای پاره‌یی از کلمه‌های فارسی که باهای غیر ملفوظ ختم میشود یا بعضی جمعهای فارسی ، صفت را با «ه» آورند :

پروندۀ متشکله ، نامۀ وارده ، سفارشهای لازمه ، شهرهای مفتوحه ( مسخرشده ) ، گناهان کبیره . این خطایی است آشکار ، اینان غافل اند که این واژه‌ها عربی نیست تا قاعدۀ عربی درباره آنها صادق باشد . در زبان فارسی هم اعمال قاعده‌های زبان بیگانه سخت مذموم و نا پسند است .

#### ۹ - شیوۀ آوردن صفت با موصوف

گاه صفت را مؤخر از موصوف بکار برند که با کسره‌یی موصوف به صفت اضافه شود :

مرد دانا ، خوی‌نکو ، دیده بینا ، خلق خوش ، لباس فاخر ، گوهر گرانبها .

بجان و سرشاه سوگند خورد بروز سپید و شب لاژورد فردوسی  
آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

چشم میگون ، لب خندان ، دل خرم با اوست حافظ  
امروز تنها در ترکیب وصفی است که صفت مقدم بر موصوف می آید (بدون کسره)  
که در این صورت باید دو کلمه را اگر پیوند پذیر باشند متصل بهم نوشت :

نیکمرد ، روشندل ، بداندیش ، پاکدل ، بلند همت .

لیکن در سبک قدیم بیشتر ، صفت را مقدم بر موصوف آورده اند :

همی داشتم چون یکی تازه سیب که از باد ناید به من بر نهیب فردوسی  
هرآنکس که تخم جفا را بکشت نه خوشی روز بیند نه خرم بهشت !  
سیه مژه بر نرگسان دژم فرو خوابید و نزد هیچ دم »

کسان به نزد تو بی قیمت اند و کوچک قدر

که پیش اهل حقیقت بزرگ مقدار اند ! سعدی

پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه شوم بی ! فردوسی  
مار ماهی نبایدش بودن که نه آن ونه این بود خوش خیم - ابوحنیفه اسکافی  
توضیح - تفاوت ترکیب وصفی و کلمه مرکب (از صفت واسم) تنها در کثرت  
استعمال کلمه و آهنگ کلام است .

یادآوری - در کلمه های مختوم به «ا» و «او» (دومصوت بلند) به هنگام آوردن  
صفت (مانند اضافه چنانکه در اضافه آمد) (ا) کسره را پس از الحاق حرف «ی» بر آخر کلمه  
آورند مانند :

هوای بهار ، پهلوی چپ .

میتوان گفت که پاره بی از واژه های مختوم به «ای» و «اوی» در محاوره با حذف  
«ی» هم بکار می رود ولی در اضافه و وصف بصورت اصلی باز می گردد چون خدا ، خدای -  
رو ، روی .

بدین مناسبت بر آخر واژه های مختوم به الف و واو (ا - و : دومصوت بلند) هم  
بقیاس آن گونه کلمه ها در اضافه و وصف حرف «ی» افزوده شود مانند : دانا ، توانا ، درازا ،  
پهنا ، آهو ، پهلو ، گیسو ، زانو ، بازو . که در اضافه میشود :

دانای راز ، بینای کار ، پهنای باغ ، آهوی ختن ، گیسوی دلبر ، بازوی پهلوان .  
و در وصف :

دانای بزرگ ، توانای هوشیار ، آهوی وحشی ، گیسوی مشکین ، بازوی قوی .

فردوسی	یکی خوار و دیگر تن آسان بود	سرای سپنجی بدینسان بود
نظامی	زمین و آسمان بی داوری نیست!	سرای آفرینش سرسری نیست
فردوسی	دل‌م را خرد، مهر و رای تو داد	مرا پهلوانی نیای تو داد
نظامی	بسم الله اگر حریف مایی!	ماییم و نوای بینوایی
ابوحفص	چون ندارد یاری بی یار چگونه رودا!	آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
قآنی	سوی سیاهش پسر عم شب یلدا	روی سفیدش برادر مه گردون

## ۱۰ - صفت جانشین اسم

گفتیم که صفت میتواند جانشین اسم شود. در این حالت خصوصیت اسم پیدا میکند از جمله نشانه جمع نیز می پذیرد:

بدان را نیک دار ای مردهشمار که نیکان خود بزرگ و نیک روزند سعدی  
لاف عشق و گلّه از یار، زهی لاف خلاف

عشقبازان چنین مستحق هجران اند! حافظ  
پیران سخن بتجربه گفتند، گفتند

هان ای پسر که پیر شوی، پند گوش کن »

یعنی مردم بد، نیک، عشقباز و پیر.

## ۱۱ - صفت بمعنی مناسب دیگر

در شیوه استعمال قدیم گاهی صفت فاعلی و مفعولی بمعنی اسمی آمده است.  
بیننده بمعنی چشم (مناسبت سبب و مسبب):

گواه من است آفریننده ام که بارید خون از دو بیننده ام فردوسی  
به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را!

گوینده بمعنی زبان (مناسبت سبب و مسبب):

اگر شاه فرمان دهد بنده را که بگشایم از بند گوینده را

دیده بمعنی دیده بان (مناسبت حال و محل):

از آن دیدگه دیده بگشاد لب که شد دشت پرگرد و تاریک شب

همچنین دیده، جهان بین، جگر گوشه و جگر بند بمعنی فرزند - بت بمعنی معشوق، شبستان و فغانستان بمعنی حرمسرا از جهت پاره‌یی مناسبتها در سبک قدیم و امروز (۱).

توضیح - صفتی که بجای موصوف نشیند و هر اسمی که بمناسبتی بجای اسم دیگر آید تابع قاعده‌های کلمه در آن مورد استعمال میشود.

۱ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به «شاهنامه و دستور».

۱۲ - آنگاه که موصولی چند صفت دارد ، گاه صفتها را بهم عطف و گاهی اضافه کنند .

مثال از عطف :

گزیدند پس موبدی تیز ویر سخنگوی و بینادل و یادگیر فردوسی

مثال از اضافه :

بسی زینهارى بیامد سوار بزرگان جنگ آور نامدار »

۱۳ - چند نکته را رعایت کنیم

لازم است که برای حفظ استقلال زبان فارسی تا میتوانیم از بکار بردن تائیت صفت عربی (در عبارت فارسی) خودداری کنیم و برای این منظور بچند قاعده توجه داشته باشیم :

الف - تا میتوانیم هنگام وصف ، بجای کلمه عربی واژه فارسی بکار بریم تا تصور مطابقت صفت و موصوف (بقیاس عربی) در ذهن ما خطور نکند ، چنانکه :

بجای اعمال حسنه ، اخلاق رذیله ، حواس خسته ، میتوان گفت : کارهای نیک ، خویهای ناپسند ( زشت ، پست ، پلید ، بد ) ، پنج حس (حسهای پنجگانه) .

یادآوری - آمدن کسره وصفی بین صفت و موصوف عربی (همچنین مضاف و مضاف الیه) خود دلیل بر این است که در زبان فارسی این دو کلمه تابع قاعده وصف (یا اضافه) فارسی شده است و گرنه بقاعده عربی تنوین یا الف و لام می آمد . از این جهت هم آوردن تائیت مورد ندارد (۱) .

ب - اگر نخواهیم یا نتوانیم که بجای کلمه عربی واژه فارسی بیاوریم ، تا این اندازه امکان هست که اسم عربی (موصوف) را باننشانه جمع فارسی بکار بریم و صفت را تابع قاعده صفت در زبان فارسی بدانیم مانند :

صفتهای نیک ، عاداتی زشت ، خلقهای ناپسند ، غلظهای فاحش . بجای: صفات حسنه ، عادات سیئه (قیحجه) ، اخلاق مذمومه (رذیله) و . . .

که خورشید بعد از رسولان مه نتایید بر کس ز بو بکر به فردوسی

یک شب تأمل ایام گذشته میکردم و بر عمر تلف کرده تأسف میخوردم - سعدی

ج - بیشتر صفتهای نسبی که برای موصوف جمع عربی باتائیت می آید یعنی کلمه های مختوم به «یه» را میتوان در فارسی بدون «ه» و تنها با یای نسبت فارسی بکار برد . چون :

علوم عقلی ، ادله شرعی ، احکام دینی ، قواعد فقهی . بجای علوم عقلیه ، ادله شرعیه ، احکام دینیّه ، قواعد فقهیه . چنانکه بعضی بهمین نحو استعمال میشود مثل : علوم طبیعی ، علوم تجربی .

د - همچنین در بیشتر جمعهای عربی میتوان صفت را بدون تائید در فارسی بکار برد همچون : کتب مفید ، اعمال قبیح ، اوقات شریف ، دلایل مذکور ، ایام ماضی ، مواد مخدر ، نکات دقیق ، اقدامات لازم . بجای : کتب مفیده ، اعمال قبیحه ، اوقات شریفه ، دلایل مذکوره ، ایام ماضیه ، مواد مخدره ، اقدامات لازمه .

ه - و نیز در غالب کلمه های عربی مختوم به تائید میتوان صفت یا مضاف الیه را در فارسی بدون «ه» آورد ، مثل : رقیمه (مرقومه) شریف ، حکومت مستبد ، مشیت الهی ، لایحه قانونی ، اداره متبوع ، قسمت مربوط .

یادآوری - در نوشته های امروز بیشتر شیوه استعمال بهمین گونه است که ذکر شد ولی برخی کسان برای تظاهر بداشتن سواد طرز مطابقت صفت و موصوف را اختیار می کنند و بدان اصرار میورزند .

شگفت آور آنکه گاهی دیده شده است که برای واژه های فارسی مختوم به «ه» غیر ملفوظ یا کلمه عربی مختوم به «ه» که در فارسی بمعنی خاص ( غیر از معنی عربی) بکار می رود باز هم تائید می آورند نظیر : نامه شریفه ، شناسنامه صادره از ... ، اداره محترمه ، شیوه مرضیه .

و - درباره بعضی از ترکیبهای وصفی عربی که بعین در فارسی معمول و متداول شده است شاید نیاردن «ه» بگوش خوشایند نباشد . چنانکه در صفات حسنه و سیرت حمیده علاوه بر اینکه استعمال صفات حسن و سیرت حمید موهوم معنی اضافی هم هست ( که حسن و حمید اسم خاص باشد ) ممکن است که این شیوه پسندذوقهای مأنوس با آن ترکیبها هم نباشد .

در چنین ترکیبهایی اگر ، چنانکه گفته شد ، بجای صفت و موصوف یا صفت عربی معنی فارسی آن را قرار دهیم رفع اشکال میشود . مانند صفات (یا صفت های) نیک ، سیرتهای پسندیده .

که او رسمهای کهن در نوشت  
ابا مویدان و ردان تند گشت فردوسی  
بناهای آباد گردد خراب  
ز باران و از تابش آفتاب !

ز - تنها در پاره ای از واژه ها که جنبه مذهبی دارد یا از کثرت استعمال گونه بی خاص گرفته است شاید باوردن صورت معمول ناگزیر باشیم چون : مکه معظمه ، مدینه طیبه ، بقاع متبرکه ، عتبات عالیات ، قوه مجریه ، قوه قضائیه ، ماده واحده ، قوه قاهره (فرس ماژر) .

در این گونه ترکیبها هم اگر نویسنده توانا باشد عبارت را طوری می‌نویسد که نیازی باوردن عین ترکیب وصفی عربی نباشد ( هر چند که استعمال فارسی این نوع ترکیبها عین عربی نیست و گرنه ، چنانکه گفتیم ، باتنوین یا الف و لام می‌آید ) (۱) .

ح - در ترکیبهای وصفی یا اضافی عربی هم بهتر است که تا میتوانیم (جز در مورد برخی اسمهای علم) الف و لام را حذف کنیم و بجای آن کسره ( علامت اضافه یا وصف) بگذاریم . چنانکه پیشینیان کرده‌اند . چون : ملوک طوایف و مسجد اقصی بجای ملوک الطوایف و مسجد الاقصی .

بر آن نامداران جوینده کام	ملوک طوایف نهادند نام	فردوسی
همچنان از نهیب برد عجوز (۲)	شیر ناخورده طفل دایه هنوز !	سعدی
داور دین ، شاه شجاع ، آنکه کرد	روح قدس (۳) حلقه اشرس بگوش	حافظ
نام حق یگانه چون شاید ؟	که اب و ابن و روح قدس نهند (۴)	هاتف اصفهانی

یادآوری - چنانکه پیش از این هم گفته‌ایم حرف «ه» که در آخر برخی از واژه‌های فارسی ( اسم ، صفت ، اسم مصدر ، قید ) برای تخصیص ، تشبیه ، توصیف و مانند اینها می‌آید ، بکلی از این بحث خارج است همچون :

جوانه ، زبانه ، دندان ، مویه ، دسته ، پایه ، گونه ، رخساره ، گریه ، خنده ، رنجه ، پذیره ، ستمکاره ، میخواره ، نبرده ، نژاده ، مردانه ، عاشقانه ، منصفانه ، جسورانه .	نبرده نژادی که چونین بود	نهان کردن از من چه آیین بود؟	فردوسی
از این دو نژاده یکی نامور	بیاید بگیرد جهان سر بسرا!	»	»
ستمکاره خوانیمش ار دادگر؟	هنرمند دانیمش ار بی هنر؟	»	»

## ۵ - صفت تفضیلی و عالی

میدانیم که در زبان فارسی نشانه صفت تفضیلی «تر» و علامت صفت عالی «ترین» است که این هر دو بر آخر صفت مطلق (یا صفت بیانی) درآید :

- صفت مطلق : خسرو داناست ، پرویز ساعی است .
- صفت تفضیلی : خسرو از پرویز داناتر است .
- صفت عالی : فردوسی بزرگترین شاعر ایران است .

۱ - نگاه کنید به توضیح بند ح این شماره در همین صفحه .

۲ - بجای بردالعجوز - سرمای پیرزن کش ، پایان بهمین .

۳ - بجای روح القدس : روان پاک ، جبرئیل .

۴ - در این بیت علاوه بر حذف الف و لام ، کلمه «قدس» هم مخفف شده است که این گونه تصرفها در لغت بیگانه لازمه زبان زنده است و بسیار بجا .

در بارهٔ صفت تفضیلی و صفت عالی چند نکته در خور یادآوری است :

۱ - آوردن پسوند «تر» بر آخر صفت تفضیلی (افعل التفضیل) عربی پسندیده نیست .

**توضیح :** در زبان عربی وزن افعل (افعل التفضیل) برای بیان معنی برتر و ترجیح چیزی (یا امری) بر چیز دیگر است (۱) چنانکه اعلم یعنی عالتر، داناتر - اتقی یعنی متقی تر، پارساتر - ارحم یعنی رحیم تر، مهربانتر. بنابراین بهتر است که :

الف - صیغهٔ افعل تفضیلی عربی را در عبارت فارسی بکار نبریم. بجای : انسب، اشجع، اشبه، اصغر، اقصر، اکمل، اکبر و مانند آنها : مناسبت، شجاع تر، شبیه تر، کوچکتر، کوتاhter، کاملتر و بزرگتر بیاوریم. یعنی اسم فاعل کلمهٔ مورد نظر را بانسانهٔ تفضیل (برتری) فارسی استعمال کنیم .

این شیوه هم پسندیده تر است و هم مفهوم آن برای فارسی زبان رساتر و هم رعایت آن حفظ استقلال زبان فارسی را لازم .

ب - اگر نمیتوانیم که اسم فاعل از فعل مورد نظر را برگزینیم یا در استعمال افعل تفضیل عربی تعمدی داریم بهتر است که پسوند «تر» یا «ترین» نشانه های صفت «برتر» و صفت «برترین» فارسی را بر آخر افعل تفضیلی نگذاریم. یعنی از بکار بردن کلمه هایی چون اعلمتر، احسن تر، ارجح تر، اکمل تر . . . خودداری کنیم .

**توضیح :** در سخن استادان ادب فارسی هر دو شیوه (آوردن و نی آوردن «تر») در این مورد بکار رفته است :

ترك احسان خواجه اوليتر      كاحتمال جفای بوابان      سعدی

... و ادای چنین خدمتی در غیبت اولیتر که در حضور... - سعدی

این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی! (۲)      حافظ

هرچند، همان طور که بارها گفته ایم، دانستن ساختمان و صیغهٔ کلمهٔ خارجی برای فارسی زبان لازم نیست و در سوره های متعدد دیدیم و خواهیم دید که استادان ادب رعایت قاعده های زبان فارسی را ترجیح داده اند ولی در این مورد، بنا بر آنچه ذکر شد، بهتر است که همیشه قاعدهٔ مذکور در قسمت «الف» یعنی آوردن اسم فاعل عربی با علامت تفضیل فارسی را، اگر نیازی با آوردن اسم باشد، مراعات کنیم تا دچار این گونه مشکلها نشویم .

۱ - قاعده های عربی این موضوع و اینکه افعل التفضیل از چه فعلهایی ساخته میشود خارج از بحث ماست .

۲ - بدیهی است که کلمهٔ «اولی» در این غزل «ردیف» است و در آخر تمام بیتها تکرار شده است .

ج - بهنگام ضرورت میتوان مصدر یا اسم مصدر یا اسم فاعل عربی را از فعل مورد نظر بصورت فعل مرکب (یا فعل با متمم) فارسی نیز بکار برد، چنانکه بجای: این کار بر آن کار ارجح است، یا اقدم است، میتوان گفت: این کار بر آن کار ترجیح (یا رجحان) دارد یا این کار بر آن کار مقدم است. که نیازی به آوردن افعال تفضیل نباشد و با اشکالهای آن مواجه نشویم.

چنانکه مکرر گفته شده است. بعاریت گرفتن واژه از زبان بیگانه، بهنگام نیاز، چندان ضروری ندارد لیکن اعمال قاعده های صرف و نحو زبان خارجی در زبان ملی سخت ناپسند و بسیار ناپسند است.

۲ - هنگام آوردن «ترین» نشانه صفت عالی (صفت برترین) باید توجه داشت که اگر صفت را با اضافه می آوریم باید کلمه بعد از صفت (مفضل علیه) جمع باشد مانند: این سینا بزرگترین (با کسره) دانشمندان ایران است.

بهین زنان از جهان آن بود که زوشوی همواره خندان بود فردوسی  
بهترین رنگها سرخی بود وان زخورشید است و ازوی میرسد مولوی  
و هرگاه صفت تفضیلی را بدون اضافه بکار میبریم باید اسم بعد از آن مفرد بیاید چون:

ابن سینا بزرگترین (بانون ساکن) دانشمند ایران است.

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟ نظامی  
گویا تفاوت این دو شیوه استعمال آن است که در طرز دوم، بیشتر مفضل علیه حذف شده است و لوائیکه معنی و مفهوم آن در جمله باقی باشد.

مثالهای دیگر:

همان قبله اش برترین گوهر است که از آب و خاک و هوا برتر است فردوسی  
عاقبت اندیش ترین کودکی دشمن او بود در ایشان یکی... نظامی

## ۶ - صفت نسبی

۱ - «ی» نسبت (یای صفت ساز)

قاعده کلی برای ساختن صفت نسبی، در زبان فارسی این است که یای نسبت را بر آخر اسم بگذارند:

تهرانی، اصفهانی، شیرازی، چوبی، آهنی، کاغذی، هندی، انگلیسی، فرانسوی، امریکایی.

استثنا - در بعضی واژه‌ها از قدیم قبل از یای نسبت حرف «ز» بمناسبتیایی افزوده‌اند ، یا «ه» غیرملفوظ تبدیل به «و» شده است. استعمال این گونه کلمه‌ها بهمان صورت امروزهم جایزاست چون: مروزی، رازی، سکزی، منسوب به مرو، ری، سکستان<sup>(۱)</sup> (جای سکها - سکها از نژاد ایرانی بودند - سیستان امروز) ، گنجوی و قونوی منسوب به گنجه و قونیه. (۱)

در زبان عربی قاعده اسم منسوب بطور کلی و تا آنجا که بازبان فارسی ارتباط دارد این است که هنگام افزودن یای نسبت بر آخر کلمه اگر اسم مختوم بتای تأنیث باشد بیشتر حرف «ه» را حذف کنند و یای نسبت را بر آخر کلمه محذوف بیاورند چنانکه: فاطمی، مدنی، مکی، غریزی و لغوی منسوب است به: فاطمه، مدینه، مکه، غریزه و لغت (و او برای تسهیل تلفظ آمده است و چنان که دیدیم در پاره‌یی از واژه‌های فارسی هم آورده‌اند).

همچنین در عربی برای ساختن کلمه منسوب در پاره‌یی از لغت‌های مختوم بحرف «عله» (و-ا-ی) یا همزه، آن حرف به «و» بدل شود مانند: بیضاوی، سماوی، رضوی، مرتضوی و تقوی منسوب به: بیضا، سما، رضا، مرتضی و تقی. در اسم‌هایی که حرف آخر آنها حذف شده است (مخدوف منه) گاه یای نسبت بهمان صورت مستعمل کلمه افزوده شود و گاه حرف محذوف بازگردد، مثل: اب، اخ، دم: ابوی، اخوی، دسوی، یا: ابی، اخی، دسی. (چون بحث تفصیلی قاعده‌های صرف و نحو عربی خارج از موضوع سخن ماست بحد ضرورت اکتفا شد).

در زبان فارسی و بین فارسی زبانان، بعضی از صفت‌های نسبی عربی بقاعده اصلی و بعضی دیگر بقاعده دستور فارسی متداول است. چنان که منسوب به «ملت» را ملی گوئیم ولی منسوب به «دولت» را دولتی.

بہتر است که در زبان فارسی، از این گونه واژه‌ها آنچه بشکل عربی خود معروف و مستعمل است ناگزیر بهمان صورت بکار برده شود چون:

حکومت ملی، خلفای فاطمی، حقوق مدنی.

اما آنچه بصورت عربی خود تداول کامل ندارد بشیوه فارسی بکار بریم چنانکه منسوب به تجارت را تجارتي و منسوب به امانت را امانتی بگوئیم بہتر است.

سند‌های تجارتي و مال امانتی بجای سند‌های تجاری و مال امانی که هرچند استعمال آنها در زبان فارسی بہر دو وجه دیده شده است لیکن طریقه اول بازبان فارسی مناسبتر و بذوق فارسی زبانان خوشایندتر است.

۱ - برای شاهد به ص ۷ نگاه کنید.

یادآوری ۱ - یای نسبت هم در فارسی هست و هم در عربی با این تفاوت که این یاء دوعربی بر خلاف فارسی مشدد است . گذشته از این یای نسبت فارسی منشائی قدیم دارد که باین صورت تخفیف یافته است (۱) .

یادآوری ۲ - «ی» نسبت گاهی برای بیان معنی لیاقت و اهلیت بر آخر اسم درآید:  
 به نا بودنیها ندارد امید      نگوید که برگ آورد شاخ بید!      فردوسی  
 یکی مرد دینی بدان کوه بود      که از کارگیتی بی اندوه بود      »  
 ایا دانشی مرد بسیار هوش      همه جامه آزمندی مپوش !      »  
 ۲ - «ین» نسبت (۲)

«ین» نسبت بر آخر اسم معنی برای بیان نسبت و بر آخر اسم ذات برای بیان جنسیت درآید :

رهایی نیابم سرانجام از این      خوشا باد نوشین ایرانز مین !      فردوسی  
 بچرکت عنبرین بادا چراگاه      بچم کت آهنین بادامفاصل !      منوچهری  
 ۳ - «ینه» برای بیان جنسیت (۲)

ز زینه و تاجهای بزر      ز سیمینه و گوشوار و کمر...      فردوسی  
 سر تخت و بختش برآمد زکوه      پلنگینه پوشید خود با گروه      »  
 ۴ - «ه» مختفی (۲)

الف - در ترکیبهای عددی :

چو ده ساله شد زان زمین کس نبود      که یارست با او نبرد آزمود !      فردوسی  
 سه ساله چو شد ساز میدان گرفت      به پنجم ره شیر مردان گرفت      »

ب - بر آخر اسم ذات و معنی برای ساختن صفت از اسم :

نبرده نژادی که چونین بود      نهان کردن از من چه آیین بود؟      فردوسی  
 فرو هشت گیسو از آن کنگره (رودابه)      بدل گفت «زال» این کمندی سره !      »

۵ - «گان» و «ان» بر آخر اسم عام و خاص و عدد (۲)

پرستیدن مهرگان دین اوست      تن آسانی و خوردن آیین اوست      فردوسی  
 بخفت و چو خورشید از خاوران      برآمد بسان رخ دلبران . . .      »  
 بهاران و جیحون و آب روان      سه اسب و سه جوشن، سه برگستوان . . .      »

۱ - منشاء یای نسبت فارسی «ایک» پهلوی است مانند «دریک» و «گمانیک» که در پارسی وازها هنوز باقی مانده است چون تاریک و در برخی کلمه ها معرب شده مانند «تاجیک» که در اصل تازییک و تازییک = تازی بوده است .

۲ - در بیان این چند قسمت باجمال و اختصار بسنده می کنیم . برای تفصیل به «شاهنامه و دستور» نگاه کنید .

## ۷ - عدد ( صفت عددی )

۱ - دو عدد متوالی و برخی عددها را که از یک مرتبه باشند در مقام شک و تردید بدون «و» عطف آورند :

یک دوروز ، پنج شش ماه ، هفت هشت سال ، ده بیست دقیقه ، سی چهل کیلو ، شصت هفتاد کتاب ، دویست سیصد ریال ، ده دوازده نامه ، ده پانزده بسته .

بیایم پس نامه تا یک ، دو ماه      کنم سر بسر کشورت را تباه !  
کنیزک بفرمای تا پنج ، شش      بیارند با زیب و خورشید فش  
گوید که تو از خاکی ، ما خاک توایم اکنون  
گامی دو ، سه بر ما نه ، اشکی دو ، سه هم بفرمان !  
ای که در شدت و فقری و پریشانی حال

صبر کن کاین دو ، سه روزی بسر آید معدود      سعدی

گاه با عطف هم آمده است :

سواران ایران تنی هفت و هشت      بر آن دشت نخجیر گه برگذشت  
توزی و کتان بگرما پنج و شش      قندز و قاقم بسرما هفت و هشت

فردوسی  
سعدی

### ۲ - جمع عدد

عدد را امروز بیشتر با «ها» جمع می‌بندند :

دهها ، صدها ، هزارها ، میلیونها .

لیکن در قدیم بیشتر به «ان» جمع بسته میشد :

هزاران سر مردم بی گناه      بدین گفت تو گشت خواهد تباه !  
چوما صد هزاران فدای تو باد      خرد ز آفرینش روای تو باد

فردوسی

»

که بکار بردن اینگونه جمع در مورد استعمال قدیم ، امروز هم پسندیده‌تر است .

### ۳ - مطابقت عدد و معدود

معدود ، امروز همیشه مفرد است (مانند صفت ، بمنزله تمیز است) . چون :

یک کتاب ، دو کتاب ، ده کتاب ، صد کتاب .

دوا برو کمان و دو گیسو کند      بیالا بگردار سرو بلند !  
لیکن در سبک پیشین گاهی عدد و معدود مطابقت داشته است (۱) :

فردوسی

ز زخم دو شاهان پر خاشجوی      همی خون و مغز اندر آمد بجوی !  
هزاران لعبتان نار پستان      برخ هریک چراغ بت پرستان !

فردوسی

نظامی

۱ - نظیر آنچه در صفت و موصوف آورده‌ایم .

خرد را اتفاق آن است با توفیق یزدانی

که فرمان میدهند او را براین هرهفت کشورها! منوچهری

۴ - عدد و «ی» نکره

یای نکره بیشتر بر آخر معدود آید (مانند موصوف) :

بگشت از برش چرخ، سالی چهل      پرازهوش مغز و پراز داد دل!      فردوسی  
رهروی از جمله پیران کار      میشد و با پیر مریدی هزار      نظامی

## ۸ - ضمیر (')

۱ - مرجع ضمیر

الف - امروز ضمیر « او » برای مردم بکار می رود :

او آمد ، او را دیدم ، بخانه او رفتم .

لیکن در قدیم برای مطلق سوم شخص بکار میرفته است (همچنین ضمیر وی)

چه مرجع مردم باشد یا جز آن :

بجویی که یک بار بگذشت آب      نسازد خردمند از او جای خواب      فردوسی  
زمین عجم گور گاه کی است      دراو پای بیگانه وحشی پی است!      نظامی  
من او را کنم از پدر خواستار      که زبید بمشکوی ما آن نگار      فردوسی

ب - ضمیر «ایشان» هم امروز برای مردم بکار می رود لیکن در سبک قدیم برای

همه جانداران و جز آنها بکار میرفته است :

زیلان جنگی هزار و دوست      کز ایشان بشهراندرون جای نیست!      فردوسی  
... پس حمل این برجها را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند - التفهیم

۲ - ضمیر جمع بجای مفرد

چون گوینده بزرگی باشد بجای ضمیر اول شخص مفرد ، ضمیر اول شخص جمع

بکار می برد :

اردشیر بابکان

دل زیر دستان ما شاد باد      هم ازداد ما گیتی آباد باد      فردوسی  
سام نریمان  
مپر دیم نوبت کنون زال را      که شاید کمربند و کوهپال را      »

۳ - گاه گوینده یا نویسنده از خود بصیغه جمع سخن گوید (۱) :

- عقیده ما (بجای من) چنین است. در آن کتاب این طور نوشتیم (بجای نوشتیم).  
 کنون کشتن رستم آوریم پیش      ز دفتر همیدون بگفتار خویش      فردوسی  
 کنون رزم خاقان چین آوریم      همان رسم مردی و کین آوریم      »

## ۹ - فعل (۲)

۱ - وجه وصفی باید بصورت وصف و بیان حال فاعل بکار رود :

بخانه آمده مشغول کار شد. دست از کار کشیده بازی پرداخت. کتاب را گشوده سرگرم خواندن شد.

یعنی در وجه وصفی نباید واو عطف بیاورند و مثلاً بگویند: بخانه آمده و مشغول کار شد. اگر بخواهند دو فعل را عطف کنند باید بصورت وجه وصفی بیاورند:  
 بخانه آمد و مشغول کار شد. کتاب را برداشت و بخواندن پرداخت.  
 نمونه‌هایی از وجه وصفی :

در بار بسته ، گشاده زبان      همی گفت زار ای نبرده جوان!  
 فرومانده گردون گردان بجای      شده سست خورشید را دست و پای!  
 در فصل گلی چنین همایون      لیلی ز وثاق رفت بیرون :  
 بند سر زلف تاب داده      گل را زبنفشه آب داده!  
 شبی گیسو فرو هشته بدامن      پلاشش معجر و قیریش گرزن...  
 سنوچهری

## ۲ - مطابقت فعل و فاعل

الف - چون فاعل جاندار باشد فعل با فاعل مطابقت دارد :

چه گوید کنون موبد پیش بین؟      چه بینند فرزندگان اندر این؟  
 که گردان کدام اند و سالار کی است؟  
 ز رزم آوران جنگ را یار کی است؟

ب - اگر فاعل غیر جاندار باشد ، فعل با فاعل مطابقت ندارد :

قلمها شکست ، نوشته‌ها پاره شد.

رخان سیاوش چو خون شد ز شرم      بیاراست مژگان بخوناب گرم!  
 همه بومها پر ز نخجیر گشت      بجوی آبها چون می و شیر گشت

۱ - گویی مقصود این است که من و هم فکران من چنین گوئیم ، چنین کنیم .

۲ - بحث فعل با ایجاز و اختصار کامل آورده شد .

- مگر آنکه غیرذیروح در مقام ذیروح واقع گردد و برایش تشخیصی قایل شوند:

ستاره‌ها چشمک میزنند! گلها می‌خندند! درختها صف کشیده‌اند!  
 چو این چارگوهر بجای آمدند زهر سنجی سرای آمدند فردوسی  
 کبکان دری غالیه در چشم کشیدند سروان سهی عبقری سبز خریدند،  
 بادام بنان مقنعه بر سر بدریدند شاه اسپرمان چینی در زلف کشیدند! سنوچهری  
 ابرو باد و مه خورشید و فلک در کاراند

تاتو نانی بکف آری و بغفلت نخوری! سعدی

ج - در سبک قدیم گاه برای چند اسم معطوف فعل مفرد آمده است، چه فاعل مقدم باشد و چه مؤخر:

فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید زهر سو بسی مردم آمد پدید فردوسی  
 بر او آفرین کرد گودرز و گیو که ای نامبردار سالار نیو! »

۳ - فعل برای صفت‌های مبهم (مبهمات) و صفت‌های پرسشی (ادوات استفهام).

برای این گونه اسم (صفت جانشین اسم) بیشتر فعل مفرد آورند:

کس نیامد، هیچکس نشنید، هر که آمد... هر کس بدی کرد... هر کسی  
 این کار را نمی‌کند، هر یک نوشتند، که گفت؟، هر آنکس که دیر آمد...

کس نیاید بخانه درویش که خراج زمین و باغ بده! سعدی  
 هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت »  
 وقتی افتاد فتنه بی در شام هریک از گوشه بی فرارفتند!  
 هر آنکس که پند پدر نشنود بناچار روزی پشیمان شود »

در سبک قدیم گاهی برای اینگونه کلمه فعل جمع هم آمده است:

بر او هیچکس چشم نگماشتند سر او را زیگانگان داشتند! فردوسی  
 برفتند هر کس سوی کشوری سر افراز با نامور لشکری!  
 هر آنکس که هستید با جاه و آب فرستم بنزدیک افراسیاب »  
 بشهر اندرون هر که برنا بدند چوپیران که در جنگ دانا بدند... »

ع - فعل برای اسم جمع

برای اسم جمع، امروز بیشتر فعل مفرد و گاهی فعل جمع آورند:

سپاه وارد شد، لشکر فتح کرد، انجمن تشکیل جلسه داد، مردم دیدند.

- در سخن پیشینیان هم بیشتر فعل مفرد (توجه به لفظ) و کمتر فعل جمع (توجه

بمفهوم کلمه) برای اسم جمع آمده است:

فردوسی	نگردد زمانه بر او تاروتنگ!	چو مردم ندارد نهاد پلنگ
»	بایر اندر آمد سرگاه اوی	سپاه انجمن شد بدرگاه اوی
»	بدین نامداران نهادند روی	کز ایران یکی لشکری جنگجوی

۵ - فعل متقابل

چون انجام فعل متقابل باشد (مانند باب مفاعله عربی) امروز فعل جمع آورند :  
بههم آویختند ، برسرهم زدند ، با یکدیگر گفتگو کردند .

ولی در سبک قدیم بیشتر فعل مفرد و کمتر فعل جمع آمده است :

فردوسی	همی حمله کرد آن براین، این بر آن	گرفتند از آن پس عمود گران
»	زخون یلان سرخ گردد زمین!	همی برزنند این بر آن، آن بر این

۶ - مضارع محقق الوقوع

در سبک قدیم در موردهای خاص از جمله برای مضارع محقق الوقوع فعل ماضی

بکار رفته است (۱) :

فردوسی	که ترسم که رخشم شد از کارسیر	چنین گفت رستم به «رهام» شیر
مولوی	مهلتی بایست تا خون شیر شه (۲)	مدتی این مثنوی تأخیر شد

فکر بلبل همه آن است که گل شه یارش

گل دراندیشه که چون عشوه کند در کارش! حافظ

### ۷ - فعل لازم و فعل متعدی

الف - فعل لازم بفاعل تمام شود و نیازی بمفعول صریح ندارد :

خسرو رفت ، پرویز نشست ، بهرام خوابید ، بهروز بیدار شد .

ب - فعل متعدی برای تمام شدن معنی محتاج بذکر مفعول است :

خسرو را دیدم ، کتاب را دادم ، دست او را گرفتم ، با او سخن گفتم .

ج - بعض فعلها هم بصورت لازم بکار میروند و هم بصورت متعدی :

۱ - لازم :

مولوی	خام بدم پخته شدم سوختم	حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
نظامی	نفریبی چو زن که مردی ، مرد!	تا بدین کاخ باژ گونه نورد

۲ - متعدی :

فردوسی	همه عنبر وزعفران سوختند	بفرمود تا آتش افروختند
--------	-------------------------	------------------------

۱ - یعنی گوینده وقوع امر را محقق و مسلم میداند و بمنزله عمل انجام شده تلقی میکند .

۲ - در این بیت میتوان « شیر شد » را مخفف شیر شدن ( مصدر مرخم ) دانست .

این لطافت که توداری همه دلها بفریبد!

وین بشاشت که توداری همه غمها بزداید! سعدی

د - متعدی کردن فعل لازم.

امروز برای تعدیه فعل لازم « اندن » یا « انیدن » بر ریشه فعل بیفزایند (۱):

فردوسی	بداد و بخشش کسی ننگرد!	برنجد یکی ، دیگری برخورد
سعدی	مرنجانش کورا همین غصه بس	چو بردشمنی باشدت دسترس
؟	اما گرهیش در میان هست !	چون رشته گسیخت میتوان بست
سعدی	اگر زنجیر باشد بگسلاند	... وگراز هر دو جانب جاهلانند

۸ - معلوم و مجهول

الف - فعل معلوم فعلی است که بفاعل نسبت داده شود ( فاعل ذکر شود ) :

من اینچنین گفتم ، تو آنچنان کردی.

کشانی بدو گفت بی بارگی بکشتن دهی تن ییکبارگی ! فردوسی

ب - فعل مجهول بمفعول نسبت داده میشود و فاعل را ذکر نمی کنند (چه برای

گوینده هم فاعل معلوم نباشد و چه معلوم باشد ولی ذکر او را لازم نداند ) :

سهراب کشته شد ، سخن گفته شد ، آن کار کرده شد .

چون بهر تخت گیر و تاجوری زاین حکایت رسیده شد خبری ... نظامی

- در سخن پیشینیان گاه فعل مجهول با استعانت فعل آمدن صرف شده است :

سخن گفته آمد ، نهفته براز در خوابگه نرم کردند باز ! فردوسی

۹ - فاعل غیرمذکور

برای فاعل مقدر یا غیر مشخص و نامعلوم، چون : مردم ، طبیعت و جزاینها که

ذکرشان در کلام لزومی ندارد ، فعل جمع آورند :

تورا از دو گیتی برآورده اند بچندین میانجی پرورده اند فردوسی

دل از داورها پرداختند بآیین کی جشن نو ساختند »

گویند که فردوس برین خواهد بود آنجا می ناب و حورعین خواهد بود ... خیام

ای کارگشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند نظامی

۱۰ - نظری کوتاه به تقسیم کلمه

تقسیم واژه‌ها در دستور زبان فارسی از لحاظ کلی بر دو نوع است :

۱ - کلمه‌های تغییر پذیر که صرف میشوند ، مفرد و جمع و ویژگیهای دیگر

دارند چون : اسم ، ضمیر ، فعل .

۱ - برای آگاهی از نوع دیگر تعدیه فعل در سبک قدیم نگاه کنید به « شاهنامه و دستور » .

۲ - کلمه‌های تغییرناپذیر که همیشه بیک صورت هستند مانند: قید، حرف ربط، حرف اضافه و جز اینها.

توضیح - صفت در حالت وصفی تغییرناپذیر است ولی چون جانشین اسم شود خصوصیت اسم پیدا می‌کند و ممکن است که علامت جمع هم بگیرد.

در باره کلمه‌های تغییرپذیر (متصرف) تاکنون بحث کرده‌ایم (ولوباجمال). اینک بحثی کوتاه راجع به کلمه‌های تغییرناپذیر (غیر متصرف):

### ۱ - قید(۱)

قید کلمه‌یی است که حالت و چگونگی فعل را بهنگام صدور معین کند (فعل را مقید و محدود سازد) چنانکه صفت اسم را.

قید را نوعهای متعدد است چون: قید حالت، قید مقدار، قید زمان، قید مکان، قید تشبیه، قید استثنا، قید شرط، قید ترتیب، قید تأکید، قید نفی، قید تمنا، قید شک، قید علت و جز اینها:

شتابان، بسیار، دیروز، اینجا، سپس، مگر، جز، هرگز، کاش، گویا، چرا؟  
هرگز اندیشه نکردم که تو با من باشی  
خوش بدست‌آمدی، ای لقمه از حوصله بیش! سعدی

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تادمی چند که مانده است غنیمت شمرند! »

بشگیر، هنگام بانگ خروس	زدرگاه بر خاست آوای کوس	فردوسی
هنوزم آب در جوی جوانی است	هنوزم لب پرآب زندگانی است!	نظامی
بکردار چراغ نیم مرده	که هر ساعت فزون گرددش روغن!	منوچهری
بیوستان سلوکان هزار(۲) گشتم پیش	گل شکفته بر خسارگان تو ماند	دقیقی

و قید مرکب چون: اینجا، آنوقت، اینهمه، ناگهان، بجز، سراسر، یک یک.

ز جنگ آشتی بیگمان بهتر است	نگه کن که گاوت بچرم اندراست!	فردوسی
چه بوده است باری که بس ناگهان؟	رسیدی بدرگاه شاه جهان	»

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نداند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت! سعدی

چوب ترا چنان که خواهی کن	نشود خشک جز بر آتش راست	»
من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم	که گاه‌گاه در او دست اهرمن باشد! (۳)	حافظ

۱ - در این مبحث بذکر چند شاهد بسنده می‌کنیم. ۲ - یعنی هزار بار - حذف معنود بقرینه.

۳ - بی‌هیچ چیزی - بصورت قید نفی مرکب در شعر ناصر خسرو صفحه بعد.

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود، به چشم خویشتم دیدم که جانم میرود سعدی  
نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی

» که یاد خویشتم در ضمیر می آید!

» بسا روزگارا (۱) که سختی برد پسر، چون پدر نازکش پرورد  
- اگر قید بصورت نوعی دیگر ازواژه ها نیز بکار رود قید مشترك خوانده میشود.

صفت های بیانی و بعضی صفت های دیگر از اینگونه است چون:

نیک، بد، سخت، آسان، سریع، فوری، آهسته.

سبک تیغ تیز از میان برکشید بر پور بیدار دل بر درید! فردوسی  
مخالط همه کس باش تا بخندی خوش

نه پای بند یکی کز غمش بگری زار! سعدی

#### ۲ - حرف ربط (پیوند) (۲)

حرف ربط یا پیوند کلمه ای است که برای بهم پیوستن دو جمله یا جزء های  
یک جمله بکار رود مانند:

و، که، چون، تا، اگر، یا، ولی، لیکن، بلکه، نیز، هم و جز اینها.

کاغذ و پاکت خریدم، سخنی که گفتم، چون تو آمدی من رفتم، تا تونیایی نمی رویم.  
و حرف های ربط مرکب چون:

اگر چه، هر چند، هر قدر، مع هذا، بنابراین، زیرا که و جز اینها.

روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم

عقل و دین باخته دیوانه رویی بودیم - وحشی بافقی

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

حافظ فلک را سقف بشکافیم و طرحی نودر اندازیم!

» ساقی بجام عدل بده باده تا گدا فرصت نیاورد که جهان پر بلا کند!

» گرت هواسست که معشوق نگسلد پیوند نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

» بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من بود تقدیر!

تو چون خود کنی اختر خویشتم بد

مدار از فلک چشم نیک اختر را . . .

سپیدار مانده است بی هیچ چیزی (۳) از ایرا که بگزیده مستکبری را! ناصر خسرو

حافظ گرچه وصالش نه بکوشش دهند! هر قدر ای دل که توانی بکوش (۴)

۱ - الف تفخیم و اعجاب . نگاه کنید به « شاهنامه و دستور » .

۲ - در این مبحث هم با آوردن چند شاهد اکتفا می کنیم . ۳ - قید نفی مرکب .

۴ « بلکه » در شعر سعدی ، صفحه بعد هم شاهدی از حرف ربط است .

## ۳ - حرف اضافه (۱)

حرف اضافه اسمی را متمم کلمه دیگر کند ( اضافه کند ، نسبت دهد ) چون :  
به ، با ، بر ، بی ، تا ، در ، از ، برای و جز اینها .

فردوسی	برزم اندرون آسمان و فاست	برزم اندرون تیزچنگ ازدهاست !
»	برخ چون بهار و ببالا بلند	بارو کمان و بگیسو کمند
»	تو با ما به بیداد کوشی همی	دو چشم خرد را بیوشی همی !
»	هر آنکس که اندیشه بد کند	بفرجام بد با تن خود کند !

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز !

چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود؟ حافظ  
از همچو تو دلداری دل بر نکند آری  
چون تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی !  
ز شبگیر تا سایه افکند هور همی این بر آن، آن بر این کرد زور  
فردوسی  
و حرف اضافه مرکب چون :

از برای ، از بهر ، از پی و جز اینها .

سعدی	گوسفند از برای چوپان نیست	بلکه (۲) چوپان برای خدمت اوست !
فردوسی	ز بهر یکی بیژن شوم بخت	فتادم ز تاج و فتادم ز تخت !
»	مرا آرزو از پی خویش نیست	کس از بندگان تو درویش نیست

گیسوی من بسوی من بدور یحان است  
گر بچشم تو همی تافته مار آید ! ناصر خسرو

## ۴ - حرف ندا (۱)

حرفهای ندا عبارت است از : ای ، ایا و ا ( الف بر آخر اسم منادی ) :

مرا بنگر چه غمگین داری ای شب !

نظامی	ندارم دین اگر دین داری ای شب (۳)
فردوسی	ایا باد بگذر بایران زمین
نظامی	شبا امشب جوانمردی بیاموز !
	پیمای زمین بر ، بشاه گزین !
	مرا یازودکش یازود شور روز !

۱ - در این دو قسمت هم با آوردن چند شاهد بسنده کردیم .

۲ - شاهی از حرفهای ربط .

۳ - این دوبیت باباطاهر هم از جهت سادگی بیان و شور فراوانی که در زبان محلی اوست نقل میشود :

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل	به مو دایم به جنگی ای دل ای دل
اگر دستم فتی خوند و ریژم	بوینم تا چه رنگی ای دل ای دل

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای

فرشته ات بدو دست دعا نگه دارد ! حافظ

### ۵ - رای مفعولی

رای مفعولی را هم نوعی از حرفها شمرده اند (۱) .

تو را که هر چه مراد است سپرد از پیش !

ز نامرادی امثال ما چه غم داری ؟ سعدی

غلط است این که مدعی گوید : خفته را خفته کی کند بیدار ؟

### ۱۱ - پیشوند و پسوند

پیشوند و پسوند ( وندها - پاره واژه ها ) جزئی از کلمه هستند که به تنهایی بکار نمیروند. مورد استعمال آنها در ترکیب کلمه و ساختمان واژه هاست (۲) و چون ، چنانکه گفته ایم ، زبان فارسی زبانی است پیوندی از این روی این جزءها را در ترکیب کلمه اهمیتی بسزاست و تحقیق آنها بسیار لازم :

#### ۱ - پیشوند

۱- ب ، با ، هم ( برای ساختن صفت از اسم ) (۳) :

بخرد ، بنام - باهوش ، باحوصله - بی هنر ، بی شرم - همسر ، همسفر .

بفرمود تا موبدان و ردان بایوان خرامند با بخردان فردوسی

با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست ! کسائی مروزی

نیکان و پارسایان و مردمان بسامان را بر کارها باید گماشت - سیاستنامه

۲- نا - برای نفی صفت : نادان ، ناکس ، ناپاک ، ناچیز .

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی ؟

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس ! سعدی

من ام بنده بی شاه را ، ناسزا ! چنین برتن خویش نا پارسا ! فردوسی

ای دل نا شکیب مژده بیار کامد آن شمس بتان تاتار فرخی

#### ۲ - پسوند

پسوند را گونه های زیادی است .

۱ - کسره اضافه را هم نوعی از حرفها دانسته اند : جامه او ، جامه زیبا ، دست او ، دست قوی .

۲ - الف هم از میانوندهاست که در ترکیب دو کلمه بکار میرود چون : رنگارنگ ، رویاروی ، تکاپوی .

۳ - در قدیم از ترکیب «ن» نفی با اسم هم صفت منفی ساخته شده است مانند : نفرین ، نستوه ، نهار ، نپاس ، نیران ، نچیز .

الف - پسوندهایی که بیک معنی بکار میروند :

۱ - پسوند فاعلی و کارورزی : گر، گار (۱) .  
کارگر، آهنگر - آموزگار، پرهیزگار .

از آن چرم کاهنگران پیش پای بیندند هنگام زخم درای ... فردوسی  
کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار !  
»  
۲ - پسوند اتصاف و دارندگی : ور، مند، گین، ناک :

پیشه ور، دانشور - خردمند، دانشمند - شرمگین، اندوهگین - دردناک، غمناک .  
هنر بهتر از گوهر نامدار هنرمند را گوهر آید بکار فردوسی  
بد و نیک بر ما همی بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد ؟  
»  
توانگر بود هر که خشنود گشت دل آزور خانه دود گشت !  
»  
ببرده درون شد خور تا پناک زجوش سواران و از گرد و خاک (۲)  
»  
۳ - پسوند نگاهداری و حفاظت : وان، بان :

ساروان، کاروان - دشتبان، رودبان، مرزبان .

با کاروان حله برفتم ز سیستان باحله بی تنیده زدل، بافته زجان - فرخی سیستانی  
یکی پیر بد، مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری فردوسی  
ای ساروان آهسته ران کارام جانم میروم

وان دل که با خود داشتم بادلستانم میروم! سعدی  
۴ - پسوند مکان : بار، سار، ستان، کده، زار، لاج :

رودبار، جویبار - کوهسار، شاخسار - کوهستان، گلستان - غمکده، میکده -  
گلزار، نمکزار - سنگلاخ، دیولاخ .  
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات ؟

بخواست جام بی و گفت : عیب پوشیدن! حافظ  
گلستان که امروز باشد ببار تو فردا چنی گل، نیاید بکار ! فردوسی  
»  
بفرید چون رعد در کوهسار و یا شیر جنگی که کارزار  
ماهی تنافت همچو تو از برج نیکویی !

سروی نخواست چون قدت از جویبار حسن! (۳) حافظ

۵ - پسوند شباهت : وش، گون، دیس :

ماهوش، حوروش - گندم گون، قیر گون - حوردیس، طاقدیس، تندیس .

۱ - پسوندهایی هم در ترکیب صفت فاعلی بکار میروند مانند : الف، ان، تار (دار) .

۲ - وغمگین در شعر نظامی : صفحه ۷۳ سطر ۲۲ .

۳ - و آتشکده در شعر فردوسی صفحه ۷۶ سطر ۱۷ .

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار<sup>(۱)</sup>

پرنیان هفت ونگ اندر سر آرد کوهسار - فرخی سیستانی  
همه داغدل ، دست کرده بکش برفتند پیشش پرستاروش فردوسی  
ب - پسوندهایی که بچند معنی بکار میروند.

۱ - پسوند «ان» برای زمان ، مکان و نسبت :

بامدادان ، بهاران - دیلمان ، خوزیان (خوزستان) - اردشیر بابکان ، پرچم کاویان .  
سپیده دمان گاه بانگ خروس بیستند بر کوهه پیل ، کوس فردوسی  
وقت سحر که کلنگ تعبیه‌یی ساخته است

از لب دریای هند تا خزران تاخته است ! منوچهری  
زدیبای پر مایه و پرنیان بدانگونه شد اختر کاویان ... فردوسی

۲ - پسوند «گان» بر آخر اسم خاص برای نسبت، بر آخر عدد (در قدیم) ، پسوند

مکان :

مهرگان، بهمنگان، دهگان، بازارگان - بیستگان، چهارگان - گلشن شادگان ،  
آذربادگان<sup>(۲)</sup> .

فردوسی	نپیچد ، چرا خام گویی سخن ؟	ندانی که دهقان <sup>(۳)</sup> زدین کهن
»	که بد جای گوینده آزادگان	بشد تیز تا گلشن شادگان
»	بر او تازه شد مهرگان و سده	بکرد اندران کشور آتشکده <sup>(۴)</sup>
»	درمگان فروشد بدینارگان !	... که آمد یکی مرد بازارگان

۳ - پسوند «وار» برای شباهت ، اتصاف ، نسبت و بیان مقدار :

پدروار ، بیچاره‌وار - شاهوار ، گوشوار ، سوگوار - خروار ، کله‌وار<sup>(۵)</sup> .

فردوسی	ابا یاره و طوق ویا گوشوار	یکی تاج پر گوهر شاهوار
»	زگستر دنی صد شتروار بار	یکی تاج پر گوهر زرنگار
نظامی	زاین دوکله وار سپید و سیاه	کرد قبا، جبّه خورشید و ماه

ج - پسوندهای دیگری چون: او، اویه ، جی، آور، آنه ، آل ، ندونده که بحث

آنها در این مختصر نمی‌گنجد . مثالهایی از آنها باجمال :

۱ - شاهی برای «زار» پسوند مکان .

۲ - «گاه» را در ترکیبهای دال بر زمان و مکان بهتر است که ترکیب دو اسم بدانند چون: خوابگاه و شامگاه ، چه خود گاه به تنهایی بر زمان و مکان دلالت دارد. نگاه کنید به شعر فردوسی سطر ۷.

۳ - دهقان معرب دهگان ( ده + گان ) - برای توضیح درباره این کلمه نگاه کنید به «شاهنامه و دستور» .

۴ - شاهی برای «کده» در پسوند مکان .

۵ - کله وار یعنی باندازه یک کلاه .

هندو ، شیرو - گردیه ، برزویه - میانجی ، گوانجی - تناور ، پرند آور  
(شمشیر) - دلیرانه ، تازانه (تازیانه) - چنگال ، کوپال - بسند ، بسنده .

## ۱۲ - صوت ( اسم فعل )

صوت یا اسم فعل (یاشبه جمله) واژه‌هایی هستند که در بیان احساس و عاطفه  
بکار میروند . معنی فعلی دارند ولی مانند فعل صرف نمی‌شوند .

صوت (یا اسم فعل) برای بیان حالت‌های مختلف روحی نوع‌های متعدد دارد  
از آن جمله است :

۱ - برای تحسین و مسرت :

زه ! آفرین ! خه ! به ! خوشا ! خرما ! خنک ! ازهازه ! مرحبا ! حبذا ! احسنت !  
خنک ! آنکه زاو نیکویی ، یادگار بماند ، اگر بنده گر شهریار فردوسی  
خوشا ! و خرما ! وقت حبیبان بیوی صبح و بانگ عنده‌لیبان ! سعدی  
نشد یک لحظه از یادت جدا ، دل زهی ! دل ، آفرین ! دل ، مرحبا ! دل ( ' ) لاهوتی  
فری ! روی تابانت چون روی دولت زهی ! قد یازانت چون عمر اختر - منطقی رازی  
۲ - برای اظهار تعجب :

ای شگفت ! ای عجب ! شگفتا ! عجبا ! وه !

چو این گفته شد ساز دیگر گرفت دگرگونه چاره گرفت ، ای شگفت ! فردوسی  
وه ! که چه خنده زنند بر من و تو کودکان  
اگر کسی شعرمان سوی خراسان برد ! جمال‌الدین  
ای عجب ! گرنیستی از من جدا من ندانم تو کجایی من کجا ؟ مولوی  
۳ - برای ابراز تأسف :

افسوس ! ای دریغ ! دریغا ! دردا ! وای ! فغان ! اسفا ! آوخ ! آه !  
بدا ! امان ! آوه !

افسوس ! از این عمر گرنامه‌یه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم سعدی  
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای ! اگر از پس امروز بود فردایی حافظ  
فغان ! که از حرکات سپهر کج رفتار فتاد طرح جدایی میانم من و یار انوری

۱ - شاهد بنقل از « دستور امروز » .

دریغ و درد! که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود، رفیق! حافظ  
 دل میروذ دستم صاحب‌دلان خدا را دردا! که رازپنهان خواهد شد آشکارا!  
 بدل گفت از آن پس دریغ! که شد ماه تابنده در زیر میغ فردوسی  
 ع - برای تنبه و تحذیر:

هان! هلا! هین! زینهار! حذر!

سنگی هزار سال شود لعل پاره‌یی زینهار! تاییک نفسش نشکنی بسنگ سعدی  
 هان! ای دل عبرت بین ازدیده نظر کن هان!

ایوان مداین را آینهٔ عبرت دان خاقانی  
 هلا! زود بشتاب کاسد سپاه از ایران و برما گرفتند راه فردوسی  
 حذر! از پیروی نفس که در راه خدای

مردم افکن‌تر از این غول بیابانی نیست! (۱) سعدی

ه - برای اظهار نفرت:

تفو! لعنت! نفرین!

... که تخت عجم را کند آرزو تفو! باد بر چرخ کردون تفو! فردوسی

۶ - چنان که دیدیم بعض کلمه‌های دیگر و صیغه‌های فعل هم گاه بمعنی  
 صوت (اسم فعل) بکار می‌رود:

نگر! تا نیازی به بیداد دست نگردانی ایران آباد، پست! فردوسی

توضیح - برخی از دستور نویسندگان الف ندا را هم جزو صوتها برشمرده‌اند (۲).  
 خداوندا! شبم را روز گردان چو روزم درجهان پیروز گردان نظامی

پایان

تهران - خرداد ماه ۱۳۵۲

۱ - شاهد بنقل از «دستور امروز».

۲ - دکتر فرشید ورد همهٔ حرفهای ندا را جزو صوت دانسته است، دستور امروز ص ۲۵۲.

## فهرست موضوعها

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۷	توضیح - شیوه نگارش در این دومورد	ج تا ه	سرآغاز
۷	۵ - بهنگام اضافه یا وصف		بخش نخستین = شیوه خط فارسی
۸	و- در ترکیب برجای ماند	۱	۱ - قاعده کلی در شیوه خط
۹	یادآوری - آنچه درباره «ه» غیر ملفوظ گفته شد بهیچ روی...	۱	۲ - مستقل بودن کلمه واحد
۹	۷ - «ب» حرف اضافه :	۱	۳ - کلمه مرکب را متصل نویسند
۹	الف - در نامهای عام		دو مورد استثناست :
۹	ب - در نامهای خاص	۲	الف - حرف آخر اتصال پذیر نباشد
۹	- گروهی این حرف را جدا نویسند	۲	ب - در اثر پیوند ، خواندن شکل شود
۹	- کلمه های بدین ، بدو ، بدان	۳	یادآوری - نزدیکتر نوشتن جزء های ترکیب
۱۰	- در ترکیبهای عربی	۴	۴ - بهم پیوستن کلمه های غیر مرکب
۱۰	توضیح ۱- درباره این گونه ترکیبهای عربی	۳	خطاست
۱۰	توضیح ۲- ترکیب «بلادرنک» درست نیست	۳	یادآوری ۱ - مشتبه شدن کلمه در اثر
۱۰	۸ - «ب» تأکید فعل (پیشوند فعلی)		این گونه اتصال
	یادآوری :	۳	یادآوری ۲ - کسره میان دو کلمه قرینه
۱۰	الف - فعلی که با «آ» آغاز شود	۳	انفصال است
۱۰	ب - فعلهایی که با «آ» یا «أ» آغاز میشود	۴	یادآوری ۳- جدانوشتن چند ترکیب عربی
۱۱	توضیح - تبدیل حرف در اینگونه فعلها	۴	یادآوری ۴ - اصل انفصال بهنگام تردید
۱۱	۹ - «ن» نفی و «ه» نهی (امر منفی) :	۴	۵ - «ان» و «ها» را چسبیده با هم نویسند
۱۱	الف - نرفت و...		استثنا :
۱۱	ب - سرو و...	۵	۱ - در حرفهای پیوند ناپذیر
۱۱	یادآوری - علامت نهی در فارسی فصیح	۵	۲ - کلمه مختوم به «ه» ...
۱۱	«ه» است	۶	۳ - های غیر ملفوظ بهنگام اتصال :
۱۱	ج - در فعلهایی که با «آ» ، «أ» ، «أ» آغاز میشود :	۶	الف - اتصال به «ان» جمع
۱۱	۱ - نیاید و...	۶	ب - پیوستن به «ی» مصدری
۱۲	۲ - میازار و...	۶	یادآوری - خطای املائی در این دومورد
		۶	ج - پیوستن به «ی» نسبت :
		۶	۱ - اگر بدل به «گ» شده است...
		۷	۲ - اگر در تلفظ «ه» باقی است...
		۷	د - پیوستن به «ی» وحدت و نکره

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۷	یادآوری - همزه و واژه‌های فارسی	۱۲	د - نفی در دو جزء حکم (مقارنه اسم یا فعل)
۱۷	۲۰ - « این » و « آن » جدا نوشته شود	۱۲	۱۰ - عدد و معدود را باید جدا نوشت
۱۷	استثنا - اینسان و ...	۱۳	۱۱ - « که » موصول و ربط جدا نوشته شود
۱۷	۲۱ - « هم » قید تأکید را جدا نویسند	۱۳	استثنا - چند ترکیب مستثناست
۱۷	استثنا - کلمه‌های همین و ...	۱۲	۱۲ - « چه » استفهامی و ربط هم جدا نوشته شود
۱۷	۲۲ - چون (ربط - قید) جدا از کلمه دیگر	۱۳	استثنا - چند ترکیب مستثناست
۱۸	استثنا - چنانچون	۱۳	۱۳ - « چه » را در چند ترکیب متصل نویسند
۱۸	۲۳ - ترکیبهای عددی را باید متصل نوشت	۱۴	۱۴ - پیشوند صفت‌ساز پیوسته با اسم نوشته شود
۱۸	یادآوری - ترکیب عددی بمنزله یک کلمه است	۱۴	استثنا - توضیحی درباره پیشوند بی
۱۸	۲۴ - « را » مفعولی جدا نوشته شود	۱۴	۱۵ - پسوند را باید همیشه متصل نوشت
۱۸	چند کلمه استثناست : سرا و ...	۱۶	۱۶ - « ی » بر آخر کلمه‌های مختوم به «ا» و «و» :
۱۸	۲۵ - « می » استمرار فعل را بیشتر متصل نویسند	۱۵	الف - دانای کار و ...
۱۹	استثنا :	۱۵	ب - خدای بزرگ و ...
۱۹	الف - فعلی که با «آ» یا همزه شروع شود		یادآوری :
۱۹	ب - با زیادای دندان‌قرائت مشکل باشد	۱۵	الف - در اتصال به «ی»
۱۹	ج - پیش از «ن» نفی یا «ب» تأکید در شعر	۱۵	ب - در پیوستن به «ان» جمع
۱۹	یادآوری - همی جدا نوشته شود	۱۷	۱۷ - واژه‌های مختوم به «و»
۲۰	۲۶ - « ای » حرف ندا جدا از منادی است		ماقبل مفتوح
۲۰	۲۷ - جزء دوم ماضی نقلی و ضمیرهای منفصل	۱۵	یادآوری - افزودن « ی » در این واژه‌ها درست نیست
۲۰	۲۸ - حرف «ه» در فعل «است» :	۱۸	۱۸ - کلمه‌های مختوم به « ی »
۲۰	الف - بعد از «ا» و «و»	۱۶	در اتصال به پای دیگر
۲۰	ب - بعد از «ی»	۱۶	یادآوری - این گونه کلمه در اضافه یا وصف
۲۱	ج - بعد از «ه» مخفی	۱۹	۱۹ - آنگاه که دو « ی » در میان کلمه‌ی باشد
۲۱	د - بعد از حرفهای صامت	۲۱	
۲۱	۲۹ - همزه در سایر ضمیرهای فعل «است» :		
۲۱	الف - بعد از کلمه‌های مختوم به «آ»		
۲۱	و «او»		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	یادآوری ۱ :		ب - پس از کلمه های مختوم به «ه»
	الف - نوشتن اسمهای خاص	۲۱	غیر ملفوظ
۲۶	و معروف بصورت معمول		ج - بعد از کلمه های مختوم به صامت
	توضیح - الف ممدود یا مقصور عربی	۲۲	یا مصوت مرکب
۲۷	بصورت شمال		۳۰ - در کلمه های مختوم به «ا» فعل را
	ب - این گونه کلمه در اضافه و وصف	۲۲	کامل نویسند
۲۷	مثل کلمه های فارسی است		۳۱ - در ضمیرهای متصل :
	یادآوری ۲ - چند ترکیب عربی بشکل اصلی		الف - بعد از صامت یا مصوت مرکب
	یادآوری ۳ - چند کلمه از حرفهای عربی	۲۲	یا کلمه مختوم به «ی»
۲۷	بصورت اصلی		ب - در کلمه های مختوم به «ا» و «و»
	۳۷ - اسمهای نظیر اسماعیل، ابراهیم،	۲۳	استثنا - حرف «ی» گاهی در شعر حذف میشود
۲۷	اسحاق . . .		یادآوری - در فارسی فصیح این کلمه ها
	۳۸ - همزه آخر کلمه های عربی چه	۲۳	مختوم به «ی» است
۲۷	اصلی و چه . . .		ج - در کلمه های مختوم به «ه» مخفی
	یادآوری - این گونه کلمه در اضافه و وصف	۲۳	۳۲ - «ه» آخر کلمه های مستعار از عربی :
۲۸	۳۹ - کتابت همزه (خاص کلمه های عربی)		الف - به صورت «ت» کشیده
	باتوجه بشیوه خط فارسی :	۲۴	ب - به گونه «ه» گرد
۲۸	الف - همزه ساکن پس از فتحه		توضیح - کلمه در هریک ازدو شکل تابع
۲۸	ب - همزه بعد از ضمه	۲۴	قاعده های آن نوع کلمه است
۲۸	ج - همزه ساکن پس از کسره		۳۳ - نوشتن کلمه هایی مانند کاووس،
۲۸	د - همزه ساکن در آخر کلمه	۲۴	طاووس . . .
	یادآوری - حذف این گونه همزه در فارسی		۳۴ - بهم نزدیکتر نوشتن کلمه های
۲۹	ه - همزه مفتوح وسط کلمه	۲۴	مرکب اتصال نا پذیر
۲۹	و - همزه وسط کلمه پیش از «و»		۳۵ - شیوه بکار بردن تنوین عربی
۲۹	ز - همزه وسط پیش از «ی»		در فارسی :
۲۹	ح - همزه مکسور وسط کلمه		الف - روی «ا» مگر در کلمه
۲۹	ط - «آ» در وسط کلمه	۲۵	مختوم به همزه
	ی - همزه ساکن با حرفی مناسب حرکت		ب - نیاوردن تنوین در کلمه های فارسی
۲۹	حرف ماقبل		ج - تغییر کلمه تنوین دار عربی
۲۹	یا - همزه آغاز کلمه	۲۵	بصورت قید یا صفت فارسی
	یادآوری - همزه عربی در فارسی ثقیل است :		یادآوری - کلمه تنوین دار بصورت
	الف - در صیغه های فاعل و فعایل	۲۶	وقتی در ادب فارسی
۳۰	بصورت «ی» در آید	۲۶	۳۶ - الف مقصور عربی بصورت «ا»

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۸	توضیح : سبب رواج جمع « ات »	۳۰	ب- در وزن فاعل نیز بصورت « ی » با استثنای ...
۳۸	ج - کلمه های عربی بگونه اسم علم	۳۰	ج - در لغت های مشابه هم بهمین قیاس
۳۸	د - « ه » غیر مملووظ در جمع « ات »	۳۰	یادآوری - اصولاً نوشتن تابع گفتن است
	ه - کلمه های مختوم بحرف های آوایی	۳۰	۴۰ - نقطه گذاری
۳۸	در جمع « ات »	۳۱	۴۱ - تقسیم موضوع نوشته
۳۹	و - جمع با « آلات » هم جایز نیست	۳۲	مأخذ های این بخش
۳۹	ز - جمع بستن جمع عربی		<b>بخش دوم</b>
۳۹	توضیح - جمع جمع عربی در سخن پیشینیان		<b>گفتاری چند از دستور زبان</b>
۴۰	۳ - علامت جمع در ترکیب های اضافی		۱ - اسم
۴۰	۴ - نشانه جمع در ترکیب وصفی		۱ - جمع
۴۱	۵ - نشانه جمع در کلمه های مرکب		۱ - جمع اسم (یا جانشین اسم) جانداران:
۴۱	یادآوری ۱ - چند اشتباه در نوشته ها	۳۳	الف - نام های فارسی
۴۲	یادآوری ۲ - آهنگ کلام در کلمه مرکب	۳۴	ب - صفت های جایگزین اسم در فارسی
۴۲	۶ - صفت اشاره و نشانه جمع		یادآوری - کلمه های مختوم به « آ »
	یادآوری ۱ - اسم خاص علامت جمع نمی گیرد	۳۴	و « او » و « ه » مخفی
۴۲	مگر آن که ...		ج - کلمه های عربی بصورت اسم یا صفت
	یادآوری ۲ - اسم های خاص در کثرت نام -	۳۴	جانشین اسم در فارسی
۴۲	گذاری		نتیجه رعایت قاعده های دستوری در این مورد:
	۲ - مذکر و مؤنث	۳۴	۱ - بی نیازی از دانستن قاعده های عربی
	مقدمه - چند خصوصیت بارز از زبان فارسی: ۲: ۴۲	۳۵	۲ - مصون ماندن از اشتباه در تثبیه و جمع
	الف - اسم مذکر با علامتی مؤنث نمیشود ۴۳	۳۵	۳ - ایفای وظیفه ملی در حفظ زبان
	ب - در فارسی مذکر و مؤنث مجازی نیست:		۲ - اگر کلمه بردیگر چیزها (جز جانداران)
	۱ - یا در برابر اسم نر نامی هم برای ماده		دلالت کنند:
	هست ۴۳	۳۶	الف - نام های فارسی
	۲ - یا کلمه نر و ماده بر اسم افزوده میشود ۴۳		یادآوری - شیوه قدیم در جمع این گونه
	۳ - گاهی از ترکیب کلمه ها استفاده میکنند ۴۳	۳۶	کلمه ها
	۳ - معرفه و نکره	۳۷	ب - کلمه های عربی
	مقدمه - کلمه های مذکور مزبور و ... ۴۴		یادآوری - چند نکته:
۴۴	اسم عام		الف - جمع « ات » در کلمه های فارسی
		۳۸	جایز نیست
		۳۸	ب - رعایت این امر در کلمه های غربی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۳	۶ - آوردن وصف و اضافه		۱ - اسم معرفه :
۵۴	یادآوری - مضاف با دو متمم	۴۵	الف - با سابقه ذهنی
	۷ - تفاوت مضاف و مضاف الیه با صفت	۴۵	ب - با اشاره
۵۴	و موصوف	۴۵	ج - با موصول
۵۵	۸ - صفت در عربی	۴۵	د - با اضافه بمعرفه
۵۵	۹ - شیوه آوردن صفت با موصوف	۴۵	ه - با اضافه بضمیر
	توضیح: تفاوت ترکیب وصفی و مرکب	۴۵	اسم خاص
۵۶	وصفی	۴۵	۲ - اسم نکره
	یادآوری - کلمه های مختوم به «ا» و «و»		یادآوری ۱ - مشکل مطابقت صفت
۵۶	در وصف	۴۷	و موصوف عربی برای فارسی زبان
۵۷	۱۰ - صفت جانشین اسم	۴۸	یادآوری ۲ - «ی» وحدت با کلمه مرکب
۵۷	۱۱ - صفت بمعنی مناسب دیگر		۴ - صفت
	توضیح - صفت جانشین اسم تابع	۴۸	۱ - صفت همیشه مفرد است
۵۷	قاعده های اسم است		توضیح - شیوه آوردن صفت و موصوف :
	۱۲ - موصوفی که چند صفت دارد :	۴۹	۱ - در ترکیب وصفی
۵۸	با عطف یا اضافه	۴۹	۲ - در اضافه توصیفی
	۱۳ - چند نکته را رعایت کنیم :		یادآوری ۱ - صفت در جانشینی اسم
	الف - تا میتوانیم بجای موصوف عربی	۵۰	علامت جمع هم می گیرد
۵۸	کلمه فارسی بیاوریم		یادآوری ۲ - صفت ممکن است ترکیب یا
	یادآوری - کسره اضافه دلیل ترکیب	۵۰	جمله باشد
۵۸	فارسی است		۳ - صفت از نظر اضافه تابع قاعده های
	ب - یا اسم عربی را بفارسی جمع ببندیم	۵۰	مضاف است
	ج - از صفت های نسبی مختوم به	۵۰	۲ - صفت جانشین موصوف
۵۸	«یه» حرف «ه» را حذف کنیم		۳ - توضیحی در باره صفت های فاعلی :
	د - صفت را بدون تاي تأنیث بکار ببریم	۵۱	الف - بمعنی فاعلی
۵۹	ه - برای مؤنث هم تاي تأنیث بیاوریم		ب - بمعنی مفعولی :
	یادآوری - نوشته ها بیشتر بهمین گونه است	۵۱	۱ - بی «ه»
	و - در بعضی ترکیب های متداول عربی	۵۱	۲ - با «ه»
	شاید ناگزیر باشیم	۵۱	۴ - مؤنث نداشتن صفت
۵۹	ز - کلمه های مذهبی یا ترکیب های خاص		یادآوری - آوردن صفت مؤنث با فارسی سازگار
	ح - تا میتوانیم الف و لام عربی را در فارسی	۵۲	نیست
۶۰	به کسره بدل کنیم	۵۲	۵ - صفت و موصوف و «ی» وحدت و نکره

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۶	۲ - ضمیر جمع بجای مفرد	۶۰	یادآوری - «ه» در آخر پاره‌یی از واژه‌های فارسی
۶۷	۳ - سخن نویسنده یا شاعر بصیغه جمع	۶۰	۵ - صفت تفضیلی و عالی
	۹ - فعل	۶۱	۱ - «تر» بر آخر فعل تفضیل عربی نیاوریم
۶۷	۱ - وجه وصفی بصورت خود	۶۱	توضیح - افعال تفضیل در عربی
	۲ - مطابقت فعل و فاعل :	الف -	تامیتوانیم افعال تفضیلی بکار
۶۷	الف - مطابقت در فاعل جاندار	۶۱	نبریم
۶۷	ب - عدم مطابقت در غیر جاندار	۶۱	ب - «تر» بر افعال تفضیل نیفزاییم
۶۸	ج - فعل برای چند اسم معطوف در قدیم	۶۱	توضیح - افعال تفضیلی در سخن استادان
۶۸	۳ - فعل برای صفت‌های مبهم و استفهامی	۶۲	ج - اسم فاعل یا ... بجای افعال تفضیلی
۶۸	۴ - فعل برای اسم جمع (امروز و قدیم)	۶۲	۲ - مفضل علیه بعد از «ترین»
۶۹	۵ - فعل متقابل	۶۲	۶ - صفت نسبی
۶۹	۶ - مضارع محقق الوقوع	۶۲	۱ - «ی» نسبت بر آخر اسم
	۷ - فعل لازم و فعل متعدی :	۶۳	استثنا - در بعضی واژه‌ها ...
۶۹	الف - فعل لازم	۶۴	یادآوری ۱ - «ی» نسبت فارسی و عربی
۶۹	ب - فعل متعدی	۶۴	یادآوری ۲ - «ی» بمعنی لیاقت
۶۹	ج - هم لازم و هم متعدی	۶۴	۲ - «ین» نسبت
۷۰	د - متعدی کردن فعل لازم	۶۴	۳ - «ینه» برای جنسیت
	۸ - معلوم و مجهول :	۶۴	۴ - «ه» نسبت :
۷۰	الف - فعل معلوم	۶۴	الف - بر آخر عدد
۷۰	ب - فعل مجهول	۶۴	ب - بر آخر اسم
۷۰	۹ - فعل برای فاعل غیر مذکور	۶۴	۵ - «گان» و «ان»
	۱۰ - نظری به تقسیم کلمه	۶۴	۷ - عدد (صفت عددی)
۷۰	۱ - کلمه‌های تغییر پذیر	۶۵	۱ - دو عدد متوالی در مقام تردید
۷۱	۲ - کلمه‌های تغییر ناپذیر	۶۵	۲ - جمع عدد
۷۱	توضیح - در باره صفت	۶۵	۳ - مطابقت عدد و معدود
	۱ - قید :	۶۶	۴ - عدد و «ی» نکره
۷۱	نوع‌های متعدد قید با مثال		۸ - ضمیر
	۲ - حرف ربط (پیوند) :		۱ - مرجع ضمیر :
۷۲	حرف‌های ربط با مثال	۶۶	الف - «او» در امروز و قدیم
	۳ - حرف اضافه :	۶۶	ب - «ایشان» در امروز و قدیم
۷۳	حرف‌های اضافه با مثال		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	ب - پسوندهایی با چند معنی :		۴ - حرف ندا :
۷۶	۱ - پسوند «ان»	۷۳	حرفهای ندا با ذکر مثال
۷۶	۲ - پسوند «گان»		۵ - رای مفعولی :
۷۶	۳ - پسوند «وار»	۷۴	مثالها
۷۶	ج - پسوندهای دیگر		۱۱ - پیشوند و پسوند
	۱۲ - صوت ( اسم فعل ) :		۱ - پیشوند :
۷۷	۱ - برای تحسین و مسرت	۷۴	چند پیشوند با مثال
۷۷	۲ - برای اظهار تعجب		۲ - پسوند
۷۷	۳ - برای ابراز تأسف		الف - پسوندهایی دارای یک معنی :
۷۸	۴ - برای تنبه و تحذیر	۷۵	۱ - پسوند فاعلی و کارورزی
۷۸	۵ - برای اظهار نفرت	۷۵	۲ - پسوند اتصاف و دارندگی
	۶ - برخی کلمه‌های دیگر و صیغه‌های فعل	۷۵	۳ - پسوند نگاهداری و حفاظت
۷۸	بمعنی صوت	۷۵	۴ - پسوند مکان
۷۹ تا ۸۰	فهرست	۷۵	۵ - پسوند شباهت